

شیر و خورشید نشان سه هزار ساله

نسخه الکترونیکی

<https://tarnama.org>

www.tarnama.org

<https://tarnama.org/library.htm>

<http://tarnama.org/library.htm>

چاپ دوم

شیر و حور شیر

نشان سہ ہزار سالہ



گرد آوری و نوشتہ می
دکتر ناصر القطاع

چاپ دوم

شیر و خورشید

نشان سہ ہزار سالہ

گردآوری و نوشتہ می

دکتر ناصر انقطاع

پروشہ می دوبارہ پیدایش نشان «شیر و خورشید»

لوس آنجلس - کالیفرنیا - آمریکا

شرکت چاپ نامحدود

آغاز سخن

این پرچمی که بر سرما ایرانی‌ها سایه افکنده، و این خورشیدی که از پشت شیر بر روان و اندیشه ما می‌تابد، سایه روشن زندگی یکایک ما را ساخته‌اند و خود نمی‌دانیم که چه بار سنگینی از باورها و خواستهای "تاریخی و فرهنگی" ما را بر دوش می‌کشند.

بدبختانه، ما، در زمینه‌ی پیدایی هر آنچه که در پیرامون‌مان هست می‌اندیشیم جز در زمینه‌ی این پدیده‌ی ورجاوند، که شناسنامه و گذرنامه‌ی فرهنگی و تاریخی و ملی ما است.

پس از رویداد بهمن ۱۳۵۷، پرچم و نشان فرهنگی و تاریخی شیروخورشید نیز، دستخوش دگرگونی شده و بهمین انگیزه، جستارها و گفتارها، و سخن‌های بسیاری در این زمینه، در میان ایرانیان برون مرز در گرفت.

گروهی بسختی هوادار نگهداشت آن، بهمان گونه که تا آنروز بود، شدند. و دسته‌ای خونسردانه شانه‌ها را بالا انداختند که: نه! پرچم و نشان آن چندان درخور نگرش نیست. و دگرگون شدن آن، چیزی را دگرگون نمی‌کند!

ولی هیچکس از خود نپرسید که ریشه و پایه و معنا و ژرفای رنگهای سبز و سپید و سرخ و نشان شیروخورشید و شمشیر، چیست؟ از کجا. از کی. چگونه. و چرا پدید آمده و بر روی درفش ملی ما، جای گرفته‌اند؟

شاید اگر اندکی به این نکته می‌اندیشیدیم، آنگاه با دل‌بستگی و پافشاری بیشتری در نگهداری از آن می‌کوشیدیم.

بهر روی. نویسنده از همان هنگام به دنبال ریشه‌یابی و شناخت انگیزه‌های پدید آمدن ریخت کنونی پرچم ایران و نشان شیروخورشید رفت، و به گردآوری برگه‌ها و نشانه‌های تاریخی و فرهنگی در این زمینه دست زد، و فرایند آن کوشش‌ها، کتاب کوچکی است که هم‌اکنون در دست دارید.

از آنجا که هیچ کوششی بی‌یاری و همکاری دیگران به جایی نمی‌رسد، بر خود بایا می‌دانم که نخست به فرزند گرامی و فرهیخته‌ام "دکتر ایمان انقطاع" که همیشه جوانی خود را در چهره و اندام دوست داشتنی او می‌بینم سپاس گویم که هزینگی

کتابخانه
موسسه
مطالعات
تاریخی
و
فرهنگی
ایران

COPYRIGHT©NASSER ENGHETA

1997

سودگیری از بررسی‌های این کتاب، با ذکر نام نویسنده و نام کتاب آزاد است و گونه انگیزه‌ی بیکرد قانونی می‌شود.

در این کتاب، به پرسش‌های زیر، پاسخ داده شده است

- ایران از کی دارای پرچم شده؟
- آیا درفش کاویان فریدونی، واقعیت داشت؟
- چه بر سر درفش کاویان ساسانیان آمد؟
- در دوران چیرگی نازیان بر ایران، چه کسانی پرچم بدست گرفتند؟
- شیر از چه زمانی، بر روی پرچم ما آمد؟
- خورشید چگونه و چرا بر روی پرچم ایران آمد؟
- آیا نشان شیروخورشید ریشه در هزاره‌های کهن ما، دارند؟
- کهن‌ترین نشانه‌ای که از شیروخورشید برجای مانده، از چه زمانی است؟
- روانشاد احمد کسروی در کجای پژوهش‌های خود، دچار لغزش شده است؟
- سه رنگ سبز و سفید و سرخ از کی بر روی درفش ایران آمد؟
- این سه رنگ، چه معنایی دارند؟
- پرچم ایران در زمان نادرشاه دارای چه ویژگی‌ای بود؟
- شمشیر در چه زمانی، و بدستور چه کسی و چرا به دست شیر داده شد؟
- آقامحمدخان چه دگرگونی‌ای در پرچم ایران پدید آورد؟
- فرمان تاریخی محمدشاه درباره شیروخورشید چه بود؟
- امیرکبیر چه نقشی در طرح ریزی پرچم امروزی ما داشت؟
- قانون اساسی مشروطیت درباره‌ی پرچم ما، چه می‌گوید؟
- چرا اصل پنجم متمم قانون اساسی گنگ و دست و پا شکسته است؟
- چگونه آخوندهای آغاز مشروطیت راضی کردند که شیروخورشید بر روی پرچم بیاید؟
- آیا گذاردن نقش تاج بر بالای خورشید، قانونی و درست است؟
- در زمان نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال چه کاری در تفسیر اصل پنجم قانون اساسی انجام گرفت؟

• و... آگاهی‌های دیگر، در زمینه شیروخورشید و شمشیر و پرچم ایران.

تایپ و چاپ و پخش این کتاب را پرداخت، و سپس سرکار بانو هما اسفرجانی که روزها از وقت خود را گذاشت، و در کار یافتن برگه‌های ارزشمند تاریخی از کتابخانه‌های دانشگاه‌های بزرگ آمریکا، مرا یاری و همراهی کرد، یاد کنم.

پس آنگاه از بانو مهناز صادقانی که با موشکافی و شکیبایی فراوان، کار ماشین نویسی و برنامه ریزی‌های رایانه (کامپیوتر) را انجام داد، سپاسگزار باشم.

علی حیدری، چاه‌سرا، نگارگر و خوشنویس سرشناس نیز مانند همیشه، کارهای خوشنویسی کتاب را برایگان پذیرفت، و مرا شرمندگی بزرگواری‌های خود کرد. در پایان شایسته است از دوستان یکدل خود، در شرکت چاپ نامحدود (مهرداد ماندگاری، بهروز و جهانگیر مهرخداوندی) که کارهای چاپ و صفحه‌آرایی و برش کتاب را با موشکافی ویژه انجام دادند، سپاسگزار باشم و دست آنان را بفشارم.

امید است که این نوشته نیز به زیور پذیرش از سوی هم‌میهنان ارجمندم آراسته شود.

دوستدار

ناصر انقطاع


بنام آنکه او، نامی ندارد
بهرنامی که خوانی. سربرآرد

نماد سازی

آدمی از نخست، نه سخن گفتن می‌دانست، و نه نوشتن. و با گذشت سده‌ها و سالها، آرام آرام توانست آواهایی را از گلو بیرون بدهد. و به آنها، معنا ببخشد، و برخی از نیازها و خواست‌های ساده‌ی خویش را به همگان خود، بفهماند. بر این پایه. سخن گفتن‌های نخستین پدران ما، بسیار بسیار ساده بود، و شاید از ده بیست نشانه و آوا، فراتر نمی‌رفت. و در آن روزگاران به بیش از آنهم، نیاز نبود.

ولی رفته‌رفته، بانگیزه‌ی نیازها و خواست‌های گوناگون، و گسترش رفتارها و دانسته‌ها، گفتار نیاکان جنگل نشین و کوه نشین ما نیز، گسترده‌تر و پیچیده‌تر شد، تا جایی که نیاز به نوشتن پیدا کردند، که خواست‌های درونی خود را به کسانی که رو به روی‌شان نیستند نیز برسانند.

نوشته‌های آدمیان نخستین هم، مانند گفتارهای آغازین ایشان، بسی ساده و اندک بود. و از چند نگاره‌ی ساده فراتر نمی‌رفت.

بدینگونه که هنگامی که می‌خواستند از گله و رمه‌ی خود سخن بگویند، سر یک گاو را می‌نگاشتند و زمانی که می‌خواستند آندوه خویش را به خواننده برسانند، نگاره‌ی یک چشم را که اشکی از کنار آن می‌چکید  بر سنگ یا پوست می‌کشیدند، و... چنین بود، که "نگاره نویسی" (پیکتوگراف PICTOGRAPH) پایه

نوشتار نیز، همانند گفتار، آرام آرام گسترده و گسترده تر شد. و اندک اندک واژه‌ها و بند واژه‌ها (حروف) را پدید آوردند. و بیاری از نشانه‌های نوشتاری، توانستند آنچه را که در مغز و اندیشه دارند، بر روی نخته نگاه، پوسته‌های نی، و پوست‌های آهو، و سپس بر روی کاغذها بیاورند. و حتی برای آنچه که نمی‌توانستند نشان دهند، (مانند: دانش، بهشت، دوزخ، دل‌بستگی، خشم‌بیزاری، مهربانی و...) و مانند اینها) واژه‌هایی را آفریدند.

واژه نگاری و واژه نویسی، روز به روز، گسترده‌تر، و پیچیده‌تر شد، تا به امروز رسید، که برخی از پژوهندگان برآنند که یکصد و هشت گونه‌خط و دبیره و نوشتار، در سراسر جهان، و در میان مردم گیتی، روا است. با اینهمه، هنوز "نگاره نویسی PICTOGRAPH" و "نماد نگاری SIMBOLOGRAPH" یا بهتر بگوییم "نماد پردازی و سمبول سازی" از میان نرفته، و بسیاری از نشانه‌هایی را که گرداگرد خود می‌بینیم، تنها یک "نماد" هستند، که شاید برخی از آنها، چندین برگ نوشته را به ما، باز می‌گویند.

برای نمونه، در هر جا که یک خاج (+) را برنگ سرخ می‌بینید، که بر روی پهنه‌ی سپید رنگی نگاشته شده، بیدرنگ نام "سازمان صلیب سرخ جهانی" در مغزتان نقش می‌بندد، و بیاد همه‌ی کارهایی که این سازمان برای یاری دادن به آسیب دیدگان از زمین لرزه و جنگ و دیگر آسیب‌های بزرگ انجام می‌دهد، چه رسانیدن چادر و خوراک و دارو، و چه دیگر ابزارهای زیستی، و چه خون رسانی و درمان آسیب دیدگان، می‌افتد.

ولی اگر دم این خاج (صلیب) را اندکی بیشتر به سوی پایین بکشیم و به ریخت راستین خاج درآوریم (+) و رنگ آنهم سرخ نباشد، دیگر نماد صلیب سرخ جهانی نیست و نشانه‌ی دین ترسا (مسیحیت) و کلیسا و گورستانهای ترسایان است. در جاییکه هر دو دارای یک ریشه‌ی نگاره‌ای هستند.

همانگونه که نماد "دو سه بر درهم فرو رفته" (☆) بیدرنگ به شما می‌فهماند که این، نشان ستاره‌ی داوود، و نماد دین یهود و پیروان این دین است.

همچنین کارخانه‌های بزرگ سازنده‌ی خودرو در جهان نیز، هر یک نشانه و نمادی را برای کالای خود برگزیده است که بر پیشانی خود، یا بر سپر پشت آن کوبیده شده است. و این نشان و نماد، همه‌ی ویژگی‌های آن خودرو و کارخانه و کشور سازنده آن را بر شما باز می‌گوید.

کار "نمادسازی" از اینهم پیش‌تر رفته و گهگاه تنها یک رنگ با شما سخن‌ها می‌گوید، و کار چندین واژه و چند برگ نوشته را می‌کند.

این ویژگی را در نشان‌های راهنمایی و رانندگی، و در چراغهای راهنمایی سر

چهارراه‌ها و سه راه‌ها دیده و آزمودیم که هنگامی که بر سر چهارراه می‌رسیم، و چراغ "سرخ" است. این رنگ سرخ به ما فرمان ایست می‌دهد و می‌گوید: "چون راه، از سوی دیگر و خودروهای دیگری که به سوی چهارراه می‌آیند باز است، و بیم برخوردی مرگ آفرین می‌رود، می‌باید بایستی، تا آن خودروها باسانی بگذرند. و هنگامی که رنگ چراغ سبز شد براه بیفتی. و اگر از دستور من سرپیچی کنی، چه بسا که جان خود را از دست بدهی.

همه‌ی این دستور و فرمان، تنها و تنها در رنگ سرخ چراغ راهنمایی نهفته است.

ما، در زندگی روزانه‌ی خود، از این نمادها و نمادسازی‌ها که جای سخن‌ها و نوشته‌ها را گرفته‌اند، بفرآوانی می‌بینیم. چه در فرودگاهها. چه در فروشگاهها. چه در بیمارستانها. چه در خیابان‌ها. چه در میهمانخانه‌ها، و چه... و چه... که پرداختن به یکایک آنها، سخن را به درازا می‌کشاند.

پرچم‌ها، بزرگترین نمادها

بزرگترین و استوارترین "نماد"ها در زندگی کنونی آدمیان، "درفش"ها و "پرچم"های ملت‌ها هستند.

زمانی که ما ایرانی‌ها، سه رنگ سبز و سپید و سرخ را در کنار یکدیگر می‌بینیم، خود ناآگاه، کشورمان و آنچه را که به کشورمان و هم میهنانمان وابسته است، بیادمان می‌آید.

خزر زیبا. دماوند سربلند. آبادان داغ. روستاهای سرسبز و روستاییان پاکدل. تهران گسترده و شلوغ. بیابان‌های خشک. شوره‌زار لوت. پاسبان سر چهارراه. دانشگاه تهران. میدان تره‌بار پایین تهران. مسجد شیخ لطف الله سپاهان. آرامشگاه حافظ. تبریز دلاور. کرانه‌های دل انگیز گیلان و مازندران. مادر بزرگ و داستانهایش. پدر بزرگ و پندهای خردمندانه‌اش. دوستان همدل کهن. و... و... سخن کوتاه، همه چیزهایی که با جان و روان و تن و اندیشه‌ی ما، جوش خورده‌اند و پیوندی ناگسستنی دارند، با دیدن این سه رنگ در کنار هم، در مغزمان رژه می‌روند.

آری. همه‌ی اینها، و هزاران یادبود افزون بر اینها، در درون این پرچم سه رنگ

جادویی نهفته است.

همانگونه نیز، زمانی که پیکره‌ی شیرنری که خورشیدی بر پشت، و شمشیری آخته را در دست دارد، در برابرمان می‌بینیم، بیاد سازمانهای اداری و دیوانی سرزمین‌مان، به یاد ارتش‌مان، به یاد پاسگاههای مرزی‌مان، بیاد جشن‌های بزرگ و آیین بندی‌های‌مان با پرچم و این نشان می‌افتیم.

این، تنها برون کار است. درجاییکه این سه رنگ و آن نشان، دهها برابر بیشتر از آنچه را که ما با دیدن‌شان بیاد می‌آوریم، پشتوانه‌ی تاریخی و فرهنگی دارند که بدبختانه کمتر کسی از ما ایرانی‌ها به آن اندیشیده‌ایم. و بسان کوههای یخی هستند که تنها اندکی از آنها از آب بیرون است و بخش بزرگ‌شان در زیر آب است.

راستی آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم که این پرچم، این رنگها و این نگاره و نشان، از کجا و در چه زمانی پیدا شده‌اند؟ چگونه و چرا و کی رنگهای سبز و سرخ و سپید را برگزیده‌ایم و پیش از آن درفش ما چه رنگهایی داشته؟ و چرا و در چه تاریخی شیروخورشید و شمشیر، نشان ملی و رسمی ما شده است؟ و آمیختن این سه با یکدیگر، چه معنایی دارد؟

بدبختانه بیش از نود و نه درصد از ما ایرانی‌ها نمی‌توانیم حتا به یکی از این پرسش‌ها پاسخ بدهیم و یکسره به این اندیشه هم نیفتاده‌ایم که بدانیم این رنگها و این نشان، چه معنایی دارند و چه رازها و پشتوانه‌های تاریخی را در خود نهفته‌اند. اگر نگاه پژوهندگانی به این راه گام نهاده‌اند، بیشترشان (نه همه‌ی آنها) پندار پردازی کرده و با گمان و اگر و شاید، خواسته‌اند انگیزه‌هایی برای پنداشته‌های خود بتراشند.

براستی اگر یک بیگانه از ما، معنای نشان شیروخورشید و شمشیر، و پیشینه‌ی تاریخی آن، و معنای سه رنگ سبز و سپید و سرخ را بپرسد چه پاسخی برای او داریم؟

در این نوشته‌ی بسیار فشرده کوشیده شده است که تا آنجا که می‌شود، با برگه و سند و با سودگیری از پیشینه‌ی باورهای دینی و فرهنگی و تاریخی ایران، راز رنگ‌های پرچم سرزمین‌مان و معنا و انگیزه راستین جای گرفتن نشان شیروخورشید و شمشیر بر روی آن، برای خوانندگان و هم میهنان روشن و گفته شود.

نخستین پرچم ایران، چه بود، و چه رنگ داشت؟

ایران سالها و سالها، سده‌ها و سده‌ها دارای درفش و پرچم بوده است.

نخستین پرچمی که از آن در تاریخ‌های مسانهای (اساطیری) نام برده شده، "درفش کاویانی" است. و همانگونه که همگان کمابیش می‌دانند، زمانی که مردم از ستم و بیداد "آزی دهاک" به تنگ آمدند، گرد آهنگری دلاور بنام "کاوه" را گرفتند، و او، پیش بند چرمین خود را بر سر چوبی کرد تا به جان رسیدگان از نامردمی و ستمگری‌های آزی دهاک، در پیرامون آن، گرد آیند.

فردوسی می‌گوید:

از آن چرم کاهنگران پشت پای بهوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه زبازار، برخاست گرد

در حقیقت این درفش تنها برای گردآوردن مردم در یک نقطه یا یک بخش از شهر برپا شد. و زمانی هم که مردم جنبش را آغازیدند، همه با دیدن این نشانه که پیشاپیش آنان در حرکت بود، بدنبال آن رفتند و کاخ بیداد فرمانروای خونریز را درهم کوبیدند. براین پایه، تنها یک نشانه و یک راهنما برای گروه پیرو "کاوه" بود و بس.

و آنگاه بود که پیشوای ایشان، کاوه‌ی دلاور "فریدون" را به پادشاهی رسانید. فریدون که از تیره‌ی پاک ایرانی بود، بیاس کوشش‌های مردم، و دلاوری‌های کاوه‌ی آهنگر، فرمان داد تا آن پاره چرم را بنام "نماد استقلال، و نشانه‌ی نیروی کوبنده‌ی انقلابی مردم"، با دیباهای زرد و سرخ و بنفش بیاریند و در و گوهر بدان بیفزایند و آن را "درفش کاویانی" نامید و پرچم رسمی و ملی خود کرد. فردوسی در بخشی از شاهنامه بهنگام نبرد رستم با افراسیاب از این درفش یاد می‌کند و می‌گوید:

بهرسید از آن زرد پرده سرای درفشی درخشان به پیشش بهایی
به گرداندرش "زردوسرخ و بنفش" زهرگوشه‌ای برکشیده درفش
چوافراسیاب آن درفش بنفش نگه کرد با کاویانی درفش
بدانست کان پیلتن رستم است سرافراز، و زلخمه‌ی ثیرم است

و... بدینگونه، نخستین پرچم ایران، پدید آمد.

براین پایه، نخستین رنگهای پرچم ما، "زرد و سرخ و بنفش" بوده‌اند، بی‌آنکه نگاره‌ای ویژه بر روی آن دیده شود.

باز هم از فردوسی می‌خوانیم:

در اینجا یادآوری دو نکته بایسته است.

نخست اینکه درفش ایرانی‌ها در بیشتر زمان‌های تاریخی ما، دو گونه بوده‌اند.

درفش شاهی، و درفش‌های ملی و سپاهی.

و سخن ما، بیشتر در زمینه‌ی تاریخی‌ی نقش‌هایی است که بر روی درفش‌های ملی و سپاهی آمده است، تا به شیروخورشید و شمشیر رسیده. هر چند که در برخی از برش‌های زمانی، درفش ملی و درفش شاهی یکی بوده‌اند.

از آن میان، همین درفش کاویانی بود که درفش ملی و سپاهی و شاهی بشمار می‌رفت و سه رنگ "زرد و سرخ و بنفش" را داشت.

نکته دوم اینکه: "درفش کاویان" یک درفش افسانه‌ای نیست و وجود داشته است. زیرا آنگونه که در تاریخ‌ها می‌خوانیم، تا پیش از تاختن تازیان به ایران، به ویژه در زمان هخامنشیان و ساسانیان، درفش ملی و نظامی ما را، "درفش کاویان" می‌نامیدند.

هر چند، درفش کاویان زمان ساسانیان، درفش کاویانی اساطیری زمان فریدون نبوده است. ولی نامگذاری درفش هخامنشیان و ساسانیان به "کاویان" نشانگر آن است که چنین درفشی در گذشته‌های دور، بوده که ساسانیان نام آن را بر روی پرچم خود گذارده بودند.

(برخی از پژوهشگران، از آن میان "آرتور کریستنسن" در کتاب خود بنام "کیانیان" بر آن است که "کاوه" در گویش پهلوی ساسانی و اشکانی "کاوک" گفته می‌شده و بمعنای "بزرگ و سرور" آمده. و چون، آهنگری که در برابر "آزی‌دهاک" بپاخاست، مردم را از زیر بار بیداد و ستم او، رهانید، مردم وی را "کاوک" نامیدند، یعنی "بزرگ و سرور". و گرنه نام راستین این مرد، "کاوه" نبوده است.

بر این پایه، درفش کاویان، یعنی "پرچم بزرگ، و پرچم سرور".

بگفته‌ی دیگر، "کاوه" یا "کاوک" از دیدگاه دستوری، صفت است، نه "نام".

با اینهمه، "آرتور کریستنسن" بر آن است که پیش بند چرمین آن آهنگر که بر سر نیزه کرد، و مردم را فراخواند، پایه‌ی درفش شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی شد)

درباره‌ی شکل و ریخت درفش کاویان، در بخش زنجیره‌ی ساسانیان بیشتر سخن خواهیم گفت.

درفش هخامنشیان

هخامنشیان، زنجیره شاهانی آریایی بودند که از ۵۵۹ تا ۳۲۳ پیش از زایش مسیح (۲۳۶ سال) بر ایران فرمان راندند و امپراتوری بزرگی را پایه نهادند.

نخستین آنها کوروش بزرگ بود، و واپسین‌شان داریوش سوم که به سال ۳۲۱ پیش از میلاد، از اسکندر شکست خورد و پس از چندی، در شمال خاوری ایران بدست "بسوس" فرماندار بلخ کشته شد.

پادشاهان این زنجیره، دوازده تن بودند که به ترتیب:

- ۱- کوروش بزرگ
- ۲- کیوجیه
- ۳- داریوش بزرگ
- ۴- خشایارشا
- ۵- اردشیر یکم
- ۶- خشایارشا دوم
- ۷- سفدیان
- ۸- داریوش دوم
- ۹- اردشیر دوم
- ۱۰- اردشیر سوم
- ۱۱- ارشک
- ۱۲- داریوش سوم، بودند.

در بررسی‌هایی که شده است، و از آنچه که از نوشته‌های تاریخ نویسان چون "هروودت" و "گزنفون" (تاریخ نویسان یونانی) که یا خود به ایران آمده، و یا در جنگهای میان ایران و یونان گواه بوده‌اند برمی‌آید، هخامنشیان در جنگ با یونانیان، دارای پرچم و درفش بوده‌اند.

ولی ایندو تاریخ نویس از چگونگی رنگ و یانگاره‌ی روی آن، چیزی ننوشته‌اند. گزنفون می‌نویسد:

... کوروش با شتاب پیش رفت. ترتیب پیشروی سپاه چنین بود که سواران پهبان پیش می‌تاختند. پس از آن، بار و پنه و سپس پیادگان می‌آمدند. و هر دسته از سپاه، پرچمی داشت که به دست "اسکوفور" بود...

ولی همین گزنفون، بهنگامی که جنگ کوروش با "کروزوس" را شرح می‌دهد، می‌نویسد:

... فرمانده پیادگان به آنها گفت که چشم به "پرچم" داشته باشند و با گام‌های همسان حرکت کنند.

پرچم کوروش عبارت بود از پیکره‌ی شجازی (عقاب) با بالهای گشاده، که بر سر نیزه‌ی بلندی نصب کرده بودند. و امروز هم پرچم شاه پارسیان است.

از نوشته‌ی گزنفون چنین برمی‌آید که پیکره "شهباز" بر روی پارچه‌ی پرچم نبوده است و آن را بگونه‌ی تندیس (مجسمه) بر سر نیزه نصب کرده بودند.

گزنفون در بخش دیگری از کتاب خود، درباره‌ی اینکه چرا کورش "شهباز" (عقاب) را نشان ویژه‌ی خود کرده بود می‌نویسد:

... زمانی که کورش به نبرد با آشور می‌رفت، پدرش او را بدرقه می‌کرد. در راه شهبازی را دید که پیشاپیش سپاه ایران، در پرواز است. پدر کورش آن را به فال نیک گرفت و گفت: فرزندم در این پیکار پیروز خواهد شد...

و سرانجام در کتاب تاریخ "هرودوت" آمده است:

... پس از کشته شدن "بردیا" و روی کار آمدن "گئومات" هفت تن از دلاوران ایرانی (که داریوش فرماندهی آنان را داشت) سوگند یاد کردند که "گئومات" را از تخت به زیر آورند و دیبیمی را که شایسته‌ی داریوش بود، به او باز گردانند.

ولی در روزی که می‌بایست به کاخ می‌تاختند، در هراس بودند که چگونه نگهبانان کاخ را از میان بردارند. و می‌خواستند که کار را به روزی دیگر بیندازند، که ناگهان دیدند هفت جفت شهباز در آسمان، دو جفت لاشخور را دنبال کرده، پره‌های آنان را می‌کنند.

داریوش با دیدن این رویداد، به یاران خود گفت: باید هم‌اکنون کار را یکسره کرد، و به کاخ تاختند و پیروز شدند.

و... بدینگونه، "شهباز" همچنان نشان هخامنشیان ماند.

در سنگ تراشیده‌های تخت جمشید نیز، بر بالای سر داریوش هخامنشی پیکره‌ی شهباز را با بالهای گشوده می‌بینیم که نمایانگر آن است که نشان رسمی این زنجیره‌ی شاهی "شهباز" بوده است.

در کتاب "ایران در زمان هخامنشیان" نوشته‌ی دکتر مرتضا احتشام چنین می‌خوانیم:

... در دوران اردشیر دوم (شاه هخامنشی که از ۴۰۴ تا ۳۸۵ پیش از زایش مسیح فرمانروای ایران بود) هر یک از واحدهای ارتش، درفش مختص به خود داشت که آن را از واحدهای دیگر مشخص می‌کرد.

درفش شاهنشاهی عبارت بود از یک "عقاب" با بال افراشته از طلا، که بر سر نیزه قرار داشت.

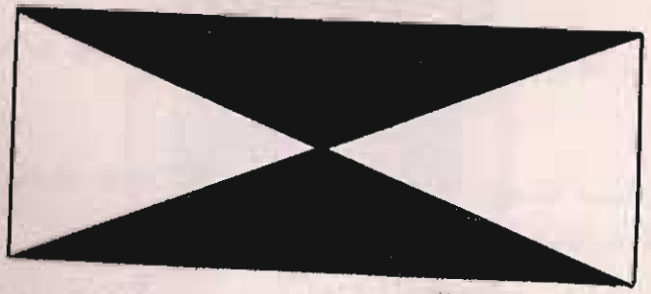
عقاب را رومیان از ایران تقلید، و این علامت را برای خود انتخاب کردند و در



پرچم ملی ایران (زمان هخامنشیان سه بره‌ای کناری بزرگ سبز و سفید و سرخ)

سده‌ی هجتم آلمانی‌ها و اتریشی‌ها، عقاب را به‌عنوان علامت اختصاصی کشورهای خود برگزیدند.

درباره‌ی ریخت و رنگ پرچم شاهی زنجیره هخامنشی، آنچه که از کاوشهای باستان شناسی برمی‌آید، درفش کاویان آنان بگونه‌ی مستطیل بوده است که آن را به چهار "سه‌بر" (مثلث) بخش کرده بودند. و این سه برها، دوه دو، دارای رنگهای جدا بوده‌اند (که رنگهایشان شناخته شده نیست) ولی پرچم ملی و سپاهی آنان کاملاً شبیه درفش کاویان اساطیری است که فریدون آن را برگزیده بود، و ساسانیان نیز همان را پذیرفتند.



از آنچه که در کاوشهای باستانی، بویژه در ویرانه‌های شهر پومپی به دست آمده، برمی‌آید، شکل پرچم، زنجیره پادشاهی هخامنشیان، اینگونه بوده است.

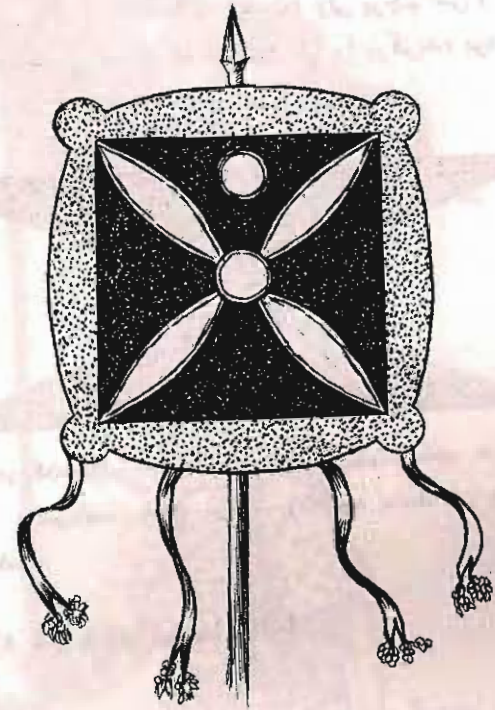
پرچم ایران، در دوران ساسانیان

خوشبختانه هر چه که به پیش می‌آییم، نشانه‌ها و برگه‌های استوارتری از ریخت و شکل و رنگ درفش ایران به دست می‌آوریم. همانگونه که در آغاز آمد، ساسانیان به پرچم خود، "درفش کاویان" می‌گفتند و با نگرش به کاوش‌هایی که در ویرانه‌های شهر "پومپی" POMPEI انجام گرفته، و سفالینه‌ها و سفالینه‌ها و خاتم کاری‌هایی که بدست آمده، نقش و رنگ پرچم کاویان، کاملاً همان چیزی است که فردوسی توصیف کرده. و آدمی برآستی از آگاهی‌های ژرفی که این چاه‌سرای پارسی‌گوی از تاریخ ما داشت، در شگفت می‌شود. بر این پایه، درفش یاد شده عبارت بود از یک تکه چرم چهارگوش که بر بالای نیزه‌ای استوار شده و نوک نیزه از پشت آن به سوی بالا پیدا بود. روی چرم را دیبای ابریشمین کشیده، و روی دیبای، گوهرکاری شده و نقش یک ستاره‌ی چهارپر را که در میان آن، گرده (دایره)‌ای قرار داشت، پدید آورده بودند و این ستاره نیز همان چیزی است که فردوسی آن را "اختر کاویانی" نامیده.



پرچم ارتشی ایران در زمان ساسانیان (بجز درفش کاویانی)
شیر (بی شمیر و خورشید)

درفش ساسانیان، درست همان درفش کاویان فریدونی بود. منتها بسیار بزرگتر. بدینگونه که پرچم این زنجیره از شاهان، از یک تکه چرم بسیار بزرگ، با همان ویژگیها و نقش و نگار ساخته شده بود، و در بخش پایینی پرچم، چهاررشته، برنگهای سرخ و زرد و بنفش آویخته بودند، که نوک ریشهها را گوهرنشان کرده بودند.



از نوشته‌ها و جامه‌های تاریخی، بویژه شاهنامه فردوسی چنین برمی‌آید که نقش پرچم کاویانی فریدونی که ساسانیان نیز همان را برگزیدند، بدینگونه بوده است.

هنگامی که تاریخهای دیگر را می‌خوانیم، در اینکه درفش ساسانیان نیز از چرم ساخته شده بود، هیچ گمان و دودلی برجای نمی‌ماند. با این ویژگی که بسیاری از تاریخ نویسان آن را پوست پلنگ نوشته‌اند، که پنج متر پهنا، و هفت متر درازا داشته است. و هریک از شاهان ساسانی در دوران فرمانروایی خود، گوهرها و زربینه‌هایی به ریشه‌ها و کناره‌های آن می‌دوختند، و می‌آویختند.

"محمد جریبر تبری" در نوشته‌ی خود بنام "الامم والملوک" می‌نویسد:

... این درفش (درفش کاویان زمان ساسانیان) از پوست پلنگ درست شده، به درازای دوازده ارش، و به پهنای هشت ارش...

(اگر هر "ارش" را که درازای از نوک انگشتان دست، تا بندگاه آرنج است، شست سانتیمتر بشمار آوریم، پی می‌بریم که نزدیک به همان هفت متر در پنج متر می‌شود)
"ابوالحسن مسعودی" نیز در "مروج الذهب" این درفش را از پوست پلنگ دانسته، می‌نویسد:

... آن را بر چوبهایی گذارده بودند که وسیله‌ی این درفش به یکدیگر می‌پیوستند...

همچنین "سعید نفیسی" در نوشته‌ی خود بنام "تاریخ تمدن ساسانی" از پرچم زمان ساسانیان یاد می‌کند و می‌نویسد:

... درفش کاویانی، در زمان ساسانیان بسیار بزرگ شده بود، و هفت متر درازا و پنج متر پهنا داشت. و هر پادشاهی بر آن، مقداری جواهر می‌افزود...

گذشته از آنچه که آورده شد، نزدیک به همه‌ی تاریخ نویسان پس از تاختن تازیان به ایران، (چه ایرانی و چه تازی) براین باورند که درفش کاویانی زمان ساسانیان از پوست شیر، یا پلنگ ساخته شده بود. ولی هیچیک از آنان در این زمینه که آیا نقش جانوری بر روی آن بوده است یا نه، چیزی ننوشته‌اند. گروهی اندک نیز بر این باورند که ساسانیان هم بیکره "شهباز" را نشانه‌ی "فره ایزدی" و "توان و نیروی شاهی" می‌دانستند، و آن را برگزیده بودند. ولی نه بر روی پرچم خود، بلکه در بالای تخت‌ها و سنگ نبشته‌ها و ساختمان‌هایشان، این نشان دیده می‌شد.

همچنین درباره‌ی رنگ‌های درفش ساسانیان، نیز افزون بر آنچه که گفته شد، چیزی نیامده، تنها نوشته‌اند که ریشه‌هایی که در پایین پرچم آویخته بودند، برنگهای "زرد و سرخ و بنفش" بوده است.

فراموش نکنیم که پرچمی به این بزرگی و سنگینی، که با چند چوب آن را سرها نگهداشتند، هرگز از سوی یکتن به اینسوی و آنسوی برده نمی‌شد. و آنگونه که در

تاریخها آمده است، دوازده تن آن را حرکت می‌دادند. و در جنگها، آن را درکنار خرگاه فرماندهی جنگ بر زمین استوار می‌کردند. و برآن بودند که مایه‌ی پیروزی و چیرگی بردشمن است.

ولی بدبختانه، در جنگی که میان تازیان و ایرانیان در نزدیکی نهاوند درگرفت، شکست از آن سپاهیان ایران شد، و تازیان به "درفش کاویان ساسانیان" دست یافتند و آن را همراه با فرش بهارستان، نزد "عمر فرزند خطاب" خلیفه زمان بردند. "عمر" از بسیاری گوهرها و درها و زرینه‌هایی که به درفش آویخته شده بود، بسختی دچار شگفتی شد. و دستور داد، گوهرها را بردارند و پرچم را بسوزانند. "فضل الله حسینی قزوینی" در کتاب "المعجم" می‌نویسد:

... امیرالمومنین (عمر) سپس بفرمود تا آن گوهرها را برداشتند و آن پوست را سوزانیدند.

پرچم ایران، در دوران چیرگی تازیان

پس از پیروزی تازیان بر ایران، کشور ما، تا دو سده زیر چیرگی آنان بود. و روشن است که نمی‌توانستیم درفش یا پرچمی داشته باشیم.

ولی در **دوازده** این دو سده، قهرمانان دلاوری چون ابومسلم، مازیار، طاهر، بابک، مردآویز، المقنع، استاد سیس و یعقوب بیا خاستند و پایه‌های خودسالاری دوباره‌ی ما را ریختند.

در میان این قهرمانان، تنها دو تن دارای پرچم بودند. یکی ابومسلم خراسانی بود که پرچمی یکسره سیاه رنگ داشت، و دیگری بابک خرم دین، که درفش‌ی یکسره سرخ رنگ را برای خود برگزیده بود.

انگیزه اینکه این دو ایرانی ستیزنده، نگاره‌ای و یا پیکره‌ای را بر روی پرچم خود نیاورده بودند، این بود که دین اسلام نگارگری را ناروا دانسته، و این دو نیز، بی‌اس باور هم میهنان خویش که به این دین گرویده بودند، از نگاهستن پیکره‌های جانداران بر روی درفش‌های‌شان خودداری کردند، تا دستاویزی بدست تازیان و خشک اندیشان ندهند.

دکتر "نصرت الله بختورتاش" در کتاب خود بنام "تاریخ پرچم ایران" بر این باور است که:

... اسلام از آن روی نگارگری را ناروا دانسته بود که مردم را بیهاد روزگار "توتیم پرستی" و بت سازی، و دوره‌ای که برای خود آلبه‌ها بصورت زنان زیبا و خوش اندام و با مردان زورمند، از سنگ می‌تراشیدند، و پا از زر، می‌ساختند نیندازد. و بار دیگر "توتیمسم" ارج و ارزش نگردد. و آدمی چیزی را نماد و مظهر خدا قرار ندهد...

باری. رفته رفته پایه‌های فرمانروایی خلیفه‌های تازی سست، و جنبش‌های ملی ایرانی نیرومندتر و گسترده‌تر شد. و آنگاه بود که ایرانی‌ها دوباره به اندیشه‌ی پدید آوردن پرچم برای سرزمین خود افتادند.

در بررسی‌های تاریخی پس از چیرگی تازیان به ایران، نشانه‌ای از رنگ و نگاره‌ی پرچم "یعقوب رویگرزاده" قهرمان سیستانی نمی‌بینیم. و تاریخ نویسان در این زمینه خاموشند.

ولی با نگرش به رنگ پرچم ابومسلم، و رنگ پرچم سامانیان و غزنویان که پیش و پس از یعقوب بودند و پرچمی سیاه داشتند، گمان می‌رود که پرچم یعقوب نیز یکسره سیاه رنگ بوده است بی آنکه نگاره‌ای بر روی آن باشد.

نخستین نگاره بر روی پرچم ایران پس از اسلام

به سال ۳۶۶ هجری قمری (۳۵۵ خورشیدی) می‌رسیم که غزنویان، سامانیان را فرو کوفتند و لگام فرمانروایی را بدست گرفتند.

سر زنجیره‌ی شاهان غزنوی سلطان محمود بود. او، کسی است که برای نخست بار، پس از تاختن تازیان به ایران، آیین پیکرنگاری بر روی پرچم را، روا داشت. بدینگونه که فرمان داد بر روی پرچم خود که یکسره سیاه رنگ بود، نقش یک "ماه" را زرد دوزی کنند.

"فرخی سیستانی" چاه‌سرای دربار او، در این باره می‌سراید:

ای برگزیده الملکان، پایگاه تو قدر تو بر سپهر، برآورده گاه تو
ماه‌ملیر، صورت ماه درفش تو روز سپید، سایه‌ی چتر سیاه تو

همچنین "نصرالله فرزند محمد فرزند عبدالحمید دبیر" که "ابوالمعالی" نیز نامیده می‌شد، درباره‌ی درفش سلطان محمود می‌گوید:

... دو هزار فرسنگ بر خطه‌ی اسلام افزود. و آفتاب ملت احمدی بر آن دیار، از عکس ماه رایت محمودی بتافت...

سلطان محمود، در سوم ربیع‌الثانی سال ۴۲۱ هجری قمری در می‌گذرد و فرزند بزرگش امیرمحمد، و سپس فرزند دیگرش "مسعود" به جایش می‌نشینند. و آنگونه که در برخی از نوشته‌های تاریخی در زمینه‌ی پرچم می‌خوانیم: چون سلطان مسعود غزنوی به شکار شیر، دلبستگی فراوان داشت، در سال ۴۲۴، پیکره این جانور را بر روی پرچم خود، نقش کرد!!

در اینکه بدستور سلطان مسعود، نقش شیر بر روی پرچم ایران آمد، سخنی نیست ولی این کار، بانگیزه‌ی دلبستگی این شاه به شکار شیر نبود. بلکه باید آن را در یک ریشه، و یک خواست تاریخی و آرمانی و فرهنگی بسیار ژرف جستجو کرد. زیرا شاهان و تیره‌ها و زنجیره‌های پس از سلطان مسعود نیز، نگاره شیر را از روی پرچم خود برندااشتند. بر این پایه، اندکی ژرف‌تر به این رویداد می‌نگریم.

شیر در نزد جهانیان و ایرانیان

"شیر" این جانور نیرومند و زیبای جنگلی، جایگاه ویژه و پایگاه الایی دریاور و اندیشه‌ی آدمیان دارد، و از زمانهای بسیار بسیار کهن تا امروز، چه در تاریخ دیگر ملت‌های جهان و چه در تاریخ سرزمین‌مان، جای پای این اندیشه و نقش این جاندار را بخوبی می‌بینیم. تاجایی که نام بسیاری از شاهان و قهرمانان جهان را "لئو. اسد. اصلان. شیرو. ارسلان. شیردل. لیون و..." گذارده‌اند. و این نکته دلبستگی آدمیان (و از آن میان ایرانیان) را به "شیر" می‌رساند.

در برگ ۹۸ و ۹۹ کتاب "راهنمای نشان‌ها THE GUIDE TO HERALDRY که از سوی آکادمی جهانی نشان‌ها INTERNATIONAL ACADEMY OF HERALDRY که یک سازمان پژوهشی جهانی است چاپ شده، نام ده کشور را آورده است که نگاره‌ی "شیر" را بر روی پرچم، یا نشان رسمی و ملی خود برگزیده‌اند.

از سال ۱۲۸۰ ترسای، نگاره شیر، در حالیکه تبری در دست دارد و تاج پادشاهی "اولاف" نیز بر بالای نشان قرار گرفته، نشان ملی نروژ و سنت خانواده‌ی "اولاف" بوده است.



در سال ۱۸۲۰ دوه نشین پیشین "برایانت" به کشور بلژیک تبدیل و نشانی را که می‌بینید، نماد رسمی این کشور نوبنیاد پادشاهی شد.



نشان ملی کشور فنلاند، شیری را نشان می‌دهد که مسلح به بازوی جوشن‌دار و شمیر است، و بر روی شمیری که لبه‌ی تیز آن رو به زمین است، راه می‌رود.



نگاره شیری است بر روی سیر "هاسیت". "شیر" نماد "بومبیا" است و سیر "اسلوواک" را که زبانه‌های آتش آزادی را دارد بر سینه خود نقش کرده است.



کشور نوبنیاد سری‌لانکا که از سال ۱۹۴۸ ترسای پدید آمده، نقش شیری را که شمیری در دست دارد برای پرچم خود برگزیده. (این نشان، نماد خانواده "کندی شاه" است که در سال ۱۸۱۵ از پادشاهی خلق شد)



نشان رسمی مجلس ملی کشور پادشاهی هلند،
نقش شیر "ناسو" در دست دو شیر دیگر است
زمینه نشان، نقطه چین‌هایی است که نماد
شها و سنگریزه‌های کرانه‌های هلند است.



←

ایران
پیوندی از یک شیرخورشید، که نمایانگر یک
ساخت ستاره شناسی است (۱). تاریخ پدید
آمدن این نشان به سده سیزدهم تراسایی
(هفتاد سال پیش) بازمی‌گردد.



→

نقش یک شیر سرخ رنگ، بر زمینه‌ای از
نوارهای سفید و آبی. این نقش از هنگامی
که لوکزامبورگ پدید آمده، تاکنون نشان ملی
آن کشور است.



←

نگاره‌ی سه شیر، بر بالای یکدیگر، بر روی
زمینه‌ی سفید که نقش قلب‌های سرخ در
میانه آنان دیده می‌شود.
این نشان، از سده دوازدهم تراسایی، نشان ملی
دانمارک بوده است.



→

برپایه‌ی باور بلغارها، "شیر" موجب آزادی
کشورشان از دست ترکها شده است. و آنان
بیاری این جانور هر بحرانی را پشت
سرکذاورده‌اند و بهمین انگیزه در نشان ملی
کشورشان جای گرفته.



←

آنچه را که در این دو برگ دیدید، نمایانگر دل‌بستگی آدمیان از هر تیره و ملتی به
این جانور نیرومند است. نویسنده آن کتاب و سازمان انتشار دهنده‌ی آن (راهنمای
نشان‌ها) زمان و تاریخ پدید آمدن نقش "شیر و خورشید ایران" را سده سیزدهم تراسایی
(۷۰۰ سال پیش) دانسته. اگر این تاریخ را، تاریخ پیوستن خورشید به شیر بدانیم
درست است. ولی تاریخ پدید آمدن "شیر" بر روی پرچم به نهد و پنجاه سال
(دویست و پنجاه سال کهن‌تر از خورشید) می‌رسد.

بهرروی. از سفالینه‌ها و زرینه‌ها و سیمینه‌ها و سنگ نبشته‌های فراوانی که از
دوران باستان تا امروز برجای مانده، بخوبی پی می‌بریم که ایرانیان نیز به "شیر"
دل‌بستگی فراوان داشته‌اند و کهن‌ترین نشانه‌ای که این دل‌بستگی را تأیید می‌کند،
نقش شیر نشسته‌ای است که در نزدیکی‌های شوش یافته شده و تاریخ پدید آمدن
آن به دوران فرمانروایی شاهان "انزان" - شوش - (عیلام) که در سده‌های هفتم و
ششم پیش از زایش مسیح (۲۷۰۰ سال پیش) می‌زیستند، می‌رسد.



قلدهیس شهرنشسته، از دوران فرمانروایی شاهان انزان (عیلام) که از
۲۷۰۰ سال پیش برجای مانده است.
(از کتاب "ایران باستان" نوشته "کلمنت هوارت" عضو انستیتوی فرانسه
و استاد زبانهای ملی خاور زمین)

همچنین گردن‌آویز زرینی از دوران فرمانروایی هخامنشیان برجای مانده است که
هم‌اکنون در موزه بزرگ بریتانیا نگهداری می‌شود.
این گردن‌آویز، نقش شیر بالرداری را نشان می‌دهد که بگونه‌ی بسیار زیبایی در
درون گرده (دایره) ای جای داده شده است.

این پیکره، نشانه‌ی رسمی "آنتیوکوس" فرمانروای ایرانی تبار است که به کیش مهری (میترا ایسم) درآمد، و در شمال خاوری سوریه کنونی فرمان می‌راند. تخته سنگ یاد شده، هم‌اکنون در موزه برلن نگهداری می‌شود.

به دم شیر بنگرید که کمابیش مانند دم شیر امروزی پرچم ایران به گونه‌ی (S) است. همچنین بر سنگ آرامشگاه آنتیوکوس نگاره‌ی او با میترا دیده می‌شود که دست میترا را به نشانه‌ی پیمان با ایزد، می‌فشارد. در این کنده سنگ، آنتیوکوس فرمانروای مهرپرست (کوماژن) را می‌بیند که دست میترا را می‌فشارد. پرتو خورشید برگرد سر میترا بخوبی دیده می‌شود.



در این کنده سنگ، "آنتیوکوس" فرمانروای مهرپرست را می‌بینید که دست میترا را می‌فشارد. پرتو خورشید برگرد سر "میترا" بخوبی دیده می‌شود. (از کتاب این مهری ترجمه دکتر احمد آجودانی)



گردن آویز زرین از دوران هخامنشیان، در موزه بریتانیا (از کتاب "تاریخ پارس" نوشته‌ی "سرپرستی سایکس").

برتخته سنگی که از "تمرود داغ" (منطقه‌ای که هم‌اکنون در شمال کشور عراق و سوریه جای دارد) به دست آمده است، پیکره شیر ایستاده را می‌بینیم که گرداگرد اندامش را ستاره‌ها (یا خورشیدهایی) گرفته‌اند، و نیم ماهی (هلالی) نیز به گردنش آویخته شده است.



کنده سنگی از منطقه "تمرود داغ" (در شمال کشور عراق و سوریه کنونی) یادگاری از "آنتیوکوس" فرمانروای ایرانی تبار "کوماژن" که کیش مهری داشت.

در شهر ری بشقابی لعابی از زیر خاک بدست آمده است که مربوط به سده چهارم هجری قمری (یکهزار سال پیش) است و شیری را نشان می‌دهد. نیک به حالت آن بنگرید. دمش را به شکل (S) درآورده و دست راستش را نیز از زمین بلند کرده است، و خورشید گونه‌ای نیز بالای سرش است.



نقش شیری بر روی بشقاب لعابی (ساخته شده در یکهزار سال پیش) که در شهر ری به دست آمده. دم علم کرده به گونه (S) و دست راست شهر، و خورشیدی که بالای سر او است، نقش شیروخورشیدهای امروزی را بیاد می‌آورد.

آیا این شیر، با چنین حالتی، تنها یک شمشیر کم ندارد، تا درست مانند شیر و خورشیدهای امروزی شود؟! و آیا شیروخورشیدهای امروزی، از این نگاره که در یکهزار سال پیش کشیده شده، پدید نیامده‌اند؟ براستی چرا دست راست این شیر، از زمین بلند است؟

گذشته از این‌ها، آوندهایی که در تپه حسنلو بدست آمده، مهر داریوش بزرگ که نقش شیر و درخت خرما بر آن کنده شده، گردن بند زرینی که در همدان از دوران هخامنشی بدست آمده، مهرخشایارشاه، که پیکره شیر نیرومندی را نشان می‌دهد که آن‌هایتا (مادر میترا)

برپشت آن سوار است،

لوح زرینی که در موزه "ارمیتاژ" لنین‌گراد از دوران هخامنشیان برجای مانده و شاه هخامنشی را در بهنگام نیایش شیری که آن‌هایتا (مادر میترا) برپشت آن سوار است، و خورشیدی نیز در پشت شیر و آن‌هایتا دیده می‌شود، نشان می‌دهد، کنده‌کاری دیگری که در دیواره‌ی کاخ آپادانا، تخت جمشید هست، و نشان می‌دهد که نمایندگان کشورهای زیر چیرگی ایران، شیرها و بچه شیرهایی را برای پیشکش به شاه آورده‌اند. و کنده‌کاری‌های فراوان دیگری که از نقش شیر در گوشه و کنار تخت جمشید به چشم می‌خورد،

و سرزبای شیری که در کاشیکاری‌های شوش دیده می‌شود، و... و... و... همه و همه، نمایانگر آن است که این جانور ازدوران بسیار کهن در اندیشه و باور ایرانی جای داشته و آن را نماد زورمندی، سروری، استواری، مردانگی و فرمانروایی می‌دانسته‌اند. بر این پایه نگاره‌ی او را تنها از این دیدگاه که یک جاندار نیرومند و زیبا را نقش کرده‌اند نباید نگریست، و باید به ریشه‌های ژرف باورهای ایرانی در این زمینه پرداخت.

اینکه در برخی از نوشته‌ها، به افسانه سازی پرداخته و نوشته‌اند که: "شیر" نشانه‌ی ارمنستان، و خورشید نشان ایران بوده، و شاه عباس پس از چیرگی بر ارمنستان، خورشید را برپشت شیر نشانیده. یک پندار بی‌پایه و یک افسانه‌ی سست است که هیچ بنیاد تاریخی ندارد.

زیرا همانگونه که در این بررسی خواهیم دانست، ایرانیان، از پیش از تاختن تازیان به کشورشان، به این جانور زیبا و نیرومند، دلبستگی ویژه‌ای که ریشه دینی و فرهنگی داشت، داشتند. و چنانکه خواهیم دید، نقش شیر، از شش صد سال پیش از شاه عباس بر روی پرچم ایران بوده و به ارمنستان و شاه عباس وابسته نیست.

شگفت آور آنکه روانشاد کسروی، در دفترچه‌ای که بنام "تاریخچه‌ی شیروخورشید" نوشته، بر این باور است که عمرشان رسمی شیروخورشید از زمان "محمدشاه قاجار" دورتر نمی‌رود و هنوز یکصد سال آن (زمانی که کتاب کسروی نوشته شده) پایان نیافته است!! و این باور از پژوهنده‌ی دانشوری چون کسروی بدور است. و در همین کتاب با برگه‌ها و نشانه‌های استوار پی خواهیم برد که این نشان، ریشه در هزاره‌های کهن دارد.

از آن میان برگه‌ی استوار و بسیار مهمی در دست نویسنده است که در جستار مربوط به "خورشید" به آن خواهیم رسید. و این برگه نشان می‌دهد که "شیروخورشید" از بیش از دو هزار و چهارصد سال پیش به اینسوی در نزد ایرانیان شناخته شده و ورچاوند بوده است.

از سوی دیگر، در باور ایرانیان کهن (یابهنتر بگوئیم، در باور آریاهای کهن) به پدیده‌ی دیگری برمی‌خوریم، و آن "گاو" است. پدران ما، "گاو" را نماد سودآوری، بهروزی، گستردگی و فراوانی خواربار می‌دانستند و در بسیاری از داستانها و سنگ نبشته‌ها و باورهای پیشینیان، این نکته را بخوبی درمی‌یابیم.



نقش برجسته شیری که دارد گاوی را می‌درد، بر روی سنگ و در پای پله‌های کاخ خشایارشا، (تخت جمشید). نمونه‌هایی مانند این نگاره، در بسیاری از بازمانده‌های باستانی ما، دیده می‌شود.



تندیس سنگی که از رم کهن ببادگار مانده و میترا را در حال کشتن گاو نشان می‌دهد. این تندیس هم‌اکنون در موزه "سهدون" نگه‌داری می‌شود. (از کتاب دین مهری، نوشته "فرانتس کومون" ترجمه دکتر

پروان کیش مهری (میتراپیست‌ها) بر این باور بودند که سرانجام گاوی که نماد خواربار و فراوانی و بهروزی است، بدست میترا کشته، و روزی آدمیان فراوان می‌شود (که در برگهای آینده گسترده‌تر به آن خواهیم پرداخت) در سنگ نوشته‌ها و کنده کاری‌های بجای مانده از پدران ما، بسیار دیده شده که شیری در حال دریدن گاو است.

با نگرش به اینکه ایرانیان کهن همیشه شیر را نماد نیرومندی و مردانگی می‌دانستند و در کیش مهری جایگاه والایی را به این جاندار ویژگی داده بودند، دور نیست که همبستگی‌ای میان شکار گاو از سوی شیر، و کشته شدن گاو بدست میترا وجود داشته باشد. و هر جا که "شیری" در حال دریدن گاو است، خواست نقش نگاران از پیکره "شیر"، همان "میترا" بوده است.

بویژه آنکه "کیش و آیین میتراپیسم" به هر بخش از جهان که رفته، پروان این کیش، کنده سنگ‌ها و تندیس‌های گوناگونی از کشته شدن گاو بدست میترا، از خود به یادگار گذارده‌اند.

از آن میان، در کوهستانی در ترکیه کنونی در کنار چشمه فرات. در روم کهن، در "هدرن هایم" آلمان. و باز در "ستوک شتاد" آلمان. و در جزیره انگلستان تندیس‌های گوناگونی بدانسان که گفته شد بدست آمده است.

با نگرش به همه‌گیر شدن، و ریشه دوانیدن این باور ایرانی، آیا در خوراندن شیرین است که نخستین سوره‌ی قرآن نیز، بنام "گاو" (بقره) نامیده شده است. و آیا این نکته رگه‌ای به باور کهن "گاو مهری" نمی‌رساند؟

.....

باری. به تاریخ بازمی‌گردیم. برگه‌ها نشان می‌دهند که پیکره‌ی شیر، از سال ۴۲۲ هجری قمری (۴۱۰ خورشیدی) و در دوران پادشاهی سلطان مسعود غزنوی، بر روی پرچم ایران، که هنوز یکسره سیاه‌رنگ بود، آمد.

پس، این نقش نزدیک به یکهزار سال است که بر روی درفش ایران، جای گرفته. و اگر گهگاه آن را از روی پرچم برداشته‌اند، بیش از ده - بیست سال (که در زندگی ملت‌ها، زمانی اندک است) به درازا نکشیده، و دوباره بر روی درفش‌های ملی و شاهی ما، آمده است.

"ناصرخسرو" که همزمان با سلطان مسعود می‌زیست، در این باره می‌گوید:

چو آن شیر پیکر، سلامت بپندد کند سجده بر آستانش دو پیکر

گرهیچ شیر، مانده است اندر همه جهان از تیر تو گریخته در گوشه‌ی آجم
از شکل خویش عبرت گیرد، چو در مصاف هم شکل خویش بیند، بر نیزه‌ی علم

همچنین "ابوالفرج رونی" درباره پرچم غزنویان می‌گوید:

چندان علم شیر بر افراشت که بفزود زیشان به فلک، برج اسد، بی‌مدداشکال

.....

پس از غزنویان، زنجیره‌های سلجوقی. اتابکان فارس و خوارزمشاهیان بر ایران فرمان راندند، و از برگه‌هایی که در دست است، بخوبی پیدا است که این زنجیره‌های شاهی، نقش شیر را از روی پرچم‌های خود، بر نداشتند.

انوری ابیوردی درباره‌ی پرچم سلطان سنجر سلجوقی می‌سراید:

شیرگردون پیش شیر رایت سخره چون آهوی دست آموز باد

و ازرقی هروی، چامه‌سرای سده پنجم (که در آغاز سده ششم - ۵۲۷ قمری - درگذشت) درباره پرچم طغان‌شاه فرزند آلب ارسلان می‌گوید:

بدانگی که چو دریا، یلان آهن‌پوش برون شوند خروشان همال پیش همال
پلنگ و شیر بچنبد بر همال علم تن از نسج یمانی و، جان ز یاد شمال
چنان گریزد دشمن که شیر رایت او زهبت تو، بچنبد، مگر به شکل شغال

همچنین مختاری غزنوی نیز بهنگام ستایش گیسوی دلدار خود، آن را به رنگ پرچم غزنویان و سلجوقیان مانند می‌کند و می‌گوید:

شگفت نیست اگر زلف او جهانگیر است که رنگ رایت سلطان دادگردد

فرخی سیستانی نیز درباره‌ی رنگ پرچم امیر محمد فرزند سلطان محمود غزنوی چامه‌ای دارد بدینگونه:

.....

یک سده به پیش می‌آییم و به سالهای سده ششم هجری قمری می‌رسیم. و ناگهان از چامه‌های برجای مانده از چامه سرایان نامور ایرانی در می‌یابیم که خورشید نیز بر پشت و بالای شیر، بروی پرچم ما آمده است.

بگفته‌ی دیگر، پس از غزنویان، بهنگام فرمانروایی سلجوقیان و اتابکان و خوارزمشاهیان پیکر شیر از روی پرچم برداشته نشد. ولی در چامه‌های چامه سرایان آن زمان، رنگ پرچم، گهگاه سیاه و گهگاه سرخ گفته شده است. تنها نکته بسیار در خورنگرش آن است که بر روی سکه‌ها و درفش‌های این زنجیره شاهان نقش خورشید نیز جای گرفته است.

"نظامی گنجهای" که در سده ششم هجری می‌زیست در داستان لیلی و مجنون می‌سراید:

زوبین بلا سیاست انگیز سر، چون سومی دیلمان تیر
خورشید درفش، ده زبانه چون صبح دریده ده نشانه
شیران سیاه، در دریدن دیوان سپید، در دویدن

و در جای دیگر می‌گوید:

هر بر سرخ بیرق‌ها گشاده نیستانی بد، آتش درفتاده

"مجیر یلقانی" که او نیز در سده ششم هجری قمری می‌زیست، درباره‌ی پرچم ارسلان طغرل سلجوقی می‌گوید:

رایت سرخ توراکا فسطح و ظفر است مایه‌ی نصرت و پیرایه لشکر کردند

و در جای دیگر می‌گوید:

هر که با او، باد در سرداشت چون شهر علم هم سگان، خوش به خاک تیره معجون کرده‌اند

که از این چند خط چامه‌ی "مجیر" و "نظامی" بخوبی روشن می‌شود که پرچم سلجوقیان رنگ سرخ داشته و نگاره شیر سیاه‌رنگ و خورشید پرچم نیز دارای ده شاخه پرتو، بوده است.

هشتم جمال‌الدین محمد فرزند عبدالرزاق سپاهانی که وی نیز از چامه سرایان سده ششم هجری قمری است نیز چامه‌ای دارد که بروشنی نقش پرچم سلجوقیات و خوارزمشاهیان را باز می‌گوید.

زهیت تو، دل شیر آسمان همه وقت چنانکه شیر علم روز باد، در خفقان

از این نمونه‌ها و برگه‌ها در زمینه پرچم سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اتابکان فراوان است و بازگویی آنها، سخن را به درازا خواهد کشانید. و همین چند نمونه برای روشن شدن تاریخ بس است. که نشان دهد خورشید از سده پنجم و ششم هجری در کنار شیر، قرار گرفته است.

.....

به ماه هفتم هجری قمری می‌رسیم، و باز هم از گفته‌ی تاریخ نویسان و چامه سرایانی که در آن زمان می‌زیستند، برای شناخت ویژگی‌های پرچم‌مان در آن زمان گواه می‌آوریم و یاری می‌گیریم.

ناصرالدین یحیا (ابن بی‌بی) در نوشته‌ی خود بنام "سلجوقنامه"، هنگامی که می‌خواهد جنگ میان جلال‌الدین خوارزمشاه و علاءالدین کیقباد را شرح دهد، درباره‌ی لگریان علاءالدین می‌گوید:

... میان علم چون دل شحیح (آزمند) ، بر نقش درم، در لوزه افتادند...

بهر رو، همانگونه که آمد، از نوشته‌های تاریخ نویسان و از سروده‌های چامه سرایان چنین برمی‌آید که در سالهای سده پنجم و ششم (قمری و خورشیدی) گرده‌ی خورشید نزد بالای سر شیر، بر روی پرچم آمده است.

چرا خورشید بر پشت، یا بالای سر شیر جای گرفت؟

آیا این دیداد، ریشه تاریخی و آرمانی و فرهنگی داشت، یا یک خواست شخصی بود؟

روانشاه احمد کسروی، درباره‌ی انگیزه‌ی آمدن خورشید بر روی پرچم، و سکه‌های ایران در سده هفتم هجری، باور شگفتی دارد. و این باور، با برگه‌ها و

رویدادهای تاریخی جور در نمی‌آید. و بدید من، این پژوهنده‌ی ارجمند در این زمینه دچار لغزش بزرگی شده است و انگیزه این لغزش نیز، نگرش او به نوشته‌ی ابن عبری "تاریخ نویس سریانی نژاد است، که در سده هفتم می‌زیست.

ابن عبری "پدرش یهودی بود. ولی خود، کیش ترسا (مسیحی) را برگزید و زمانی دراز کشیش شهر "حلب" و "تکریت" بود، و سرانجام در شهر مراغه درگذشت. ابن عبری "EBN--E-EBRI، از ایرانیان دل خوشی نداشت. و شگفتی‌آور است که روانشاد کسروی پایه‌ی باور خود را در زمینه آمدن نقش خورشید بر روی سکه‌ها و پرچم ایران، بر نوشته‌ی ابن تاریخ نویس بیگانه و ناآگاه استوار کرده است. بهر روی. کسروی در دفتر خود بنام "تاریخچه شیروخورشید" چنین می‌نویسد:

... داستان این بوده است که غیاث الدین کیخسرو، پسر علاءالدین کیقباد، که از پادشاهان سلجوقی آسیای کوچک (ترکیه کنونی) بود، در سال ۶۴۴ (هجری قمری) به جای پدر به تخت پادشاهی نشسته بود.

ابن پادشاه دختر پادشاه گرجی را به زنی گرفت و چون گرجیان خوشرویند، و آن دختر خوشروتر می‌بود، کیخسرو دل به او باخت و از سبکسری (!) چنین خواست که بیکر او را به روی سکه‌های سیمین (درهم‌ها) بنگارند.

ولی این کار، مایه‌ی آزرده‌گی سخت مردم توانستی بود. زیرا گذشته از اینکه بیکر نگاری به روی سکه‌های سیمین شبوه شاهان اسلام نبود، و این خود ناپاسداری شمرده شدی، نگاشتن بیکر زن، یکباره با آیین اسلام ناسازگار می‌بود، و جز دشمنی با این دین بشمار نرفت.

از این رو، پیرامونیان کیخسرو، به جلوگیری برخاستند. ولی چون کیخسرو سبکسرانده پادشاری می‌نمود، برخی از ایشان چنین راه نمودند که بیکر شیری را نگاشته و روی آن، رخسار همچون خورشید آن زن را بنگارند، که اگر کسانی به جستجو برخاستند و پرسش‌هایی رفت، گفته شود روی "طالع" (زادروز) پادشاه است که هنگام زاییده شدن او، خورشید بر برج اسد (ماه امرداد) می‌بوده، و همین کار را کردند، و این است که آن شکل (شیرخورشید) پدید آمد (!!)

روانشاد کسروی پس از نوشتن این نکته، خود بر این باور است که "ابن عبری" نازی نژاد، با غیاث الدین کیخسرو دشمن بوده و خواستش نکوهش این شاه است. ولی با اینهمه سخن او را می‌پذیرد، و پایه بررسی‌های خویش را بر روی آن می‌گذارد.

برای اینکه خوانندگان به شیوه تاریخ نویسی "ابن عبری" پی ببرند، چند جمله از نوشته‌ی او را که بزبان تازی است، بی کم و کاست می‌آورم. او می‌نویسد:

همچنین "جمال‌الدین محمد فرزند عبدالرزاق سپاهانی" که وی نیز از چامه سرایان سده ششم هجری قمری است نیز چامه‌ای دارد که بروشنی نقش پرچم سلجوقیان و خوارزمشاهیان را بازمی‌گوید.

زهیبت تو، دل شیر آسمان همه وقت چنانکه شیر علم روز باد، درخفقان

از این نمونه‌ها و برگه‌ها در زمینه پرچم سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اتابکان فراوان است و بازگویی آنها، سخن را به درازا خواهد کشانید. و همین چند نمونه برای روشن شدن تاریخ بس است. که نشان دهد خورشید از سده پنجم و ششم هجری در کنار شیر، قرار گرفته است.

.....

به سده هفتم هجری قمری می‌رسیم، و باز هم از گفته‌ی تاریخ نویسان و چامه سرایانی که در آن زمان می‌زیستند، برای شناخت ویژگی‌های پرچم‌مان در آن زمان گواه می‌آوریم و یاری می‌گیریم.

ناصرالدین یحیا (ابن بی‌بی) در نوشته‌ی خود بنام "سلجوقنامه"، هنگامی که می‌خواهد جنگ میان جلال‌الدین خوارزمشاه و علاءالدین کیقباد را شرح دهد، درباره‌ی لشکریان علاءالدین می‌گوید:

... شهران علم چون دل شحیح (آزمند)، بر نقش درم، در لوزه افتادند...

بهر روی، همانگونه که آمد، از نوشته‌های تاریخ نویسان و از سروده‌های چامه سرایان چنین برمی‌آید که در سالهای سده پنجم و ششم (قمری و خورشیدی) گرده‌ی خورشید نیز در بالای سر شیر، بر روی پرچم آمده است.

چرا خورشید بر پشت، یا بالای سر شیر جای گرفت؟

آیا این رویداد، ریشه تاریخی و آرمانی و فرهنگی داشت، یا یک خواست شخصی بود؟

روانشاد احمد کسروی، درباره‌ی انگیزه‌ی آمدن خورشید بر روی پرچم، و سکه‌های ایران در سده هفتم هجری، باور شگفتی دارد. و این باور، با برگه‌ها و

رویدادهای تاریخی جور در نمی‌آید. و بدید من، این پژوهنده‌ی ارجمند در این زمینه دچار لغزش بزرگی شده است و انگیزه این لغزش نیز، نگرش او به نوشته‌ی "ابن عبری" تاریخ نویس سریانی نژاد است، که در سده هفتم می‌زیست.

"ابن عبری" پدرش یهودی بود. ولی خود، کیش ترسا (مسیحی) را برگزید و زمانی دراز کشیش شهر "حلب" و "تکریت" بود، و سرانجام در شهر مراغه درگذشت.

"ابن عبری" EBN-E-EBRI، از ایرانیان دل خوشی نداشت. و شگفتی آور است که روانشاد کسروی پایه‌ی باور خود را در زمینه‌ی آمدن نقش خورشید بر روی سکه‌ها و پرچم ایران، بر نوشته‌ی این تاریخ نویس بیگانه و ناآگاه استوار کرده است. بهر روی. کسروی در دفتر خود بنام "تاریخچه شیروخورشید" چنین می‌نویسد:

... داستان این بوده است که غیاث الدین کیخسرو، پسر علاءالدین کیقباد، که از

پادشاهان سلجوقی آسیای کوچک (ترکیه کنونی) بود، در سال ۶۳۴ (هجری قمری) به جای پدر به تخت پادشاهی نشست بود.

این پادشاه دختر پادشاه گرجی را به زنی گرفت و چون گرجیان خوشروپند، و آن دختر خوشروتر می‌بود، کیخسرو دل به او باخت و از سبکسری (!) چنین خواست که پیکر او را به روی سکه‌های سیمین (درهم‌ها) بنگارند.

ولی این کار، مایه‌ی آزرده‌گی سخت مردم توانستی بود. زیرا گذشته از اینکه پیکر نگاری به روی سکه‌های سیمین شیوه شاهان اسلام نبود، و این خود ناپاسداری شمرده شدی، نگاشتن پیکر زن، یکباره با آیین اسلام ناسازگار می‌بود، و جز دشمنی با این دین بشمار نرفت.

از این رو، پیرامونیان کیخسرو، به جلوگیری برخاستند. ولی چون کیخسرو سبکسرانده پاهشاری می‌نمود، برخی از ایشان چنین راه نمودند که پیکر شیری را نگاشته و روی آن، رخسار همچون خورشید آن زن را بنگارند، که اگر کسانی به جستجو برخاستند و پرسش‌هایی رفت، گفته شود روی "طالع" (زادروز) پادشاه است که هنگام زاییده شدن او، خورشید بر برج اسد (ماه امرداد) می‌بوده، و همین کار را کردند، و این است که آن شکل (شیروخورشید) پدید آمد (!!).

روانشاد کسروی پس از نوشتن این نکته، خود بر این باور است که "ابن عبری" تازی نژاد، با غیاث الدین کیخسرو دشمن بوده و خواستش نکوهش این شاه است. ولی با اینهمه سخن او را می‌پذیرد، و پایه بررسی‌های خویش را بر روی آن می‌گذارد.

برای اینکه خوانندگان به شیوه تاریخ نویسی "ابن عبری" پی ببرند، چند جمله از نوشته‌ی او را که بزبان تازی است، بی‌کم و کاست می‌آورم. او می‌نویسد:

... وَكَانَ السُّلْطَانُ فِيهَا الدِّينَ، مُقْبِلًا مَلَى الْمُجُوعِ وَ شَرِبَ الشَّرَابَ فَبَرَّ مَرَضِي الطَّرِيقَةَ. مُنْقِمًا فِي الشَّوَاتِ الْمَوْبِقَةِ. كَزَوْجِ ابْنَتِهِ مَلِكِ الْكُرَجِ ...

روشن نیست چگونه می‌توان به نوشته‌ی تاریخ نویسی که سخنان خود را با کینه و ناسزا و بهتان می‌آغازد، ارج و بها داد.
داستان ساخته‌ی مغز "ابن عبری" با نگرش به چیرگی گسترده‌ی شاهان کهن به جان و دارایی مردم زیر فرمان‌شان، بسیار سست و بی‌پایه است.

نخست اینکه، پادشاهی که بگفته‌ی ابن عبری پیوسته در حال نوشیدن باده و می‌گساری بوده و از مردم و دین پژوهان نمی‌ترسیده، چگونه ناگهان، از پرسشگران و جستجوکنندگان! احتمالی برای زدن نقش همسر خود، در هراس بوده؟

دوم اینکه: شاهان در گذشته با یک فرمان سر از تن سدها بیگانه و باگناه جدا می‌کردند و از هیچ کس و هیچ چیز پروا نداشتند. اکنون چه شده که یکی از همان شاهان از پرسندگان احتمالی! می‌ترسیده؟ وانگهی چه نیازی به این کار بوده است که نگاره‌ی چهره‌ی همسر خود را بروی سکه بزنند؟

سوم آنکه: ابن عبری می‌گوید: "برخی از ایشان (رایزان شاه) پیشنهاد کردند که پیکر شیری را نگاشته (پیکر شیر از دویست سال پیش بر روی پرچم‌ها و ساختمانها نگاشته شده بود) و روی آن رخسار همچو خورشید آن زن بنگارند، که اگر کسانی به جستجو برخاستند!! و پرسش‌هایی رفت! گفته شود که زاد روز پادشاه در برج اسد است"

اگر برآستی چنین می‌بود، همان نقش "شیر" بس بود، دیگر نیازی به خورشید نبود. زیرا برج اسد، یعنی خانه‌ی شیر. یعنی باز هم پرسندگان (بگفته‌ی ابن عبری) خرده می‌گرفتند که چرا به نقش شیر بسنده نشده و خورشیدی را هم آورده‌اید؟ مگر هنگامی که شاه تهماسب یکم صفوی نقش گوسفند را (بانگیزه‌ی آنکه در "برج حمل"

زاده شده) بود بر روی پرچم و سکه‌های خود زد، خورشید را هم بالای آن آورد؟
از همه‌ی این‌ها گذشته. ده برگه‌ی روشن و استوار تاریخی در دست است که نشان می‌دهند نوشته‌ی "ابن عبری" بی‌پایه است و خورشید از نزدیک به دویست سال پیش از غیاث الدین کیخسرو، بر بالا، یا بر پشت شیر، بر روی پرچم یا سکه‌های ما، جای گرفته است و پس از او نیز، چون این نقش ریشه‌ی تاریخی و فرهنگی داشت، همچنان برجای ماند.

۱- ارزقی هروی چامه‌سرایبی که در سال ۴۷۶ هجری قمری یعنی بیش از یکسد و پنجاه سال پیش از غیاث الدین می‌زیسته، و در دربار طغانشاه در خراسان بزرگ آنروزی بسر می‌برده، در چامه‌ای، از نقش خورشید (مهر) بر روی سکه‌ها سخن گفته، و سروده است.

برکان زر، ز دست تو گز صورتی کلند زرقش "مهر" گرد و دویرون چیدرکان

۲- "هنری. ل. رابینو" ایران شناس انگلیسی که در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ ترسایب کاردار دوم کنسولگری انگلیس در شهر رشت بود، در کتاب خود بنام "سکه‌ها و مهرها و نشانه‌های پادشاهان ایران" نقش سکه‌ای را که نشان "شیر و خورشید" بر روی آن است چاپ کرده، که تاریخ ضرب آن، سال ۶۱۱ هجری قمری است که سی و سه سال پیش از به پادشاهی رسیدن غیاث الدین کیخسرو است.

۳- اگر نگارگری بر روی سکه‌ها، با روش و شیوه اسلامی ناسازگار می‌بوده، چرا از دویست سال پیش از غیاث الدین کیخسرو، نقش "شیر" روی "درهم"‌های ایرانیان بود، و هیچیک از دین پژوهان و خشک اندیشان به آن خرده نگرفتند؟ (سکه‌هایی از ایران که تاریخ ضرب آنها نزدیک به دویست سال پیش از غیاث الدین کیخسرو است در موزه‌های ایران و جهان هست، که نگاره‌ی شیر بر روی آنها دیده می‌شود).
همچنین از دویست سال پیش از این پادشاه، سلطان مسعود، نقش شیر را بر روی پرچم آورد. و پس از او نیز این نگاره همچنان برجای ماند.

۴- نویسنده نقش خورشیدی را که بر روی سکه‌ای که در دوران غیاث الدین کیخسرو زده شده است در کتابها دیده است. چهره‌ی خورشید بر بالای شیر، بسیار زشت و بی‌ریخت است.
اگر این نگاره بگفته‌ی "ابن عبری" برآستی از چهره‌ی همسر آن پادشاه کشیده شده باشد. نمایانگر آن است که وی زنی زشترو می‌بود، نه زیبا!!

۵- در کتاب منظوم "تاریخ مغول" نوشته‌ی "شمس‌الدین کاشانی" که در سال ۸۲۶ هجری قمری، درباره‌ی حمله مغول به ایران سروده شده است "ریز نگاشته" (مینیاتور) دیده می‌شود که گروهی از مغولان را نشان می‌دهد که با پرچم شیر و خورشید ایرانی‌ها، به دروازه‌ی نیشابور آمده، و با مردم این شهر سرگرم گفتگویند. و این "ریز نگاشته" بخوبی نشان می‌دهد که پرچم آن دوران نیز شیر و خورشید بوده است.

در اینکه چرا پرچم شیر و خورشید ایرانی‌ها، در دست مغولان است، چیزی نوشته نشده و گمان می‌رود مغولان برای فریب ایرانی‌ها پرچم آنها را در دست دارند. زیرا پرچم چنگیز بهنگام تاختن به ایران، در فشی سپیدرنگ با نه رشته بلند بود.
برخی از پژوهشگران درباره‌ی این ریزنگاشته. و اینکه چرا پرچمی که در دست مغولان است نقش شیر و خورشید دارد، بر این باورند که مغولان بی‌فرهنگ، فریفته‌ی فرهنگ و آیین‌های ایرانیان شدند. و بویژه از دوران "سلطان الجاتیو" (خدا بنده)، ارات شگرفی از باورها و آیین‌های ایرانی در رفتار مغولان دیده شد. و برآنند که این "ریز نگاشته" مربوط به دوران حمله‌ی مغول نیست، بلکه مربوط به زمانی است که

همچنین بر سکه‌های غازان خان فرزند ارغون خان مغول که وی نیز شست سال پس از غیاث‌الدین کیخسرو، شاه شد، نقش شیروخورشید دیده می‌شود. و هیچیک از این دو فرمانروای یاد شده، در آسیای کوچک که جایگاه فرمانروایی غیاث‌الدین بود، بسر نمی‌بردند و فرمانروایی نداشتند.

آیا سلطان محمد خداپنده و غازان خان هم نقش چهره‌ی همسر غیاث‌الدین را روی سکه‌های شان زده بودند؟! پس می‌بینیم که از دیدگاه زمانی، هم پیش از غیاث‌الدین نقش خورشید در کنار شیر بوده و هم پس از او.

۷- اکنون به دیدگاه مکانی می‌پردازیم:

کلاویخو (یا کلاویهو CLAVIJO) سفیر اسپانیا در دربار امیر تیمور، که از سال ۱۴۰۴ تا ۱۴۰۶ ترسایی (۷۸۲ تا ۷۸۵ خورشیدی) در شمال خاوری ایران بزرگ آروزی، بویژه، در شهر سمرقند بسر می‌برده، در سفرنامه خود، به دو نکته‌ی بسیار درخور نگرش پرداخته است که از دیدگاه تاریخی در زمینه‌ی شناخت پیشینه‌ی نشان شیروخورشید، ارزشمند است. او می‌نویسد:

... فردای آن روز، آدینه بود. بدنیال ما آمدند و ما را برای دیدن کاخ دهگری که نامش مائده بود، بردند. می‌گفتند که بیست سال است که این کاخ در دست سلاطین است. ولی با اینکه هر روز، کارگران در آن سرگرم کارند، باز هم هنوز به پایان نرسیده است.

این کاخی که درباره‌ی آن سخن می‌گویم، دری داشت بسیار بلند، و در دالان آن، در دو سوی راست و چپ، ناقبایی باز می‌شد که پیرامون آنها، با کاشی‌های آبی آراسته شده بود.

در انتهای این دالان، دروازه‌ی بزرگ دیگری است که به حیاط بزرگی باز می‌شود. این حیاط سنگ فرش شده، و در چهارسوی آن، چهار تاقی‌های گوناگونی ساخته‌اند. این دروازه سراپا با کاشی‌های زرین و آبی، به شیوه‌ی بسیار زیبایی آراسته شده است. بر فراز آن، شکل "شیروخورشید" دیده می‌شود.

همین این شکل بر فراز همه‌ی تاقبایی که پیرامون حیاط هست نیز دیده می‌شود. این نشان "شیروخورشید" چنانکه به ما گفتند، نشان ویژه‌ی فرمانروای پیشین سمرقند بود که تیمور او را از تخت به زهر کشید.

(فرمانروای پیشین سمرقند، "جغتای خان" بود که نشان شیروخورشید دوره‌ی خوار(سلاطین) را بعنوان نشانه‌ی ویژه‌ی خود نگهداشته بود) به ما گفتند که تیمور برها کننده‌ی این کاخ است. ولی به گمان من (کلاویهو)



"ریزنکاشته" (میناتور) ی از سده هشتم هجری قمری در زمینه‌ی حمله مغول به ایران. بر پرچمی که در دست مغولان است، نقش شیروخورشید دیده می‌شود (از کتاب تاریخ مغول نوشته شمس‌الدین کاشانی)

آنها رنگ ایرانی بخود گرفته و نشان شیروخورشید را نیز برای پرچم‌های خود برگزیده بودند.

۶- می‌دانیم که تیمور گورکان در سالهای میان ۷۷۳ تا ۷۹۸ هجری قمری بارها به ایران تاخت و شیرازه‌ی پادشاهی ملوک باوند و دیگر زنجیره‌های شاهی را که در گوشه و کنار ایران فرمان می‌راندند، از هم گسیخت. ولی بجز خود او که نشان پرچمش سه زرفین (حلقه) ی در هم فرو رفته بود، دیگر شاهان زنجیره‌ی تیموری، همگی نشان پرچم و نشان سکه‌های شان، "شیروخورشید" بود.

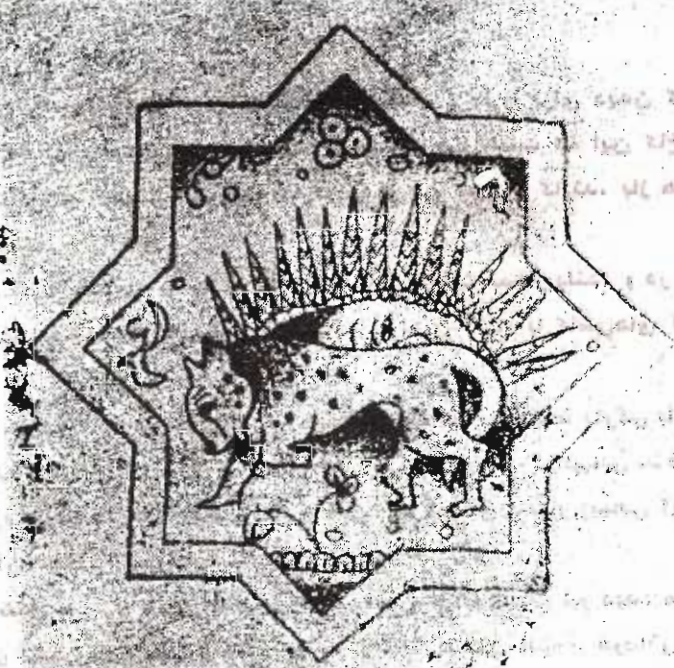
و این باور نکردنی است که یک زنجیره پادشاهی بیاید، و زنجیره‌ی پیشین را براندازد، و باز هم نقش چهره‌ی همسر یکی از شاهان زنجیره پیشین را بر روی سکه‌ها، و یا روی پرچم خود نگهدارد.

بهترین گواه در این زمینه، نقش شیر و خورشیدی است که بر روی سکه‌های الجاتیو، (سلطان محمد خداپنده) که شست و شش سال پس از غیاث‌الدین کیخسرو، در سدها کیلومتر دورتر از او، به پادشاهی رسید، زده شده است.

بعضی از قسمتهای آن را فرمانروای سمرقند که پیش از تیمور بر آن شهر فرمان می‌رانده، ساخته است. زیرا نشان شیروخورشید را که در اینجا دیدیم، نشان ویژه‌ی او بود.

می‌بینید که زمانی که تیمور به ایران تاخت، در سمرقند، نشان شیروخورشید بر سر در کاخ‌ها و ساختمان‌های بزرگ زده شده بود. و بنا نگرش به این که میان سمرقند و گرجستان و آسیای کوچک (ترکیه کنونی) که زیر فرمان غیاث‌الدین کیخسرو بود، هزاران کیلومتر راه است، نمی‌توان پذیرفت که نگاره‌ی چهره‌ی همسر غیاث‌الدین بر سر در کاخهای سمرقند که زیر فرمان او نبود، زده شده باشند.

براین پایه، بی‌چون و چرا این داستان ساختگی، و پدید آمده از اندیشه‌ی یک تاریخ‌نویس مغرض است که با غیاث‌الدین دشمن بوده، و بدبختانه پژوهشگر از چمنده احمد کسروی را نیز گمراه کرده است. در این باره در کتاب «تاریخ ایران» بر روی یکی از کاشی‌هایی که در یکی از پرستشگاههای مسلمانان در خراسان



یک برگه‌ی در خوزنگرش از سال ۶۶۵ هجری قمری، (۲۵۰ سال پیش) نقش خورشید نیم برآمده‌ای از پشت شهر، بر روی یک کاشی کف‌آباد، که در خراسان یافته شده است.

کارگزارده شده است، و تاریخ ساختن آن را شوال سال ۶۵۵ هجری قمری (۱۲۶۷ تریسایی برابر با ۶۲۶ خورشیدی) نوشته‌اند، نقش یک ستاره هشت پر، دیده می‌شود که در درون آن، شیری نگاشته شده است، و از پشت سر شیر، خورشیدی بگونه‌ی نیمرخ در حال سر برآوردن است.

اگر بدانیم که کاشی یاد شده، در زمان پادشاهی مبارکشاه فرزند "قراهاکو" (از نوادگان چنگیز) در این پرستشگاه، در خراسان کارگزارده شده، (و این استان زیر فرمان غیاث‌الدین کیخسرو نبوده) و همچنین اگر دوری خراسان را از آسیای کوچک در نظر بگیریم، بی‌پایه بودن سخن "ابن عبری" روشن تر می‌شود.

۹- سرجان ملکوم SIR JHOAN MALOOM در کتاب خود بنام تاریخ ایران در زمینه نقش شیروخورشید می‌نویسد:

... شاهان ایران نیز از سده‌های بسیار (دور) نگاره شیروخورشید را از ویژگی‌های خود می‌شمرده‌اند. و انگیزه‌ی آن، درست روشن نیست...

... این نقش در سکه یکی از شاهان سلجوقیان قونیه (علاءالدین کبچاق، یا هبات‌الدین کیخسرو) دیده شده است. چون هلاکو آن زنجیره شاهی را برآداخت، احتمال دارد (!) که خود یا فرزندانش این پیکره را به نشانه‌ی این پیروزی (!) برگزیده و از آن تاریخ ببعد، یکی از نشان‌های ایران شده باشد (!!).

این سخن "سرجان ملکوم" را برگه‌هایی که در برگه‌های پیشین کتاب از آنها یاد کردیم، رد می‌کند. از این گذشته، چگونه می‌توان پذیرفت که یک سردار تندخو و بی‌رحم مغول مانند "هلاکو"، زنجیره پادشاهی سلجوقیان قونیه را از میان بردارد، و نقش چهره‌ی همسر یکی از شاهان آن زنجیره را برای نشان رسمی خود برگزیند؟

این نیست مگر آنکه نشان شیروخورشید، یک نشان ملی تاریخی ایرانی بوده و هلاکوی مغول نیز بانگش به این دیدگاه، زیر تأثیر رایزنی‌های ایرانیان آگاهی چون خواجه نصیرالدین توسی که پیرامون وی بودند آن را پذیرفته است.

دکتر نصرت‌الله بختورتاش هم بر همین باور است و در کتاب خود بنام تاریخ پرچم ایران می‌نویسد:

... با بررسی‌های مشروحی که انجام گرفت، بغوی درمی‌یابیم که گشته‌ی او (سرجان ملکوم) درست نبوده، و این نقش را هلاکو برگزیده، بلکه نقشی ملی و کهن بوده...

۱۰- واپسین برگه در رد نوشته‌ی "ابن عبری" لکن برنجینی است، که هم‌اکنون در موزه‌ی ایران باستان نگهداری می‌شود. این لکن از دوران سلجوقیان خوارزم (۲۳۰)

تا ۵۹۰ هجری قمری، یعنی پیرامون یکصد سال پیش از غیاث الدین گیخسرو) برجای مانده است.

بردیواری این لگن، پیکره‌ی "شیرخورشید" دیده می‌شود.

بگذریم.

گروهی دیگر بر این باورند که چون "شیر" گذشته از نماد دلاوری و نیرومندی، نشانه‌ی ماه امرداد (برج اسد) نیز بوده، و خورشید در این ماه، در اوج توانایی، بلندی و گرمای خود است، در زمان یکی از فرمانروایان سلجوقی، یا خوارزمشاهی، گرده خورشید را بر بالای سر، یا پشت "شیر" نگاشتند، تاهمبستگی میان خانه‌ی شیر (برج اسد) را با خورشید نشان دهند. زیرا در امرداد، هم خورشید درسیخ نیرومندی در آسمان است، و هم "شیر" نماد توانمندی در زمین. و برآنند که زرتشتیان، جهان را تنها هفت سرزمین می‌دانستند، و بر این باور بوده‌اند که "ایران" در میانه‌ی این "هفت بوم" جای دارد. و چون برج اسد نیز در میان هفت اختر گردنده جای گرفته و خورشید نیز بر بالای آن قرار دارد، بر این پایه "شیر و خورشید"، ستاره‌ی این مرز و بوم و جایگاه سرزمین ایران است.

من نیز خود از این گروه بودم. ولی چندی پیش به برگه‌هایی دست یافتم که نشان می‌داد داستان قرار گرفتن خورشید بر پشت، یا بالای سر شیر، ژرفایی بیش از آنچه که من و هم‌اندیشان من داشتیم، دارد و تنها به این انگیزه، نشان رسمی ایرانیان نشده است. و هماهنگی برج اسد (شیرخورشید) یکی از انگیزه‌های کوچک گزینش این نشان است.

خورشید، در باور ایرانیان

آدمیان از سده‌ها و هزاره‌های دور، خورشید را ورجاوند، پرستیدنی، و جاودانه می‌پنداشتند، و این گردونه‌ی آتشین آسمانی، جای ویژه‌ای در باور و اندیشه‌ی آدمیان نخستین داشت و آن را نماد زندگی، پاکیزگی، روشنائی، پرورش گیاهان، جاودانگی و همچنین زورمندی و سرزندگی می‌دانستند.

همین باورها بود که کیش مهری (میتراپیسم) را در مغز پدران ما، جای داد. کشور ایران، زادگاه "کیش مهری" و گائون مهرپرستان (میتراپیست)‌های جهان بوده است و از هنگامی که آغازش بدرستی روشن نیست "آریاییان" میترا یا "ایزدمهر" را می‌پرستیدند و در گسترش این کیش می‌کوشیدند.

کومون، پژوهنده بلژیکی در کتاب خود می‌گوید: دین مهر، نزدیک به ۱۴ سده پیش از زایش مسیح، پیروانی در ایران و هند داشته است. تا جایی که حتا تیره‌هایی که بر ایران چیره شدند، و یاملت‌هایی که ایرانی‌ها آنان را زیر چیرگی خود آوردند، تا زمان پیدایی دین ترسا، و اسلام، "کیش مهری" را از ایرانیان و آریاها، می‌گرفتند و می‌پذیرفتند. "میترا" یا "میترا" یا "مهر" (که در زبان سانسکریت "میتره" و در پارسی باستان "میثرا" و در پهلوی ساسانی "میتر" گفته می‌شد) بمعنای "دوستی، مهربانی، پیمان و پیوند" آمده است.

"یوستی" میترا را "وندگر، و رابط میان پرتو آغازین، و پرتو کنونی" (یعنی پیوندگر میان خداوند و آدمیان) می‌داند.

در "فرگرد" چهارم "وندیداد" هنگامی که سخن از پیمان و پیوند به میان می‌آید، واژه‌ی "میترا، بمعنای "عهد و پیمان" آمده است.

بر این پایه "میترا" و "میترا" در نزد هندیان نیز، مانند "میثرا" در اوستا، "نگهبان راستی و پیمان و پیوند" است و هندیان و ایرانیان، در سرودهای خود (ودا، و اوستا) میترا یا مهر را می‌ستایند. و از اینجا روشن می‌شود که "مهر" در نزد هر دو ملت (ایرانی و هندی) ورجاوند و در خورستایش بوده است.

هنگامی که زرتشت پدید آمد، "میترا" (ایزدمهر) را از پایگاه خدایی، به جایگاه فرشتگی پایین آورد. ولی پس از او، زمان درازی نگذشت، و در دوران خشایارشا، "میترا" دوباره به جایگاه خدایی رسید، و در سنگ نبشته‌های اردشیر یکم هخامنشی (فرزند خشایارشا، که او را اردشیر دراز دست هم می‌نامند) می‌بینیم که نام "میترا" را در کنار، نام "اهورامزدا" نوشته‌اند.

در اینجا، گذشته از "ایزدمهر" (پیش از زرتشت) به میترای دیگری برمی‌خوریم که بر پایه‌ی باور پیشینیان در پیکر و کالبد آدمی پدید آمد. و هم اوست که بنیادگذار دین مهری، پس از زرتشت شد.

در تاریخ باورهای ایرانی می‌خوانیم که روزی فرشته "آناهیتا" که دوشیزه‌ای بی‌شوهر و دست نخورده در فرهنگ اساطیری است، در دریاچه هامون شنا می‌کند، و

نطفه آدمی، که "لرزشت" در آن جای گرفته، و در آبهای دریاچه شناور بود، در زهدان او، جای می‌گیرد، و او را بارور می‌کند، و پس از ۲۷۵ روز، از وی کودکی زاده می‌شود که او را "میترا" یا "میترا" یا "مهر" نامیدند. و، او، در سال ۲۴۷ پیش از زایش مسیح، (در سن ۲۵ سالگی) کیشی را بنیاد گذارد که "دین مهر" یا "میترایسم" یا "مهرپرستی" نام گرفت. و کارهای "ایزد مهر" را (میترایبی که پس از زرتشت مورد پرستش بود) پی گرفت و چهل سال مردم را به دین خود فراخواند. و همین کیش بود که در بخش بزرگی از جهان آن روز، پخش شد و سرانجام نیز در روز چهارم شهریورماه، در سن ۶۵ سالگی درگذشت.

(مهریان، "میترا" را گاه زاده سنگ، گاه زاده‌ی خورشید، گاه فرزند و گاه همتای "آناهیتا" هم می‌دانند و در کتاب "دین مهر" می‌خوانیم که مهریان دوروش درباره‌ی



نقش میترا در حال قربانی کردن گاو (نماد روزی و خواربار مردم) در درون غار از کتاب "پارس کهن" (ایران باستان) نوشته‌ی HUART
CLEMENT استاد زبانهای ملی خاورزمین در انستیتوی کشور فرانسه.

خورشید داشتند. گاهی آن را با "میترا" یکی می‌دانستند و گاهی جدا از او) و این چلد کاتگی با تکیزه‌ی درهم ریخته شدن آموزش‌های زرتشت و میترایسم با یکدیگر است.

از دورانهای پیش از زایش "میترا" آدمی روی" این باور در میان آریاییان روا بود که سرانجام رهایی دهنده‌ای (مسیحی) خواهد آمد، و فراوانی و باروری و بهروزی را با خود خواهد آورد. و جهان را از بیماری و آلودگی و گرسنگی و تاریکی می‌رهاند. در برگهای پیشین گفتم که مردم بر این باور بودند که خواربار و بهروزی و فراوانی بگونه‌ی گاو فریبهی است که در درون غاری جای دارد. و هنگامی که میترا زاده شد، گفتند: او، همان رهایی بخشی است که ما چشم براهش بودیم. و هم او است که باید آن "گاو" را بکشد، تا روزی و بهروزی، و خواربار فراوان شود. برپایه‌ی باور پیشینیان، "میترا" برای کشتن گاو می‌رود. ولی از سوی دیگر، اهریمن نیز، همه‌ی آسیب رسان‌ها، چون مار و کژدم و مانند اینها را به سوی گاو که گفتیم نماد روزی و خواربار مردم است، می‌فرستد، تا آن را پیش از رسیدن "میترا" نیش بزنند و گوشتش را زهرآگین کنند و بکشندش.

ولی کژدم و مار و دیگر زیان رسان‌ها، نمی‌توانند پیش از "میترا" به گاو برسند و آن را بکشند، و میترا سرانجام گاو را می‌کشد و روزی مردم فراوان می‌شود. و از آن زمان به میترا آدمی روی "میترا" گاو اوژن" نیز گفته شد.

در چند برگ پیش، درباره‌ی "شیر" و اینکه ایرانیان باستان، این جاندار را نماد نیرومندی و مردانگی و سروری می‌دانستند، سخن گفته شد. در همین کتاب به برگه‌های دیگری که از دوران هخامنشیان برجای مانده برخورداریم خورد که نشان می‌دهند پیوند تنگاتنگی میان پیکره‌ی "شیر" و "میترا" وجود دارد.

آیا نقشی را که در زیر پله‌های کاخ آپادانای تخت جمشید می‌بینیم (که شیری دارد گاوی را می‌درد) و نقشی را که در اینجا می‌بینید، این گمان را استوارتر نمی‌کند که میان باور ایرانیان در زمینه‌ی کشتن گاو بدست میترا، و این کنده سنگ‌ها که شیری دارد گاوی را می‌کشد، یک پیوند استوار تاریخی و فرهنگی و آرمانی وجود دارد؟

به این سینی سفالین که از سده چهارم پیش از زایش مسیح برجای مانده بنگرید، همان نقشی را در یاد شما زنده می‌کند که در پهلوی پله‌های کاخ آپادانای تخت جمشید کنده شده.

آیا اینکه در بسیاری از سنگ نبشته‌ها و آوند (ظرف)های بجای مانده از ایران کهن، نقش شیر در حال کشتن گاو را می‌بینیم معنای ویژه‌ای ندارد؟ و باید از آن سرسری گذشت؟

با نگرش به برگه‌هایی استوار دیگری که در دست است، بی‌گمان آنکه سوار بر پشت شیر است "خشایارشا" نیست. و چنانکه در برگه‌های آینده خواهیم دید، "آناهیتا" یا "میترا" سوار بر شیر است.



مهری که از زمان هخامنشیان برجای مانده، که کسی را با تیروکمان سوار بر شیری نشان می‌دهد. پژوهندگان برآنند آنکه سوار بر شیر است "میترا" یا "آناهیتا" است. و مهرباد شده نیز، مهر خشایارشا است.

در درازای تاریخ کشورمان هر چه بیشتر جستجو می‌کنیم، بیشتر به این حقیقت برمی‌خوریم که پدران ما، "خورشید" را برتر از دیگر "خدایگونه‌ها" شمرده، و آن را نشانه‌ی بی‌مرگی، برتری و نیرومندی می‌دانستند. همچنین می‌دانیم که "میترا" (یا، ایزدمهر) را خدای روشنایی و نیرومندی دانسته، "خورشید" را نماد و سبب او می‌شمرده و برآن بودند که "خورشید، یا مهر" یا

به حالت گاو در دو نگاره (کشتن آن بدست میترا و کشتن آن از سوی شیر) بنگرید. می‌بیند که هماهنگی ویژه‌ای در نقش گاو، در هر دو نگاره وجود دارد، و درست همانند یکدیگرند. آیا این، اتفاقی است؟



سینی سفالین، بازمانده از سده چهارم پیش از زایش مسیح. شیری دارد گاو را که نماد روزی و گستردگی است می‌درد. از کتاب "ایرانیکا آنتیکا" نوشته‌ی "ل. واندن برگ" از انتشارات "گپوشمن".

اکنون بد نیست به این نگاره نیز که "مهرخشایارشا" است بنگرید.

چنانکه می‌بینید، در این مهر، شیری در حال راه رفتن است و بر پشت شیر، "آناهیتا" (مادر میترا) ایستاده است. دسته‌ای بر این باورند که چون خشایارشا پیروکیش مهری بود، این خود او است که تیروکمان در دست سوار بر شیر است، و گروهی دیگر از پژوهندگان اروپایی برآنند که او "میترا" است که بر پشت شیر ایستاده است. (باور کسانی که او را "آناهیتا" می‌دانند، از دو باور دیگر استوارتر است.)

"میترا" با هزار گوش و ده هزار چشم، سراسر گیش را زیر نگرش دارد. و در بسیاری از نوشته‌های کهن، از "میترا" بنام "ایزدآفتاب" نیز یاد شده است. و بهمین انگیزه، در زبان پارسی به خورشید، "مهر" هم گفته می‌شود که نام دیگر "میترا" است. فرانتس کومن FRANZ CUMONT پژوهشگر بلژیکی در کتاب خود بنام "راز میترا" می‌نویسد:

... پیروان میترا مانند ایرانیان باستانی "خورشید" را می‌ستودند. و والاترین نیروهای طبیعت را "آتش" می‌دانستند، که در هر پیکری که آشکار گردد، ستودنی و ستایش کردنی می‌شود.

بهمین انگیزه در آتشکده‌ها و در "مهرآبه"‌ها، آتش می‌افروختند و سپس به ستایش می‌ایستادند.

از سوی دیگر باید دانست که برای پذیرفته شدن در کیش مهری و رسیدن به جایگاه رهبری این کیش می‌باید از هفت پلهی ورجاوند گذشت. و پس از گذراندن هر پله، داوخواه را با روش‌های ایرانی، چندبار می‌شستند، بجز پلهی چهارم که "پلهی شیر" بود.

مهربان بر این باور بودند که "شیر" همانند خورشید نشانه‌ای از آتش در درون خود دارد. و به پیروی از همین باور، "شیر" را درخور ستایش می‌دانستند. و آن گروه از داوخواهان را که به پلهی چهارم (شیر) می‌رسیدند، دیگر با آب نمی‌شستند. چون بر آن بود که "آتش درون پیکر شیر"، خود، پاک کننده است. و بجای آب، روی دستهای کسی که به پله چهارم رسیده بود، انگبین می‌ریختند و روی زبان او نیز انگبین می‌مالیدند.

فرانتس کومن در کتاب خود می‌نویسد:

... چون شیر نشان‌هایی از آتش در نهاد خود دارد (مهربان) از بکار بردن آب در این پله چشم می‌پوشیدند و این بود که انگبین را روی دستها و زبان داوخواه می‌مالیدند.

در خورنگرش است که پلهی ششم، از پله‌های ورجاوند "میترایسیم" (خورشید) نام داشت و در این پله هم، داوخواهان (بانگیزه‌ی پاک بودن خورشید) از شستن با آب معاف بودند.

(بگفته‌ی دیگر، پله‌های "شیر" و "خورشید" پله‌های از بنیاد پاک و ستودنی بودند) آیا جای گرفتن شیروخورشید (یعنی این دو نماد پاک و ستودنی در کیش

میترایسیم) بر روی پرچم ما نشانه‌ی نفوذ این گیش در گزینش این نگاره‌ها نیست؟ بهرروی.

پس از گذشتن از پله هفتم که "پدر" نام داشت، آیین رسیدن به پایگاه رهبری میترایسیم‌ها بدینگونه به انجام می‌رسید که در درون غاری، با آهن داغ، پیشانی داوخواه را "مهر" می‌کردند، و وی تا روز مرگ، رهبری آیین مهری را بعهده داشت. حافظ می‌گوید:

گوهرمغزن اسرار، همان است که بود حقه‌ی "مهر" بدان مهر و نشان است، که بود

و در جای دیگر می‌سراید:

برجبین نقش کن از خون دل من، خالی تابدا تاند که قربان تو کافر کیشم

شگفتی آور آنکه این چامه‌سرای ایرانی که می‌گویند "قرآن" را با چهارده روایت از بر بود، به کیش مهری نه تنها آشنایی، بلکه دلبستگی داشت و در این سروده‌ی درخورنگرش خود می‌گوید:

یادباد آنکه نهانت نظری با ما بود رقم "مهر" تو، از چهره‌ی ما، به یاد بود
یادباد آنکه صبحی زده در مجلس انس جزمین و یار، نبودیم و، خدا با ما بود
یادباد آنکه خرابات نشین بودم و مست و آنچه در مسجدم امروز کم است، آنجا بود

بانگرش به گفته‌ی "یوستی" که "میترا" را "پیوند گرمیان آدمی و آفریدگار" می‌داند، سخن حافظ که می‌گوید:

"جزمین و یار، نبودیم و خدا با ما بود"، درخورنگرش است. آیا خواست این چامه‌سرای باریک اندیش از واژه "یار"، میترا، نیست؟

چرا حافظ افسوس دوران کهن را می‌خورد، و سخن از "رقم مهر" گذشتگان برچهره‌ی خود می‌گوید؟

حافظ در "مسجد" چه کم داشت که دریغ آن را می‌خورد و از گذشته یاد می‌کند؟

سخن از حافظ رفت و برخی از چامه‌هایش که بروشنی، بوی "مهرپرستی" (میترایسیم) می‌دهد.

دکتر حسینعلی هروی در کتاب خود بنام "شرح غزلهای حافظ" می‌نویسد:

... شک نیست که حافظ به دین مهرپرستی و مراسم آن، بی‌توجه نیست و در موارد

مختلف گوشه چشمی به آن دارد.

چنانکه در بیت زیر، نقش کردن خال بر چهره، در یک معنا، همین "رقم مهر" را در نظر داشته.

برجین نقش کن از خون دل من خالی تا بدانند که قربان تو کافر کیشم

دکتر هروی در بخش دیگری از کتاب خود می‌نویسد:

... در این که حافظ به مهرپرستی توجه داشته، و در جاهای بسیار به مراسم و اصطلاحات آن اشاره دارد، چنانکه کلمه "مهر" را، حتی در آن جاها که در معنای محبت است طوری بکار می‌برد که به خورشید نیز ایهام دارد، تردید نیست. ولی به گمان نگارنده (دکتر هروی) اینها دلیل آن نیست که او، کیش مهرپرستی داشته است...

در حالیکه هاشم رضی، پژوهشگر سرشناس در برگ ۱۱۲ از کتاب خود بنام "آیین مهر" (میترایسم) بروشنی حافظ را پیرو کیش مهری دانسته و می‌نویسد:

... شکی نیست که این غزل حافظ (برجین نقش کن از خون دل من خالی...) با توجه به آیین مهر، که خود از سالکان آن بوده، سروده شده است...

برای آنکه اندکی بیشتر به روش حافظ در زمینه دل‌بستگی یا پیروی او از آیین مهر آشنا شویم، یکی - دو - سه بیت از غزل‌های گوناگون او را در اینجا می‌آورم و داوری را به خوانندگان وا می‌گذارم.

تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت جانم از آتش "مهر" رخ جانانه بسوخت

که "آتش مهر"، کنایه از مهر کردن پیشانی داوخواهان با آهن گداخته است که به آن "خال مهر" هم می‌گفتند. در جای دیگر می‌گوید:

این نقطه‌ی سیاه که آمد مدار نور عکسی است در حدیقه‌ی بینش ز خال تو

که خواست حافظ از "مدار نور" پذیرش کیش مهری است.

و باز در جای دیگر می‌سراید:

هشت و شوی کن و وانگه به خرابات حرام تا نگردد تو این دهر خراب، آلوده
به طهارت گذران منزل "پیری" و مکن خلعت شیب چون شریف شهاب آلوده

می‌دانیم که آب در آیین میترایسم دارای ارج و ارزش فراوان بوده و آن‌ها را لارشته‌ی موکل بر آبهای جهان می‌دانستند. هاشم رضی می‌نویسد:

... یکی از آداب مهری دینان شست و شو و غسل بود. و چنانکه در مهرپرست نیز آمده است، برای شرکت در مراسم ستایش مهر، افراد ملزم بودند تا مدت چند شبانه‌روز مطابق با آداب، خود را شست و شو دهند و متحمل ضربات تازیانه گردند...

همچنین فراموش نکنیم که داوخواهان رسیدن به ستیغ کیش مهری می‌باید از هفت منزل (پله) بگذرند که پله (منزل) هفتم یا واپسین پله‌ی آن "پیر" نامیده می‌شد و این چامه حافظ که می‌گوید: "به طهارت گذران منزل "پیری" و مکن - خلعت شیب چو تشریف شهاب آلوده" دقیقاً، اشاره‌ی به واپسین منزل از پذیرش کیش مهری است.

این جستار را با چامه‌ی دیگری از حافظ پایان می‌دهم که می‌گوید:

بردلم گرد ستم‌هاست خدایا مپسند که مکدر شود آینه‌ی "مهر آیینم"

بگذریم.

در بخش چهارم از "مهرپرست" اوستا، چنین می‌خوانیم:

... "مهر" را می‌ستاییم که دارای دشتهای گسترده است. از سخن راستین آگاه است. نخستین ایزد مینوی است که پیش از سربر آوردن خورشید نیز اسب، از بالای کوه هرا برآید، و از آنجا "مهر" بسیار توانا، همه‌ی خانه‌ها و سراهای آریایی را می‌نگرد...

برپایه‌ی این نوشته‌ی اوستا، در می‌یابیم که: زرتشت، همبستگی میان "میترا" و "خورشید" را پذیرفته است. و در بخش‌های دیگر اوستا، از آن یاد می‌کند. در ادبیات "مزدیسنا، یشت‌ها" جلدیکم، نوشته‌ی ابراهیم پور داوود، از زبان "گریتوس CORITUS می‌خوانیم که:

... خورشید، شاهان پادشاهی و چهرگی ایران بوده، و در بالای چادر شاهان چهره‌ی خورشید که از بلور ساخته شده بود، می‌درخشید...

ایرانیان از دوران باستان تا امروز نام بسیاری دختران و پسران خود را با نام "خور"، یا "مهر" می‌نامیدند. مانند: مهری، مهرناز، مهرداد، میترا، مهرزاد، مهران، مهروش، مهرباب، مهرانوش، خورشید، خوروش، مهرشید، ایرانمهر، آذرمهر، مهربانو، مهردخت، مهرآسا، مهرانگیز، مهرانوش، مهربان و... همچنین در بسیاری سنگ نوشته‌های کهن، نگاره‌ی "آدمی را نگاشته‌اند که سر خورشید دارد" و بر سر در گرمابه‌های ایرانی تا چند دهه‌ی پیش نیز، نقش آدمی را با سرخورشید، می‌نگاشتند. و بیشتر شاهان ایرانی و رومی که کیش مهری داشتند، بر روی کلاه خود و فرزندان خویش، تاجی خورشید گونه را نصب می‌کردند. حافظ می‌گوید:

بند برقع بگشا، ای مه "خورشیدکلاه" تا چو زلفت سرسودا زده، در پافکنم

بررسی‌های تاریخ دانان و پژوهندگان، بویژه "ذبیح بهروز" نشان می‌دهد که کیش مهری از سوی ایرانیان به امپراتوری روم نیز راه یافته و حتا به آفریقا رفته و با دگرگونی‌هایی، کیش رسمی آنان شده است. (ولی ساسانیان با کیش مهری سرناسازگاری داشتند و به پیروی از دین زرتشت بسیاری از مهربان را کشتند، و بر پرچم و کلاه آنان نقشی که نمایانگر دل‌بستگی نماد این کیش باشد دیده نمی‌شود) در سنگ نوشته‌ی اردشیر سوم هخامنشی در تخت جمشید اینگونه آمده است.

... اهورامزدا، و "بغ میترا" (میترا پرستیدنی)، مرا و کشور مرا و آنچه را که کرده‌ام نگاهدارند...

برسنگ نوشته‌ی اردشیر دوم هخامنشی در شوش چنین می‌خوانیم:

... این ایوان را داریوش از نیاکان من بنا کرد. سپس در زمان اردشیر پدر بزرگ من، در آتش سوخت. و من به خواست اهورامزدا و آناهیتا (همزاد، یا، مادر میترا) و میترا دوباره ایوان را ساختم...

در جستاری که در این چند برگ داشتیم، چند بار سخن از آناهیتا رفته است.

آناهیتا کیست؟

"آناهیتا" (که یونانیان او را "ونوس" و تازیان "زهره" می‌نامند) فرشته و خدایگونه‌ی بسیار زیبا و خوش پیکری است که وی را نگهبان آبهای گیتی و باران می‌دانستند.

زرتشت در اوستا، او را بگونه‌ی دوشیزه‌ای بسیار زیبا و خوش پیکر وصف کرده است. و دانستیم که میترایست‌ها بر این باورند که "میترا" فرزند "آناهیتا" و یا همزاد او است.

همچنین شایسته است بدانیم که برپایه‌ی یک باور کهن "آناهیتا" (یا، زهره) در آسمانها برای خدایگونه‌ها، چنگ (یا ارغنون، و یا، عود) می‌نوازد. حافظ می‌گوید:

در آسمان چه عجب گر بگفته‌ی حافظ سماع "زهره" به رقص آورد مسیحا را
و در جای دیگر می‌سراید:

دروایای طربخانه جمشید فلک ارغنون ساز کند "زهره" به آهنگ سماع
و باز می‌گوید:

زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی، می‌گساران را چه شده؟

... سرانجام باز هم از حافظ می‌خوانیم که این بار، با نام "ناهید" از این فرشته یاد می‌کند و می‌سراید:

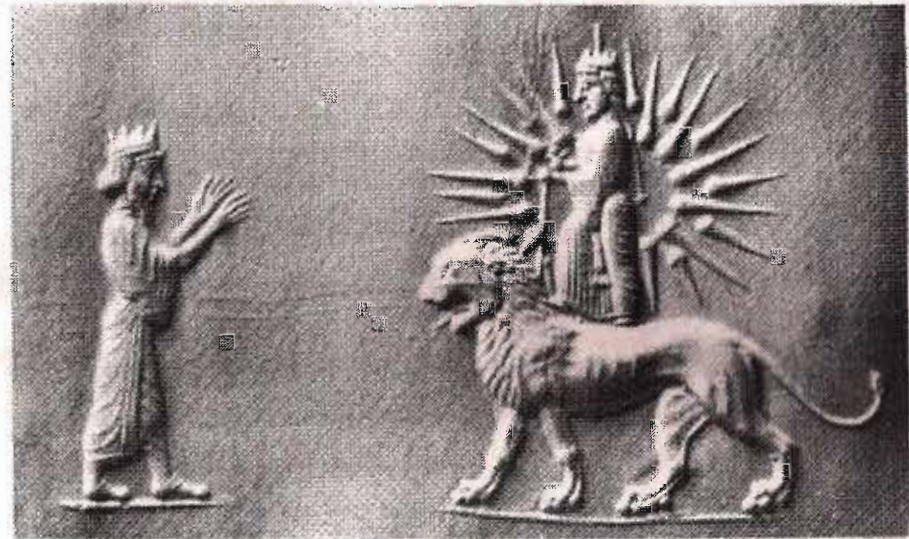
غزل سربای "ناهید" صرفه‌ای نبرد در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

احمد آجودانی، در کتاب خود بنام "دین مهر" می‌نویسد:

... در مصر پرستی، خورشید پایه‌ای بس والا دارد، چندان که برخی گمان کرده‌اند که

ایرانیان، خورشید پرستند. ولی در باور ایرانیان "شید" (نور) است که بزرگترین آفریننده‌ی همه چیز است و خورشید تنها بازتابی از خداوند است.

بانگرش به اینکه "خورشید" نماد "میترا" است. و بانگرش به اینکه "میترایسم" کیش ایرانیان بسیار کهن نیاکان ما بوده است، بی‌گمان پس از تاختن تازیان به ایران، پدران ما، که از سویی دلبستگی دیرینه به خورشید و مهر داشتند، و از سویی دیگر نقش تندیس آدمی، آنهم ایزد، یا فرشته‌ای که نماد کیش دیگری بجز دین اسلام بود، بر روی پرچم ناروا شناخته شد، بجای تندیس "میترا" نماد او را که گرده‌ی خورشید بود، بر پشت شیر سوار کردند و نشان "شیر و خورشید" از آنهنگام دوباره پدید آمد و بر روی پرچم‌ها رفت.



برگه‌ی بسیار ارزشمندی که از سده چهارم پیش از زایش مسیح (۲۴۰۰ سال پیش) بجای مانده و در موزه‌ی "ارمیتاژ" لنین‌گرا د نگهداری می‌شود.

خشایارشا (یا اردشیر دوم) را در حال نیایش، و ستایش "آناهیتا" که سوار بر شیر است نشان می‌دهد. به خورشیدی که بر پشت او است بنگرید.

برگه‌ی بسیار ارزشمند دیگر، لوح زرینی است که از دوران هخامنشیان برجای مانده و شاه هخامنشی را در حال ستایش "آناهیتا" (مادر میترا) نشان می‌دهد. این لوح، از سده چهارم پیش از زایش مسیح (۲۴۰۰ سال پیش) برجای مانده و

هم‌اکنون در موزه‌ی لنین‌گرا د (پتروگرا د کنونی) نگهداری می‌شود، و نویسنده نگاره‌ی آن را از برگ ۱۱۵ کتاب "ایرانیکا آنتیکا" (IRANICA ANTIQUA) (ایران کهن) برداشته است. و آنکه بر پشت شیر ایستاده "آناهیتا" است.

نکته درخور نگرش، خورشیدی است که در کنار آناهیتا به پشت شیر، پرتو می‌افشاند. (فراموش نکنیم که خورشید یا "مهر" نماد میترا است). آیا این لوح زرین، مادر شیر و خورشیدهای کنونی ایران نیست؟ و آیا دهها نکته در این لوح نهفته نیست؟

باز هم یادآور می‌شود که پس از تاختن تازیان به ایران، پیشینیان ما، ناگزیر پیکره‌ی آناهیتا، را برداشتند، و تنها "خورشید" نماد میترا را بر پشت این جانور نگهداشتند.

گذشته از این لوح. در آسیای کوچک (ترکیه کنونی) که در دوران هخامنشیان زیر چیرگی ایرانیان بود، مهری بدست آمده که به شکل استوانه ساخته شده است. و پژوهندگان آن را مربوط به دوران اردشیر دوم (۲۴۰۰ سال پیش) می‌دانند.

در این مهر که در موزه‌ی "ارمیتاژ" لنین‌گرا د نگهداری می‌شود نیز، اردشیر دوم را نشان می‌دهد که با بازوان گشاده، سرگرم ستایش "آناهیتا" است که بر پشت شیری ایستاده و پرتوهای خورشید از پشت او، به هر سوی می‌تابد.

برگه‌ی درخور نگرش دیگر، کنده‌کاری بر روی یک سینی سیمین است که از سده‌ی دوازدهم ترسای (هشتصد سال پیش) بجای مانده، و در موزه‌ی مسکو نگهداری می‌شود.

در این کنده‌کاری "آناهیتا" (ناهید، یا زهره) که او را چنگ نواز آسمانها می‌دانند، بر پشت شیر سوار، و سرگرم نواختن ساز است. آیا بجای آناهیتا (مادریا همزاد میترا) نقش خورشید (مهر) جایگزین نشده است؟

روانشاد دکتر "بهرام فره‌وشی" در برگ ۱۸۲ از کتاب خود بنام "ایرانویج" به نقل از "آئلین AELIAN" پژوهشگر سده دوم پس از زایش مسیح (۲۳۵ تا ۱۷۵ ترسای) می‌نویسد:

... در سرزمین "ایلام" پرستشگاهی برای آناهیت (آناهیتا) وجود دارد که در آنجا، شیران اهلی نگهداری می‌شوند. این شیرها به پیشواز کسانی که به پرستشگاه می‌روند، می‌آیند و برای آنان، دم می‌جنبانند. و اگر بهنگام خوردن خوراک آنها را لورا بخوانند مانند میمان فرامی‌رسند، و پس از خوردن، با وضعی آرام و زبهنده باز می‌گردند.

براستی چه پیوندی میان آناهیتای ارمنیون نواز، با "شیر" می‌تواند باشد؟ و چرا در

اگر به "مهرخشایارشا" و لوح زرین بجای مانده از اردشیر دوم هخامنشی و این کهنه‌کاری و گفته‌ی آئین درباری شیران پرستشگاه آناهیتا در ایلام بنگریم. برای مان روشن می‌شود که "خورشید" جای میترا و آناهیتا را گرفته و بر پشت شیر سوار شده است.



"آناهیتا" بر پشت شیر، در حال نواختن ساز.

این نقش از برگ ۸۳ کتاب "ابزار موسیقی در زمان ساسانیان، نوشته مارسل گیلمن" گرفته شده است.

آیا اینکه ایرانیان همیشه چهره‌ی خورشید را با چهره و ریخت یک زن می‌کشند، و در گفتار و زبان ما، واژه‌ی "خورشیدخانم" بکار می‌رود، دارای راز و رمز ویژه‌ای نیست؟! و آیا وابستگی این گویال (کره) درخشان را به آناهیتا و میترا نمی‌رساند؟

بگذریم. "موسیولانگله" MIT. LANGLEB که در دوران فتح‌علی‌شاه به ایران آمده

بود کتابی درباره‌ی ایران نوشته، و این کتاب در سال ۱۸۱۷ ترمایی (۱۱۹۰ خورشیدی) در پاریس چاپ شده است.

هنگامی که او در نوشته‌ی خود، از پرچم ایران و نشان شیروخورشید سخن می‌گوید، آن را "مهروشیر" می‌نامد. و "مهروشیر" را یادگاری از ایران باستان می‌داند. آیا این اتفاقی و تصادفی است که یک پژوهنده بیگانه، از خورشید، با نام "مهر" و از "شیروخورشید" با نام "مهروشیر" یاد کند؟ و آیا بی‌دلیل این نشان را بازمانده ازدوران باستانی ایران می‌نامد؟

بهرروی، آنچه که روشن است این است که خورشیدی که در سالهای میان ۵۵۰ تا ۶۰۰ هجری قمری (۵۳۰ تا ۵۸۰ خورشیدی) یعنی پیرامون دوست سال پس از "شیر" بر روی پرچم ایرانیان پس از اسلام آمد، و بر بالای سر شیر جای گرفت، دارای یک ریشه‌ی ژرف تاریخی و فرهنگی است. و این کار، سرسری انجام نشده.

پرچم ایران در دوران صفویان

در بررسی خود، به دوران صفویان می‌رسیم.

می‌دانیم که صفویان تیره‌ای بودند که گرداگرد دوست و سی سال، بر ایران فرمان راندند. و ارتشی بس نیرومند و همبسته را سامان دادند، و کشور ما را یکپارچه کردند.

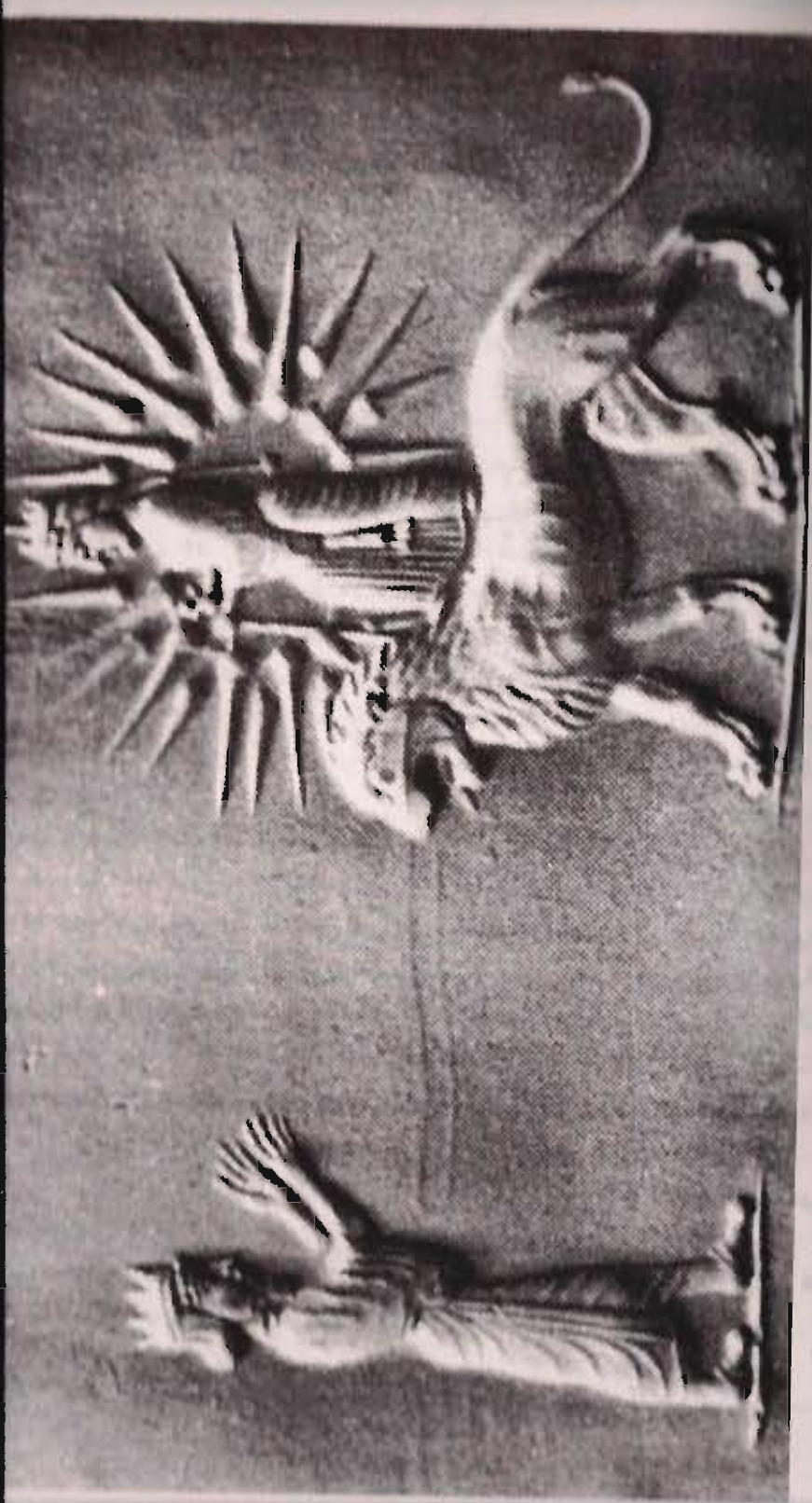
دوران فرمانروایی آنان از ۸۸۱ تا ۱۱۱۳ خورشیدی (۲۳۲ سال) بود و شاهان این زنجیره به ترتیب ۱- شاه اسماعیل یکم ۲- شاه تهماسب یکم ۳- شاه اسماعیل دوم ۴- سلطان محمدخدابنده ۵- شاه عباس یکم ۶- شاه صفی ۷- شاه عباس دوم ۸- شاه سلیمان یکم ۹- شاه سلطان حسین ۱۰- شاه تهماسب دوم ۱۱- شاه عباس سوم (که شاه تهماسب دوم و شاه عباس سوم، تنها نامی از پادشاهی داشتند و زنجیره صفویان در زمان شاه سلطان حسین، بدست محمود افغان برافتاد، و پس از آن نیز، "تادر" همه‌کاره بود.)

بهرروی، صفویان، فرزندان شیخ جنید (که از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود) بودند.

دکتر بختورتاش در کتاب "تاریخ پرچم ایران" می‌نویسد:

... شیخ جنید، افزون بر نیروی روحانی، نیروی سیاسی و نظامی نیز داشت...

... بر پرچم "شیخ جنید" نیای پادشاهان صفوی، نقش "شیر و خورشید" بوده و این شیخ در سال ۸۶۰ هجری قمری (۸۳۳ خورشیدی) درگذشته است. و به این ترتیب می‌توان گفت که پیش از سال ۸۶۰ هجری قمری، و در اواسط قرن نهم، بهر...



یک برگ سوزانک تارک شکر و خورشید پیش از هزار و چهارصد سال پیش ازین تاریخ دارد (به برگ ۳۱ بنگرید)



Le chah de Perse Agha Mohammad Khan Kadja au siège de Tbilissi en 1795

آقا محمدخان در کنار پرچم شیر و خورشید بهنگام تک و تاخت به گرجستان (به برگ ۵۹ بنگرید)

"شیرخورشید" در ایران بکار می‌رفته و پرچم عمومی کشور بوده است.

می‌بینیم که نشان شیرخورشید، دیگر یک نشان ملی شده بود، و با دگرگون شدن زنجیره‌های پادشاهی، این نقش دگرگون نمی‌شد.

همانگونه که خوارزمشاهیان و سلجوقیان و تیموریان و صفویان، همه، این نشان را پذیرفتند و بر پرچم‌ها و سکه‌های خود نگاشتند.

در میان شاهان صفوی، تنها شاه اسماعیل یکم، و شاه تهماسب یکم، بر روی پرچم‌شان پیکره "شیرخورشید" را نداشتند. (پرچم شاه اسماعیل یکسر سبز رنگ،

و بر بالای آن نقش "ماه" نهاده شده بود.)

قاسمی گنابادی در این باره می‌گوید:

علم‌های سبزش ستون سپهر مه‌رایست، آیینی ماه و مهر

شاه تهماسب یکم نیز چون در فروردین ماه (برج حمل - گوسفند-) زاده شده بود، دستور داد، نشان شیرخورشید بر روی پرچم نباشد، و بجای آن نقش گوسفند را بنگارند و بر سکه‌های این پادشاه نیز نقش "گوسفند" زده شده است.

ولی همانگونه که گفته شد، بجز این دو پادشاه از زنجیره صفویان، نقش شیرخورشید، هم بر روی پرچم ایران، و هم بر روی سکه‌های روا در زمان آنان دیده می‌شود. با این ویژگی که گاه "شیر" نشسته است، گاه ایستاده، گاه نیمرخ، و گاه رویش به سوی بیننده است.

همچنین گاه خورشید بر پشت این جانور چسبیده، و گاه جدا از آن است.

با اینکه در بیشتر برگه‌های تاریخی آمده است که رنگ پرچم صفویان یکسر سبز بود، و "شیرخورشید" را بر روی آن زردوزی می‌کردند با اینهمه "ژان شاردن"

JEAN CHARDIN فرانسوی که در سالهای ۱۰۴۳ تا ۱۰۵۶ خورشیدی (برابر با ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۷ ترسایی) که دوران پادشاهی شاه سلیمان یکم صفوی بود، در ایران بسر

می‌برد، درباره‌ی پرچم این پادشاهان می‌نویسد:

... بیرق‌های آنها نوک تیز و باریک است و به همهی رنگها با پارچه‌های گرانبیا ساخته شده.

روی این بیرق‌ها، یا آبهایی از قرآن می‌نویسند، یا شمشیر دو سرعلی، و یا شیری است که خورشیدی را به پشت دارد...

او، همین سخن را درباره‌ی سکه‌های روا در دوران صفوی گفته و نوشته است:

... سکه‌های مسین در یک رو، نقش بیرق ایران را دارد که شهری است با خورشید تابانی بر پشت. و در روی دیگر، زمان و نام جایی که سکه در آنجا و در آن زمان زده شده است، نوشته شده...

با نگرشی ساده به نوشته "ژان شاردن" و با برگه‌های دیگری که از سنگ نبشته‌ها و نگاره‌های نگارگران در موزه‌ها در دست است، این نکته نیز روشن می‌شود، که

پرچم‌های ما، تا زمان قاجاریان، مانند پرچم‌های تازیان سه‌گوش بوده، نه چهارگوش.

در کتابی که "توماس هربرت" THOMAS HERBERTE جهانگرد انگلیسی که در سال

۱۰۳۶ قمری (برابر با ۱۰۰۵ خورشیدی در زمان فرمانروایی شاه عباس یکم) سفری به

ایران و هند کرده، نوشته است، یادآور می‌شود که نشان شیرخورشید، نشان نیم رسمی شاهان صفوی است و این نشان بر پرچم و سکه‌های شاهان زنجیره‌ی یاد شده

بسیار دیده می‌شود. همچنین جهانگرد دیگری بنام "موریس هربرت MAURICE HERBERTE که این یکی

لرانسوی است، در کتابی که بنام "فرستاده‌ی ایران به دربار لویی چهاردهم" نوشته،

نگاره‌ای از "محمدرضابیک" سفیرشاه سلطان حسین صفوی آورده، که وی را سوار براسبی نشان می‌دهد. و در پشت سزاو، پرچم ایران که شیری نیمرخ، با خورشید

که بر پشت دارد، دیده می‌شود. با اینهمه، در هیچیک از نگاره‌ها، سکه‌ها، نوشته‌ها، سنگ نبشته‌ها و قالیچه‌های

بافته شده تا زمان قاجاریان، نقشی از شمشیر در کنار، یا در دست شیر، دیده نمی‌شود، و هنوز تنها "شیرخورشید" را می‌بینیم.

جستار خود را در زمینه پرچم و سکه‌های صفویان (که به آن فلوس می‌گفتند) با

چامه‌ای از نویدی شیرازی پایان می‌دهم.

آوردن زر، بدست آسان نبود خوابیده بروی هرفلوسی "شیری"

نادر و پرچم سه رنگ

پس از صفویان، به "نادر" می‌رسیم. این مرد خود ساخته، که از دل مردم

برخاست، با کوششی شگفت آور، توانست ایران تکه پاره شده، و درهم ریخته‌ی پایان دوران صفویان را دوباره یکپارچه و نیرومند کند، و ارتشی را پدید آورد که از سوی جنوب تا دهلی بتازد، و در شمال تا خوارزم و سمرقند و بخارا و خجند، پیش برود، از باختر تا موصل و کرکوک و بغداد را زیر پا بگذارد و از سوی خاور تا نزدیکی مرز چین را زیر چیرگی بگیرد.

در زمان پادشاهی نادر، دگرگونی در خور نگرشی در پرچم ملی و نظامی ما، پدید آمد، و درفش ایران که از پس از دوران ساسانیان، تا زمان این پادشاه، همیشه یک رنگ (سبز یا سرخ و یا سیاه) بود، دارای سه رنگ "سبز و سپید و سرخ" با هم، شد.

"سرماتیمر دیوراند" در کتابی که بنام "نادرشاه" نوشته، چنین می‌گوید:

... تخت نادر" چند گام از زمین بالاتر است و یک چتر زرین بر آن افراشته‌اند که آویزه‌های زرین دارد. و بر هر سوی تخت، یک شیر زرین ایستاده است. پشت سرآن، درفش بلندی که پرچم پادشاهی نامیده می‌شود قرار گرفته، و از ابریشم سرخ و زرد، و مطرز به نشان "شیر و خورشید ایران" است.

می‌بینیم که نقش "شیر و خورشید"، بر روی پرچم نادرشاه زده شده است. ولی فراموش نکنیم که همانگونه که "ماتیمردیوراند" نوشته، این درفش، درفش شاهی است نه درفش سپاهی و ملی.

درفش سپاهی و ملی ما، در دوران نادر، چنانکه در پیش گفته شد از سه رنگ "سبز، و سپید و سرخ" درست شده بود که در روی زمینه‌ی سپید آن شیری بگونه‌ی نیمرخ در حال راه رفتن به سوی چوب پرچم بود. و خورشیدی نیم برآمده، بر پشت داشت، که در درون گرده‌ی خورشید نوشته شده بود "الملک لله" (پادشاهی و کشور، از آن خداوند است).

برگه‌ی دیگری در دست است که شکل و ریخت پرچم نادری را روشن می‌کند. در "تازک نگاری" (مینیاتوری) که در پشت پوشانه (جلد) کتاب "نزت الارواح" در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، بدستور امیرکبیر چاپ شد، میدان جنگ نادرشاه و محمد گورکانی، پادشاه هند نگاهشته شده است. و در آن نگاره، پرچم‌هایی در دست سپاهیان ایرانی است، که سه گوش هستند.

زمینه‌ی آنها سپید است و در پهلوی بالایی سه گوش، نواری سبز رنگ، و در پهلوی پایینی آن، نواری سرخ رنگ دوخته‌اند.

در میان درفش (بر روی زمینه‌ی سپید) شیری با دم افراشته، بصورت نیمرخ به

سوی چوب پرچم دارد راه می‌رود. و خورشیدی از پشت شیر، سر بیرون کرده، و در درون گرده‌ی خورشید نوشته شده است. "الملک لله".

این نگاره پر ارزش را در ماهنامه وزارت امور خارجه (شماره ۲- دوره دوم) نیز چاپ کرده‌اند.

همچنین بر بالای فرمانهایی که نادر در سالهای پایان زندگی خود صادر می‌کرد، مهری به شکل ترنج زده می‌شد، که شیری نیمرخ را با خورشیدی بر پشت نشان می‌داد و درست همانند نقشی که بر روی درفش‌های آن زمان، دیده می‌شد، واژه‌ی "الملک لله" در میانه‌ی خورشید، کنده شده بود.



نقش مهری که نادرشاه، بر بالای فرمان‌های خود، در سالهای پایانی زندگی خویش می‌زد. در درون گرده‌ی خورشید نوشته شده است: "الملک لله"

گذشته از آنچه که آمد، در نگاره‌های رنگینی که در کتاب "جهانگشای نادری" نوشته‌ی میرزا مهدی‌خان استرآبادی و دبیر ویژه‌ی نادر کشیده شده، سقف چادر و سراپرده‌ی نادری را پارچه‌ای "سبز" رنگ نشان می‌دهد، و گرداگرد لبه‌ی چادر را نیز پارچه‌ای راه‌راه به رنگهای "سپید و سرخ" دوخته‌اند.

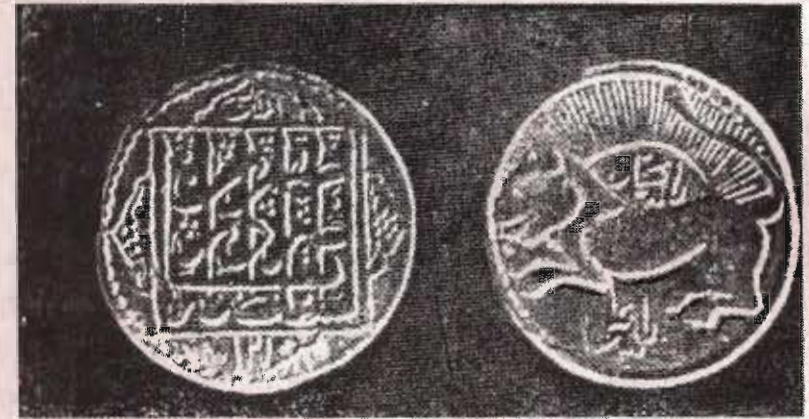
براین پایه می‌توان پرچم سه رنگ زمان نادر را، مادر پرچم‌های سه رنگ کنونی ما دانست. زیرا در زمان این پادشاه بود که سه رنگ "سبز و سپید و سرخ" با هم بر روی پرچم‌های ملی و سپاهی ما آمدند. با این ویژگی که هنوز پرچم‌های ایران سه گوش بودند، و شمشیری نیز به دست شیر، نبود.

آقامحمدخان شمشیر را به دست شیرداد

پس از نادر، دوران بسیار کوتاهی "زندیان" فرمانروایی کردند، که از نقش و رنگ درفش آنان، نمونه‌ای نیافتیم. ولی بانگوش به درفش‌های پیش و پس از "زندیان" که چندان دگرگونی با یکدیگر ندارند، گمان می‌رود که کریمخان زند نیز پرچمی کمابیش مانند افشاریان، یا قاجاریان می‌داشت.

از دوران پادشاهی "آقامحمدخان" سر زنجیره‌ی قاجاریان برگه‌های استواری در دست داریم که نگاره و رنگ پرچم ما را بخوبی روشن می‌کند.

نخست به سکه‌های زمان این شاه می‌پردازیم، که در یک روی آن نوشته شده است "ضرب دارالسلطنه طهران". و تاریخ ضرب سکه هم ۱۲۱۰ هجری قمری (۱۱۷۳ خورشیدی) یعنی سال به تخت نشستن آقامحمدخان است. و در بالای این روی سکه نیز نوشته شده "الْمَلِكُ لِلَّهِ" (درست همان جمله‌ای که بر روی پرچم و مهر نادرشاه هم بود)



پشت و روی سکه‌ای که به‌نگام تاجگذاری آقامحمدخان در تهران زده شد. در یک روی آن شیری نیم خیز، با خورشیدی در پشت، و در روی دیگر نوشته‌ی "ضرب دارالسلطنه طهران" و تاریخ (۱۲۱۰) و شعار "الملك لله" دیده می‌شود.

در روی دیگر، شیری نیم‌رخ به حالت نیم خیز (نه نشسته و نه ایستاده) درحالی‌که خورشیدی از پشت آن، سر بیرون می‌آورد دیده می‌شود. درون نیم‌گرفته‌ی خورشید نوشته شده است "یامحمد" و در زیر شکم شیرنوشته شده "یاعلی"

دگرگونی در خورنگرشی که در زمان آقا محمدخان در پرچم ایران پدید آمد، این بود که ریخت پرچم را از سه گوش (که مانند پرچم تازیان بود) به چهارگوش دگرگون کردند. و رنگ زمینه‌ی پرچم نیز، یکسره سرخ شد، و دایره سپید بزرگی در میان آن به چشم می‌خورد. و در میان دایره، شیروخورشید و "شمشیر" نقش شده بود درست همانند شیروخورشیدهای امروزی.

براین پایه، دو دگرگونی در آغاز پادشاهی زنجیره قاجار، در پرچم ما پدید آمد. نخست اینکه ریخت پرچم چهارگوش (مستطیل) شد، و دیگر اینکه "شمشیر" را به دست شیر دادند. و این نخستین بار بود که "شیروخورشید" با شمشیر در کنار هم قرار گرفتند. و تا پیش از این پادشاه، هیچ سکه و نگاره و سنگ نوشته و برگه‌ای که شیر را با شمشیر نشان دهد، بدست نیامده است.

هرچند که نظامی گنجه‌ای چامه‌هایی دارد که سخن از شیرو شمشیر می‌کند، (و بدان خواهیم رسید) ولی نمی‌توان آن را بنام یک برگه پذیرفت. زیرا بجز چامه‌ی این چامه‌سرا، برگه‌ی دیگری در زمینه اینکه پیش از آقامحمدخان شمشیری به دست شیر باشد، در دست نیست.

بهر روی. بانگیزه‌ی دشمنی‌ای که آقا محمدخان با نادرشاه داشت، سه رنگ سبز و سپید و سرخ پرچم زمان نادر را برداشت و تنها رنگ سرخ را با دایره‌ای سپید روی پرچم آورد. ولی شیروخورشیدی را که از نادر و دیگر پیشینیان به او رسیده بود، از میان نبرد.

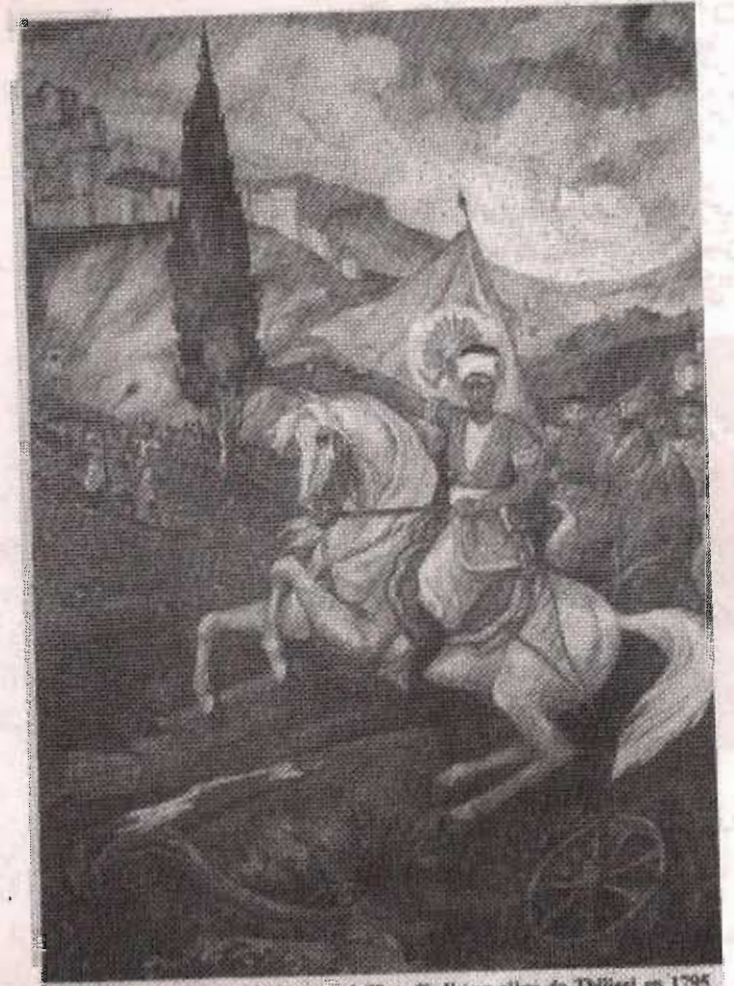
پژوهندگان در شگفت هستند که چه گیرندگی، و چه استواری و چه ریشه‌ای در نشان "شیروخورشید" هست که شاهان، یکی پس از دیگری، یکدیگر را فرو می‌کوبند و این‌ها و مانده‌های پیشینیان خود را از میان می‌برند، ولی "نشان شیروخورشید" را نگه میدارند.

تیموریان جای خوارزمشاهیان می‌نشینند. صفویان تیموریان را برمی‌اندازند، نادر صفویان را درهم می‌کوبد. قاجاریان از نادر کینه‌ها به دل دارند، پهلوی، قاجاریان را به زیر فرو می‌کشد، ولی همه‌ی آنها "شیروخورشید" را نگه میدارند! آیا این براستی شگفتی‌آور نیست؟

بگذریم. پژوهشگران در اینکه چرا آقامحمدخان "شمشیر" را به دست شیر داد، باورهای گوناگونی دارند. گروهی می‌گویند: چون این پادشاه رگه‌ی مذهبی بسیار نیرومندی داشت و به کیش

شیعه پای‌بند بود، پرچم صفویان را (که در برخی از آنها شمشیر دوسر علی را نقش کرده، و در برخی دیگر نگاره‌ی شیروخورشید را داشتند)، درهم‌آمیخت و نقش "شیروخورشید و شمشیر" را پدید آورد. بگفته‌ی روانشاد کسروی:

... قاجاریان در سایه‌ی برخورد با اروپاییان، چنین خواسته‌اند که نشانه‌ای برای



تابلوی حمله‌ی آقامحمدخان به شهر تفلیس "گرجستان". همانگونه که می‌بینید، پرچمی که در کنار شاه است دارای نقش شیروخورشید، در میان یک دایره سفید بر روی زمینه‌ی سرخ است. این تابلو در موزه پاریس نگهداری می‌شود.

دولت ایران پدید آوردند و بهتر دانستند که "شیروخورشید" را با ذوالفقار علی یکی گردانند و شمشیر را به دست شهر دهند و یک نشان پدید آورند. و این کار را کردند...

در موزه‌ی پاریس، یک تابلوی بزرگ رنگ و روغن از جنگ آقامحمدخان با "گرج"ها نگهداری می‌شود، که این تابلو، شاه را در کنار شهر تفلیس نشان می‌دهد. و در پشت سر او، پرچم سرخ رنگ ایران، با شیر و خورشید و شمشیر در میان دایره سفید بخوبی دیده می‌شود. در زیر عکس نوشته شده "آقا محمدخان قاجار پادشاه پارس، در کنار شهر تفلیس در ۱۷۹۵ (ترسایی) نگاره یاد شده را روزنامه لوموند چاپ پاریس در شماره‌ی ماه می ۱۹۹۲ خود نیز چاپ کرده است.

چون در زمان سر زنجیره شاهان قاجار برای نخستین بار شمشیری به دست شیر، و بر روی پرچم ایران آمد، بهتر است اندکی به نقش این جنگ افزار در باور و در ادب ایرانیان پردازیم، و سپس تاریخ را دنبال کنیم.

ایرانیان، و شمشیر

پدران ما، از دیرباز، و شاید از هنگامی که "شمشیر" بدست آدمیان ساخته شد، تا امروز که جنگ افزارهای گوناگون آتشین در جنگها بکار می‌روند، پیوسته و پیوسته این جنگ افزار را نماد "مردانگی" توانمندی، نیرو و دلاوری دانسته‌اند و نشانه‌های بسیاری از ستایش شمشیر، در تاریخ و در ادب ایران به چشم می‌خورد. تا آنجا که در چاه‌های عاشقانه نیز، نشانی از شمشیر می‌بینیم. و بسیاری از چاه سرایان، آروزی بار را به آن، مانند کرده‌اند. یک چاه‌سرای لطیف اندیش می‌گوید:

دو چشم و ابرویش را زیر گیسو دید دل، گفتا

من از مستی که شب، شمشیر کج بر بسته می‌ترسم

حتا زنان چاه‌سرا نیز، ستایشگر شمشیر بوده‌اند، و بانو "نیمتاج سلماسی، بانوی چاه‌سرای ایرانی در زمان انقلاب مشروطیت، چاه‌می بلندی دارد که در یکی از آنها می‌گوید:

مردانگی به دسته‌ی "شمشیر" بسته است مردان همیشه تکیه‌ی خود را بر او کنند

سعدی می‌گوید:

بهاض ساعد سیمین مهوش در صف جنگ که بی‌تکلف "شمشیر" لشگری بزنی

و در جای دیگر می‌سراید:

"شمشیر" اختیار تو را، سرنهاده ام دانم که گرتنم بکُشی، جان پیروزی

و باز از سعدی می‌خوانیم:

چو دست از همه حیلتی درگست حلال است بودن به "شمشیر" دست

و از قآنی شیرازی می‌خوانیم:

تکیه بر گوشه‌ی ابروت کند چشم، آری ترک چون مست شود، تکیه به شمشیر کند

نظامی گنجه‌ای می‌گوید:

بالشگرخود کشیده "شمشیر" افتاده در آن قبیله چون "شیر"

و در جای دیگری می‌سراید:

توان "شیر" گیری که در وقت جنگ ز "شمشیر" تو، خون شود خاره سنگ

(با شگفتی پی می‌بریم که نظامی گنجه‌ای چاه سرای سده ششم هجری قمری، در بیشتر چاه‌هایش واژه "شیر" و "شمشیر" را در یک خط آورده است.)

همچنین از نظامی می‌خوانیم:

بنیاد ملک بی لب تیغ استوار نیست او را که ملک باید، بی تیغ کار نیست

فخرالدین اسعد گرگانی می‌گوید:

یکی دوشان ز شمشیرش برآمد کز، روز همه شاهان سر آمد

سرانجام، پژمان بختیاری چاه سرای زمان ما، در دورانی که دیگر در جنگها "شمشیر" بکار نمی‌رود، باز هم "شمشیر" را می‌ستاید و می‌گوید:

نظم جهان به قبضه "شمشیر" بسته است تدبیر تیغ، بازوی تقدیر بسته است

اگر بخواهیم درباره‌ی جایگاه "شمشیر" (تیغ) در ادب و در باور ایرانیان نمونه بیاوریم، سخن به درازا خواهد کشید و از چهارچوب این جستار بیرون خواهد رفت. لذا می‌گویم که از دیدگاه دینی نیز "شمشیر" و رجاوندی ویژه‌ای دارد و محمد پیامبر می‌گوید:

"بهشت زیر سایه‌ی شمشیر جنگاوران است"

از چهارچوب ادب و آیین بیرون می‌آییم و به دروازه‌ی تاریخ پای می‌گذاریم و در تاریخ پرفراز و فرود ایران به نکته‌های گیرایی درباره‌ی "شمشیر" و دلپستگی دلاوران و بهرمانان نامور ایرانی به آن، برمی‌خوریم، که دو- سه نمونه از آن را بگونه‌ی منشی از سرورار، و اندکی از بسیار، در اینجا می‌آوریم.

.....

"یعقوب" دلاور سیستانی، و پیشگام استقلال ایران، پس از دو سده چیرگی نازبان بر سرزمین ما، پیش از آنکه به پادشاهی و سروری برسد، روزی با یاران و پیروان خود نشسته، و سرگرم گفتگو بود.

پیرمردی جهان‌دیده از بستگان وی، به آن گروه پیوست و به یعقوب گفت:

- "یعقوب! تو، جوانی شایسته و خو بروی و دلاوری. "دست پیمانی" (پول و جهیزیه‌ای که به خانه عروس می‌برند) آماده و فراهم کن، تا دختر زیبا و دلربا و پاکدامنی را برای تو، خواستگاری کنم.

یعقوب گفت: ای پدر، عروسی را که من می‌خواهم، دست پیمانش را فراهم کرده‌ام.

پیرمرد پرسید: آن چیست و کجا است؟

یعقوب شمشیر خود را از نیام بیرون کشید و گفت:

- من عروس خاور و باختر عالم را خطبه کرده‌ام. و "دست پیمان" او هم این تیغ ابدار و شمشیر جوشن‌گداز است.

.....

داستان دیگری درباره‌ی یعقوب (آنگونه که در کتاب تاریخ سیستان آمده) دارم که می‌گوید:

... یعقوب به نیشابور فرار گرفت. پس او را گفتند که مردمان نیشابور می‌گویند که: یعقوب عهد و منشور امیرالمؤمنین (خلیفه تازی) را ندارد و خارجی است (!!) پس حاجب را گفت:

— رو، منادی کن تا بزرگان و علما و فقهای نیشابور و رؤسای ایشان فردا اینجا جمع باشند، تا "عهد امیرالمؤمنین" (!) را بر، ایشان عرضه کنم. حاجب فرمان داد تا منادی کردند.

بامداد، همه‌ی بزرگان نیشابور جمع شدند و به درگاه آمدند. و یعقوب فرمان داد تا هر دو هزار غلام او، همه سلاح پوشیدند و بایستادند. هر یک سپری و شمشیری و عمودی (گروزی) سیمین یا زرین بدست. و خود، برسم شاهان بر تخت نشست و آن غلامان در دو صف پیش او، بایستادند.

پس فرمان داد تا مردمان اندر آمدند، و پیش او بایستادند. گفت: بنشینید.

پس حاجب را گفت: آن "عهد امیرالمؤمنین" را بیاور، تا بر، ایشان برخوانم. حاجب اندر آمد، و تیغ پمانی به دست.

تیغ پیش یعقوب نهاد، و یعقوب تیغ برگرفت و بجنبانید.

از آن مردمان بیشتر، بیخوش گردیدند، گفتند: مگر قصد جان ما دارد.

یعقوب گفت: تیغ نه از بهر آن آورده‌ام که به جان کسی قصدی دارم اما شما شکایت کردید که یعقوب "عهد و منشور امیرالمؤمنین" را ندارد. خواستم بدانید که دارم.

مردمان باز به جای خود آمدند (آسوده دل شدند)

باز یعقوب گفت: امیرالمؤمنین را به بخداد، نه همین تیغ نشانیده است؟! گفتند: بلی

گفت: مرا نیز بدین جایگاه، این تیغ (شمشیر) نشانید. عهد من و آن امیرالمؤمنین یکی است.

سومین داستانی که در دل تاریخ از دل بستگی این قهرمان دلاور، به شمشیر نهفته

است چنین می‌گوید:

هنگامی که یعقوب، سیستان و خراسان و کرمان را از زیر چیرگی تازیان بدرآورد، به سوی باختر ایران شتافت.

خلیفه "المعتمد" سپاهی گران گرد آورد، و به رویارویی او فرستاد. و یعقوب در این جنگ شکست خورد. ولی از پای ننشست و واپس نرفت. و به گردآوری سپاه برای نبرد دوباره با خلیفه پرداخت.

خلیفه که یعقوب و پایداری و یکدندگی او را بخوبی آزموده بود، نماینده‌ای نزد او فرستاد، تا شاید وی را بفریبد و با وعده دلخوش و سپس نابودش کند (همانگونه که با ابومسلم و افشین و مانند ایندو کرده بودند)

نماینده، هنگامی در "گندی شاپور" به پیشگاه یعقوب رسید، که او، از درد قولنج پستی رنج می‌برد.

سفیر، نامه‌ی "المعتمد" را به دست یعقوب داد، و او پس از خواندن آن که وعده‌های نیکویی به وی داده بود، سر برداشت و گفت:

... به خلیفه بگو که من، یک رویگر زاده‌ام. و از پدر، تنها رویگری آموخته‌ام.

این دستگاه که می‌بینی، از میازی و شیرمردی، و بیاری این "شمشیر" به دست آمده، نه از میراث پدر. و داوری میان من و تو نیز با این "شمشیر" است.

بر این پایه، از پای ننشینم تا پرتو پیروز شوم. وگرنه (اشاره به سیلی‌ای که در پراورش بود، کرد و گفت) این نان جو، و پیاز، برای من بس است.

بدبختانه این شیرمرد، در همان جا، به بیماری قولنج درگذشت.

قهرمان دیگر تاریخ ما که همه چیز خود را از "شمشیر" می‌دانست "نادرشاه المشار" است.

او نیز بیاری شمشیر و در پرتو برق آن، پای به دروازه‌ی جاودانگی تاریخ ایران گذارد.

زمانی که در شهر دهلی، آیین زناشویی فرزندش (نصرالله میرزا) با یکی از دختران خانواده امپراتوری محمدشاه گورکان فرمائروای هند برپا می‌شد، برخی از بزرگان هند که از نادر دل پرکینه‌ای داشتند، و می‌دانستند که وی فرزند یک روستایی پوستین دوز پیش نیست، به ملای جاری کننده صیغه عقد گفتند که بهنگام خواندن خطبه بگویند، که داماد باید تا هفت پشت پدران خود را نام ببرد، تا در دفترچه نکاح

نوشته شود.

ملانیز پس از خواندن مقداری آیه و سوره، گفت:

در کشور هند، رسم است که در قباله زناشویی، تا هفت پشت عروس و هفت پشت داماد، نوشته شود. اینک از حضرت نصرالله میرزا فرزند شاه بزرگ ایران، می‌خواهم که نام نیاکان خود را تا هفت پشت، بازگوید.

رنگ از روی نصرالله میرزا، و یکی - دو تن از سرداران ایرانی که در مجلس بودند، و پیشینه خانوادگی نادر را می‌دانستند، پرید. و خاموشی کشنده‌ای سراسر تالار را فرا گرفت و نزدیک به سی ثانیه گذشت، که آوای ملای خطبه خوان، دوباره بلند شد که:

- حضرت داماد، لطفاً تا هفت پشت از نیاکان خود را نام ببرید، تا برابر با آیین‌های روا، در هند در دفترچه زناشویی نوشته شود.

در این هنگام، یکباره آوای تندرآسا و، رسای نادر بلند شد و گفت:

... بنویس! داماد، نصرالله میرزا فرزند نادر، نادر فرزند "شمشیر"، نوهی شمشیر،

نیرهی شمشیر. نتیجهی شمشیر. نینهی شمشیر، پدر اندر پدر، "شمشیر".

.....

یکی دیگر از دلاوران ایرانی که با شمشیر به سروری رسید، و دل‌بسته‌ی به آن بود، "کریمخان زند" است، که دستور داد بر روی دسته‌ی شمشیرش که هم‌اکنون در موزه‌ی پارس شیراز نگهداری می‌شود، این دو خط چامه را بکنند.

این تیغ که شیرفلکش نخجیراست شمشیر وکیل، آن شه کشورگیراست پیوسته کلید فتح دارد در دست آن دست که بردسته‌ی این شمشیراست

.....

گمان می‌رود که این نمونه‌ها، بهترین برگه و گواه باشند برای آنکه چرا ایرانیان سرانجام "شمشیر" را بر روی پرچم آوردند و به دست راست شیر دادند. (در این زمینه دلیل‌های دیگری نیز هست، که در جای خود به آن می‌پردازم)

پیش از دنبال کردن تاریخ، یادآوری یک نکته‌ی دیگر را شایسته می‌دانم. و آن این است که نشان "شیرخورشید" از ایران به برخی از کشورهای همسایه و حتا کشورهای که دورتر از خاک ایران جای داشتند، ولی زیرپر تو فرهنگ توانمند ما،

فرار گرفته بودند، نیز رفت، و فرمانروایان آن کشورها هم، گهگاه این نشان را برای خود برگزیدند.

همین نکته، انگیزه‌ی لغزش برخی از تاریخ نویسان شده است که می‌پندارند این نشان، از آن سرزمین‌ها به ایران آمده است. درجاییکه درست بوارونه است.

زیرا گذشته از اینکه دیرینگی روایی این نگاره در ایران، سده‌ها پیش از آن کشورها است، گروهی از تاریخ نویسان و خاورشناسان، بروشنی بر روی این نکته انگشت می‌گذارند که نشان "شیرخورشید"، از ایران به دیگر کشورها رفته است.

از آن میان، "سرتامس هربرت" جهانگرد نامدار انگلیسی است که در سالهای ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ خورشیدی (۱۶۲۶ و ۱۶۲۷ ترسایبی) به ایران سفر کرده است. و در سفرنامه خود می‌نویسد:

... مغول بزرگ، پادشاهان بابه‌ی هندوستان، و چند تن از امیران آن کشور، بهاروان وثیقه دوستی، "نشان شیرخورشید ایران" را پذیرفتند.

در اینجا دو-سه نمونه از روزنامه‌هایی را که در کشورهای دیگر، با نشان شیرخورشید چاپ شده‌اند می‌آورم، تا تراز گسترش این نشان ایرانی را در جهان درآید.



سر برگ هفته نامه "سیدالاکهار" چاپ شهر حیدرآباد هندوستان، در یکصد و ده سال پیش

روزنامه هفتگی "سیدالاکهار" در چهارم ربیع الثانی سال ۱۳۰۶ قمری (هشتم

دوباره ای اینکه چگونه در جنوب خاوری آفریقا، روزنامه‌ای با زبان گجراتی هند، و با نشان شیروخورشید چاپ می‌شده، باید گفت که در گذشته، گروهی از شیرازیان و ماندگاران کرانه‌های شمالی خلیج پارس، به این بخش از آفریقا، کوچ کردند. و زنگبار نیز نامی است که ایرانیان به این جزیره آفریقایی دادند. و هم‌اکنون نیز گروهی اندک از ایرانیان، ماندگاران این جزیره را می‌سازند، و در تاریخ سیاسی این سرزمین مؤثر بوده‌اند. و حزب "آفروشیرازی" (شیرازیان آفریقا) را بنیاد نهاده‌اند. برنامه این حزب، آشنا کردن مردم بومی این جزیره با فرهنگ و تاریخ و ادب ایران است، و در زبان بومی آنجا، واژه‌های پارسی فراوانی یافته می‌شود.



"شمس‌النهار" نخستین روزنامه‌ای بود که در افغانستان در سال ۱۲۹۰ قمری پس از جدا شدن این کشور از ایران به چاپ رسید و سر برگ آن، دو شیر رانشان می‌دهد که خورشیدی را نگه داشته‌اند.

در سال ۱۲۹۰ هجری قمری (۱۸۷۳ ترسایی و ۱۲۵۲ خورشیدی) بدستور "امیرشیرعلی خان" فرمانروای افغانستان، نخستین روزنامه این کشور بنام "شمس‌النهار" به چاپ رسید. و مدیر آن کسی بنام "میرزا عبدالعلی خان، بود. سر برگ این روزنامه، دو شیر شمشیربند را نشان می‌دهد که خورشید را در میان گرفته‌اند.

فتحعلی شاه و پرچمهای دوگانه‌اش

اکنون دوباره به بررسی خود در زمینه سرگذشت شیروخورشید می‌پردازیم و تاریخ را پس می‌گیریم.

دسامبر ۱۸۸۸ ترسایی برابر با هفدهم آذر ۱۲۶۷ خورشیدی)، در شهر حیدرآباد هندوستان آغاز به انتشار کرد.

این روزنامه ارگان و سخنگوی فرمانروای دکن "محبوب علی" بود که مذهب شیعه داشت و به فرهنگ و تاریخ ایران مهر می‌ورزید. و نشانی را که بر پیشانی روزنامه "سیدالخبار" می‌بینید، "محبوب علی" در خانواده‌ی خود به ارث گذارد. مدیر روزنامه نیز، یک ایرانی تبار، بنام "سید محمدآقا شیرازی" بود.



रोशंङ्क वर्तमान पत्र.

ZANZIBAR SAMACHAR.
DAILY NEWSPAPER.

سر برگ روزنامه "سماچار" که بزبان گجراتی (که زبان پارسیان ایرانی نژاد هند است) در جنوب خاوری آفریقا چاپ می‌شد.

نمونه‌ی در خورنگرش دیگر، روزنامه "زنگبار سماچار" است، که در جنوب خاوری آفریقا، در پایان سال ۱۹۰۶ و آغاز سال ۱۹۰۷ ترسایی (۱۲۸۵ خورشیدی) در جزیره "زنگبار" آغاز به چاپ کرد.

سرستون برگ یکم این روزنامه "شیروخورشید و تاج" است. و درست همانند شیروخورشیدهایی است که بر پیشانی روزنامه‌های آنروز ایران چاپ می‌شد. و دور نیست که این سر برگ را از روی یکی از همان روزنامه‌ها برداشته باشد.

زبان روزنامه "زنگبار سماچار" گجراتی است. و این زبانی است که بیشتر پارسیان (زرتشتیان) هند، به آن سخن می‌گویند.

(شایسته است بیفزاییم که نخستین روزنامه‌ای که در خاک هند بزبان گجراتی چاپ شد "جام جمشید" نام داشت که یک ایرانی زرتشتی آن را در سال ۱۸۳۱ ترسایی در بمبئی پایه گذارد)

در زمان فتحعلی شاه، پرچم ایران دوگانه شد. یکی پرچمی یکسره سرخ رنگ با شیری نشسته (بی شمشیر) و خورشید بر پشت آن، در میان پرچم.

بالای نیزه‌ی پرچم دستی از سیم ناب ساخته، و کارگزارده بودند که شاید نمادی از دست "علی" پیشوای یکم شیعیان باشد.

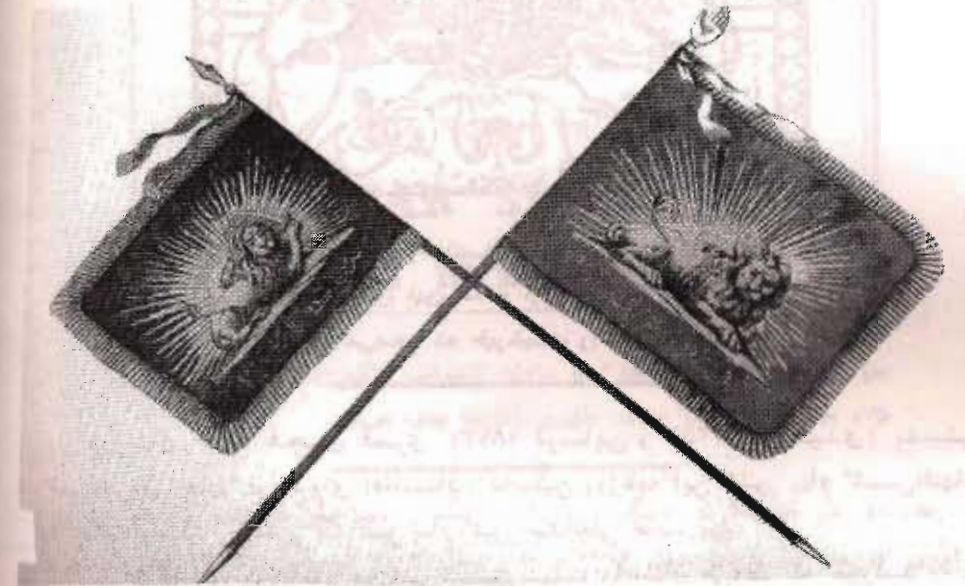
این درفش، پرچم زمان جنگ بود.

دیگری درفشی بود یکسره سبز رنگ، و بازهم با شیری نشسته (باشمشیر) و خورشید بر پشت. و بر بالای چوب پرچم، پیکانی زرین کار گذارده شده بود.

پرچم زمینه سبز، درفش زمان آشتی بود.

در هر دو پرچم، پرتوهای خورشید، سراسر پهنه‌ی درفش را پوشانیده بودند. و در زیر پای شیر، نیز نوشته شده بود "السلطان ابن السلطان، فتحعلی شاه قاجار"

شگفتی آور این بود که در پرچم زمان جنگ شمشیری در دست شیر دیده نمی‌شود. ولی در پرچم زمان آشتی، شمشیری در دست شیر است!



پرچمهای دوگانه‌ی فتحعلی شاه. پرچم دست چپ برای زمان آشتی (شیر با شمشیر) و پرچم دست راست برای زمان جنگ (شیر بی شمشیر) !!

سرهنگ گاسپار درویل GASPARD DROUVILLE که در زمان فتحعلی شاه برای آموزش فن سپاهیگری به سربازان ایران، به کشورمان آمده بود، در سفرنامه‌ی خود، بگسترده‌گی در زمینه‌ی پرچم آقامحمدخان و پرچم‌های دوگانه‌ی فتحعلی شاه نوشته، و در بخشی از کتاب خود می‌گوید:

... درفش‌های دوگانه‌ی ایرانیان دارای نقش کشور است که شهر خفته (نشسته) ای است در برابر خورشیدی که دارد از پشت آن، سر پیرون می‌کند. و در هر دو پرچم نوشته‌ی "السلطان ابن السلطان فتحعلی شاه قاجار" به چشم می‌خورد و مانند پرچم‌های ما (اروپاییان) مزین به نوارهای تافته سفید و ریشه‌های زرین هستند...

"پوهان ولفگانگ گوته" چامه‌سرای نامور آلمانی، دیوانی از چامه‌های خود دارد بنام "دیوان خاوری - باختری"

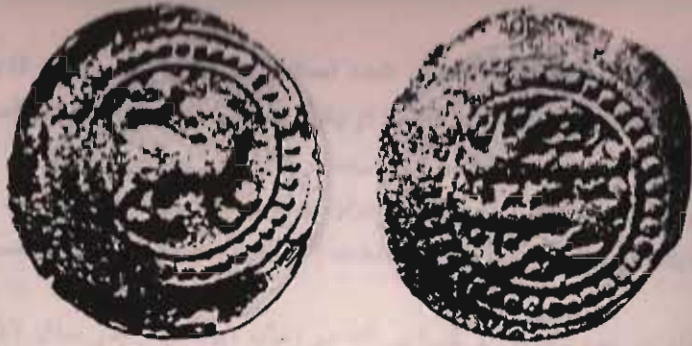
در این دیوان (که به زبان آلمانی است) چند خط چامه به خط و زبان پارسی آورده است که این چامه‌ها را حاج میرزا ابوالحسن شیرازی (ایلچی) که زمانی سفیر فتحعلی شاه در دربار انگلیس و زمانی هم وزیر خارجه وی بوده، سروده است، و به سال ۱۱۸۸ خورشیدی (۱۸۰۹ ترسایی) بر پرچمی که بهنگام ورود به انگلستان با خود داشت نوشته بود.

کشور خدای ایران، خورشید عالم آرا	فتحعلی شه‌تُرک، جمشید گیتی افروز
گروزش به مغز کیوان، آکنده مشک سارا	چرخش به صحن کیهان، افکنده ظل اعظم
زان است شیرو خورشید، نقش درفش دارا	ایران کلام شیران، خورشید شاه ایران
براطلس فلک سود، از این درفش خارا	درفش سفیر دانا، یعنی ابوالحسن خان
زان داد، فَرّ و نصرت، بر خسر و نصارا	از صبر، سوی لندن، اورا سفیر فرمود

از این چامه، بخوبی روشن می‌شود که نگاره "شیر و خورشید" نشان رسمی کشور ما، در این دوران بوده است.

در سال ۱۲۳۰ هجری قمری (۱۱۹۴ خورشیدی - ۱۸۱۶ ترسایی) نیز ابوالحسن خان شیرازی، سفیر فتحعلی شاه در دربار امپراتور روس می‌شود. و "سولتی کوف" شاهزاده‌ی هنرمند روس که نگارگری چیره دست بود، از ورود او به شهر "پتروگراد" نگاره‌ی زیبایی می‌کشد، و در آن، نشان می‌دهد که پیشاپیش سفیر ایران، پرچمداری حرکت می‌کند و پرچمی را در دست دارد، که زمینه‌اش یکسره سپید است، و نقش درشت شیرو خورشید و شمشیر، بر روی آن نگاشته شده.

بانگش به اینکه سفیر یاد شده، از سوی فتحعلی شاه به دربار روسیه رفته است و بانگش به اینکه در زمان این شاه، دوگونه پرچم با دو رنگ (زمینه سبز برای زمان آشتی و زمینه سرخ برای زمان جنگ) رواج دارد، و در تابلویی که "سولتی کوف" از میرزا ابوالحسن خان کشیده، زمینه‌ی پرچم یکسره سپید است، اینگونه گمان می‌رود که در آن زمان، ایران دارای سه رنگ پرچم بوده.



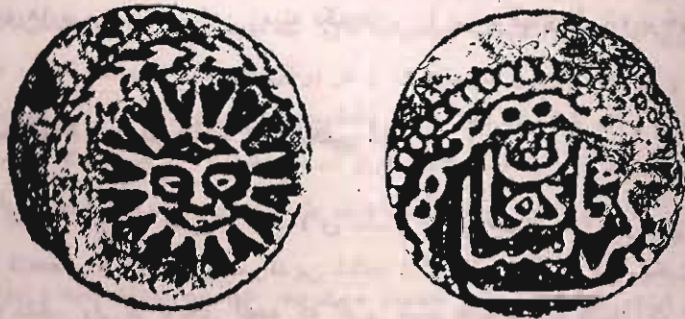
سکه‌ی زده شده در شهر رشت، در سال ۱۱۹۶ خورشیدی (۱۷۳۳ قمری) در زمان فتحعلی شاه قاجار. در یک روی سکه تنها نقش "شیر" دیده می‌شود.

در یک روی سکه نوشته شده است: ضرب رشت ۱۲۳۳. و در روی دیگر، نگاره‌ی شیر نیم‌رخ است که دم خود را بگونه (S) بلند کرده. گرداگرد سکه را با گوی‌های برجسته‌ی کوچک آذین کرده‌اند.

دوم: سکه‌ای است که در سال ۱۲۰۸ خورشیدی (۱۲۴۵ قمری) در شهر کرمانشاه زده شده، و بر روی آن، نگاره‌ی خورشید تنها دیده می‌شود.

در یک روی آن نوشته شده است: ضرب کرمانشاه، و بر روی دیگر، نقش خورشیدی تمام رخ به چشم می‌خورد که بگونه چهره‌ی آدمی چشم و ابرو برایش نگاشته‌اند.

گرداگرد سکه را نیز بانقش شاخه‌ی زیتون برجسته، آذین کرده‌اند.



سکه‌ی دیگری از زمان فتحعلی شاه که به سال ۱۲۰۸ خورشیدی (۱۸۲۹ ترسایی) در کرمانشاه ضرب شده و روی آن، تنها نقش "خورشید" را نگاشته‌اند.

و سوم: سکه‌ای است که در سال ۱۲۰۹ خورشیدی، بازهم در شهر رشت زده شده، و بر روی آن شیروخورشید، با هم دیده می‌شوند.

پرچم زمینه سرخ برای زمان جنگ. پرچم زمینه سبز برای روزهای آشتی، و پرچم زمینه سپید، که پرچم دیپلماتیک و تشریفاتی و سیاسی بشمار می‌رفت، برای آیین‌های رسمی و دیدارهای جهانی. و همانگونه که در برگه‌های آینده بدان پرداخته خواهد شد، امیرکبیر از همین ویژگی سود برد، و با دلبستگی‌ای که به نادرشاه داشت، طرح پرچم سه رنگ سبز و سپید و سرخ نادری را برای ایران ریخت و پایه پرچم‌های امروزی را گذارد.

رخداد دیگری که در زمان فتحعلی شاه روی داد، این بود که بانگیزه‌ی رفت و آمد اروپاییان به کشورمان، و به پیروی از آنان، دستور داده شد به مردانی که کاری برجسته و خدمتی درخورنگرش انجام می‌دهند، نشان شایستگی داده شود.

که در میان آن، نقش شیروخورشید، نگاشته شده بود. و نمونه‌هایی از این نشان، هم در موزه‌های ایران و اروپا هست، و هم در کتابهای تاریخی نوشته شده در زمینه‌ی پرچم، نگاره‌ی آن دیده می‌شود.

مسیولانگله MR. LANGLES در کتاب خود بنام "پارس LA PERSE" می‌نویسد:

... به هم چشمی سلطان سلیم سوم پادشاه عثمانی که نشان هلال را پدید آورد، و پادشاهان عثمانی آن را به اروپاییان و دیگر ترسایان می‌دهند، فتحعلی شاه هم نشان "مهروشیر" را درست کرده است...

خواست آقای "لانگله" از واژه‌ی "نشان" آن چیزی است که بعنوان سپاس و ستایش به کسی داده می‌شود که اروپاییان آن را "مدال" یا "مدالیون" و پارسی زبانان "نشان شایستگی" (یا، نشان لیاقت) می‌گویند. و نباید واژه‌ی "نشان" را با "نگاره‌ی شیروخورشید" اشتباه کرد. زیرا نگاره‌ی شیروخورشید سدها سال پیش از فتحعلی شاه بود و "مسیولانگله" نیز خود گفته است که نگاره‌ی "مهروشیر" در زمان‌های باستان ریشه دارد و روشن است که نشان شیروخورشید بانگیزه‌ی هم چشمی فتحعلی شاه با پادشاهان عثمانی پدید نیامده.

بی‌گمان، همانگونه که گفته شد، بر روی نشان‌های شایستگی که از زمان فتحعلی شاه به اینسوی، به کسان داده شده است، نقش "شیروخورشید" دیده می‌شود.

در دوران فتحعلی شاه (۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ قمری برابر با ۱۱۷۶ تا ۱۲۱۳ خورشیدی و ۱۷۹۷ تا ۱۷۳۴ ترسایی) سکه‌های فراوانی زده شد که سه نمونه از آنها را در اینجا می‌آورم.

نخست سکه‌ای است که در سال ۱۱۹۶ خورشیدی در شهر رشت زده شده، و بر روی آن، نگاره تنها یک شیر، دیده می‌شود.



سکه‌ای که در زمان فتحعلی شاه به سال ۱۲۰۹ خورشیدی (۱۸۳۰ م ترسایی) در شهر رشت زده شد. و نقش شیر و خورشید. با هم بر روی آن به چشم می‌خورد.

این سکه که تاریخ ضرب آن پس از ضرب دو سکه پیشین است، نشان می‌دهد که رفته‌رفته، نقش شیر را که گهگاه از خورشید جدا می‌نگاشتند، بایکدیگر درآمیختند. ولی بخلاف نقش پرچم‌ها که از آغاز پادشاهی قاجاریان شیروخورشید و شمشیر در کنار هم بودند، بر روی سکه‌های فتحعلی شاه، شمشیری در دست شیر دیده نمی‌شود.

در پایان پادشاهی فتحعلی شاه، یک دگرگونی دیگر، در نشان شیروخورشید و شمشیر پدید آمد، و آن، قراردادن تاج شاهی بر بالای پرتو خورشید بود. و ما این دگرگونی را در برگه‌ها و نشانه‌ها و نوشته‌های رسمی برجای مانده از دوران قاجاریان وحتا پهلوی‌ها می‌بینیم (در این زمینه نکته‌هایی را در برگهای آینده برخواهیم رسید)

محمدشاه، و فرمان تاریخی او

بجز آمدن تاج قاجاریان بر بالای نشان شیروخورشید، در دوران محمدشاه (جانشین فتحعلی شاه و پدر ناصرالدین شاه) دگرگونی دیگری در ریخت و شکل این نشان داده نشد. ولی بر پایه‌ی آنچه که "لویی دو بو LOUIS DU BEAUX در کتاب "پارس" LA PERSE درباره‌ی پرچم‌های زمان محمد شاه نوشته است، در دوران این شاه نیز دوگونه پرچم روا بوده. یکی پرچم شاهی و دیگری، پرچم ملی بشمار می‌رفته. در پرچم شاهی نقش ذوالفقار، و در پرچم ملی و سپاهی نقش شیروخورشید زده شده بود. "لویی دو بو" می‌نویسد:

... از شیوه‌های پادشاهان ایران است که درفش‌های بسیار بکار می‌برند.

به روی این درفش‌ها دو نگاره نقش شده است. یکی تیغ دوسر علی (ذوالفقار) و دیگری پیکره‌ی شیر خوابیده‌ای که خورشید از پشت او، در حال سر برآوردن است. این دو نگاره را در کاخهای شاهی نیز می‌بینیم. همچنین بر روی نشان‌هایی که پادشاه ایران به سپاهیان کوشنده و سرکردگان مردم و نمایندگان دولت‌های اروپایی بهاس بزرگداشت آنها می‌دهد، این دو نقش هست...

ولی رویداد درخور نگرش و گیرایی که در زمان این شاه (در سال ۱۲۵۲ قمری برابر با ۱۲۱۴ خورشیدی و ۱۸۳۵ ترسایی) رخ داد، فرمانی است که بدستور وی درباره‌ی شیوه‌ی اهدای نشان شایستگی و لیاقت به نمایندگان اروپایی و مردان کوشا، نوشته و بنام "نظامنامه‌ی اعطای امتیاز و نشان" نامیده شد.

بانگیزه‌ی اهمیت فراوانی که این فرمان در تاریخ شیروخورشید و شمشیر دارد، همه‌ی دیباچه (مقدمه) آن، در زیر آورده می‌شود.

بهدالطون.

پس برای هر دولتی، نشانی ترتیب داده‌اند. و دولت علیه ایران را هم نشان شیروخورشید" متداول بوده است که قریب سه هزار سال، بل متجاوز، از عهد زرتشت این طاعت بوده. و سبب انتشار آن شاید این باشد که در دین زرتشت، آفتاب را، نظیر گل و مریخی عالم می‌دانسته‌اند. و به این سبب او را پرستش می‌کرده‌اند. و چون به تجربه و امتحان که قرار علم نجوم برآن است چنین یافته‌اند که کواکب سبعة سپاره در بعضی از بروج خوشحال اندو در بعضی بدحال. به این معنی که در بعضی از بروج اثر خوب به ارض و ساکنین ارضی می‌رسانند، و در برخی اثر بد، پس هر کواکب در هر برج که خوشحال بوده و اثر نیک به اهل عالم بخشیده، آن برج را بیت آن کواکب یا شرف آن کواکب نامیده‌اند. و به این علت برج اسد (شیر) را هم بیت و شرف شمس (خورشید) قرار داده و نشان دولت علیه ایران را شمس در اسد که شیروخورشید باشد، قرار داده‌اند.

شاید برای اینکه هر شخصی که خدمت می‌کرده، خواسته بودند پایه و مرتبه‌ی او را هم با مثال و اقران برتری دهند، تصویر کواکب مزبور را در حالتی که باعلا درجه سما که بیت او باشد رسیده، صورت آن را نیز در پشت سر کشیده، به آداب تمام به او می‌داده‌اند. و این قاعده‌ی قویمه، قرن‌ها در این دولت متداول می‌بوده، تا که دولت اسلام غالب و اساس کفرازمیانه رفت.

ولیکن بواسطه اینکه اکثر بلاد و قلاع ایران در اقلیم چهارم واقع است و حرکت شمس هم در فلک چهارم است، از این جهت، نشان شیروخورشید را تغییر ندادند و همان قرار سابق متداول و معمول بود. و هرکدام از نوکران دولت و پاکران حضرت که

خدمت نمایان می‌کرده، باعطای نشان "شهبورخورشید" سرافراز می‌شد تا خدمت او، بر خلق معلوم شود، و دیگران نیز شوق خدمت حاصل کنند. ولی در سنوات سالفه تا اواخر عهد خاقان مغفور، اعطای نشان باسباب دیگر منوط گشت.

بنا علی‌هذا رای جهان آرای شاهنشاه (محمدشاه) براین قرار گرفت که این قاعده تجدید و تحدید یابد و قانونی در این خصوص مرقوم، و برای هر نوع از خدمت، ترکیب معینی ساخته شود.

نکته‌های درخورنگرش و گیرایی در این فرمان به چشم می‌خورد که بسیاری از تاریکی‌ها را روشن می‌کند و مهر پذیرشی است برآنچه که تاکنون در این کتاب خوانده‌اید.

بگفته‌ی دیگر، پس از سالها و سده‌ها، که این نشان بکار می‌رفته، سرانجام در نزدیک به یکصد و پنجاه سال پیش (یعنی در سده سیزدهم هجری قمری) دستگاه فرمانروایی ایران می‌پذیرد که نشان شیروخورشید، یک نشان فرهنگی، تاریخی و دینی است که ریشه در هزاره‌های کهن (از زمان زرتشت، و بگفته آنها "بَل متجاوز") دارد.

نکته دیگر آنکه در این فرمان آمده است که پدران ما "خورشید" را "مُظَهَّرُکُلِّ" و مریی عالم می‌دانسته‌اند. و با نگرش به اینکه ایرانیان کهن این صفت را به "میترا" داده و خورشید را "تماد" او می‌دانستند، همبستگی شگفتی میان این فرمان، با باور نیاکان ما، دیده می‌شود.

سومین نکته، همان است که در بخش بررسی خورشید، در این کتاب، اشاره‌ی کوچکی به آن شد. و گفتیم که چون برپایه‌ی باور زرتشتیان، جهان از هفت سرزمین تشکیل شده، و کشور ایران در سرزمین چهارم یعنی درست در میان "هفت بوم" جای گرفته است، و از سویی دیگر، آسمانها هم هفت اشکوب هستند. و "خورشید" در اشکوب چهارم یعنی میانه‌ی هفت اشکوب جای دارد. و از این دیدگاه، همخانه‌ی سرزمین ایران است و همچنین "خورشید" هنگامی که به برج اسد (شیر) می‌رسد، در ستیغ و اوج توانایی خود قرار می‌گیرد، بر این پایه محمدشاه و پیرامونیانش این باور را پذیرفته و آن را انگیزه‌ی پدید آمدن "شیروخورشید" دانسته‌اند.

چهارمین نکته، آن است که می‌گوید: بااینکه دین اسلام بر این چیره شد، و پایه‌های بی‌دینی (!) از میان رفت، باز هم شاهان ایران، نشان "شیروخورشید" را دگرگون نکردند، و آن را بکار بردند. و بیاس شایستگی مردان دیوانی و سپاهیان این نشان را به آنها می‌دادند و ایشان را سرفراز می‌کردند.

بگفته‌ی دیگر، روشن می‌شود که این نشان، حتا پیش از تاختن تازیان به ایران نیز بوده است، که با آمدن تازیان نیز دگرگون و فراموش نشد.

در پایان فرمان آمده است که:

... در سنوات سالفه (پیشین) تا اواخر عهد خاقان مغفور (فتحعلی شاه) اعطای نشان به اسباب دیگر منوط گشت (یعنی چیزهای دیگری را بجز نشان شیروخورشید به خدمتگزاران برجسته، با نمایندگان دولتهای بیگانه، بعنوان سپاس و ارمغان می‌دادند) بنا علی‌هذا، رای جهان آرای شاهنشاه (محمدشاه) براین قرار گرفت که این قاعده تجدید و تحدید یابد، و قانونی در این خصوص مرقوم و...

شاید این بخش از فرمان بوده است که روانشاد کسروی را دچار لغزش کرده، و در بررسی خود می‌نویسد:

... بهرحال، ما تا آنجا که جسته و دانسته‌ایم، این نشان از زمان محمدشاه بوده که شیروخورشید با رویه‌ی کنونیش پدید آمده و نشان دولت ایران گردیده (!)

درحالیکه، آنچه که خواست محمدشاه در این فرمان بوده، آن است که تا پیش از ما، ارمغانهایی بجز نشان "شیروخورشید" به مردان کوشا و خدمتگزاران وفادار و نمایندگان اروپایی داده می‌شد، ولی از این پس، ما (محمدشاه) نشان شیروخورشید را جایگزین آن ارمغانها می‌کنیم. واپسین نکته‌ای که از فرمان محمدشاه برآورده می‌شود این است که با وجودی که از زمان او، "تاج" را بالای نشان شیروخورشید گذاردند، با اینهمه در فرمان یاد شده هیچگونه اشاره‌ای به نقش تاج نشده است.

بهر روی، این فرمان، یکی از برگه‌های ارزشمند و گرانبهایی است که نشان می‌دهد "شیروخورشید" چه ریشه‌ی ژرف و استواری در باور و تاریخ ما دارد. شگفتا که با اینهمه برگه و سند و مدرک، روانشاد احمد کسروی در دفترچه‌ای که بنام "تاریخچه شیروخورشید" چاپ کرده است می‌نویسد:

... شیروخورشید از زمانهای باستان نمانده (!) و یک شکلی که رازی یا معنایی در بردارد نبوده. پیدایش آن نتیجه‌ی دلباختگی کیهن‌سروی سلجوقی به همسرش شاهزاده طایم گرجی بوده (!). او برای پیش بردن هوس یا سبشی این شکل را پدید آورده و در سکه‌های خود بکار می‌برده.

سپس دیگران بی‌آنکه معنایی فہم‌اند آن را بکار برده‌اند (!!) و پدیدسال یکی از شکلیهای شناخته شده گردیده، و تا زمان فتحعلیشاه به همان عنوان بکار می‌رفته (به

بودند از این دگرگونی آگاه کرد، و فرمان داد که از آن پس در جشن‌ها و آیین‌ها، پرچم ایران را بگونه‌ای که دستور داده بود، بکار ببرند.
وی در نامه‌ای که در واپسین روزهای نخست وزیری خود به ناصرالدین شاه ارسال کرد، چنین نوشت:

... حاج میرزا جبار را خواست، قرار بهرق مدرسه (دارالفنون) را گذارد که از شاه، الله روز یکشنبه در سر در مدرسه بلند شود...

برگه‌ی دیگری از واپسین روزهای نخست وزیری امیرکبیر در دست است، و آن، نامه‌هایی است که وزیر امور خارجه ایران (محمد علیخان) برای رابط‌های بازرگانی ایران در گیلان و گرگان (که آنها را منشی مهام خارجه گیلان و منشی مهام خارجه اسرآباد می‌گفتند) نوشته است، تا کشتی‌های بازرگانی ایران از کشتی‌های نیروی دریایی کشورمان بازشناخته شوند.
وزیر خارجه امیرکبیر در این نامه‌ها می‌نویسد:

... در خصوص بیدق کشتی‌های تجاری که سابقاً دریابگی ایراد گرفته بود، اولجا با جناب جلالت مآب، وزیر مختار دولت بهجه روسیه مکالمه کرده، برحسب امرقادر قدرت سرکار اعلیحضرت پادشاهی روح العالمین فداه، قرار دادند که نشان و علامت دولت علامه، در بیدق‌ها و علم‌ها که در کشتی‌های تجاری افزاشته می‌شود، اژدها باشد، تا از نشان شهبورخورشید که نشان دولتی است، امتیازی حاصل شود...

هنگامی که امیرکبیر کشته می‌شود، تنها یک دگرگونی کوچک در شکل پرچم پدید می‌آید، و آن این بود که نوارهای سبز و سرخ را که تنها در پهلوی بالایی و پایینی پرچم دوخته شده بود به گرداگرد پرچم دوختند. بدینگونه که زمینه مستطیل شکل پرچم سپید یکدست و نشان شیروخورشید و شمشیر زری دوزی شده‌ی پیشین را نگهداشتند. ولی درکناره‌ی این زمینه، در پهلویی که به چوب درفش می‌چسبید، و در پهلوی بالایی پرچم نوار سبز، به پهنای ده سانت، و در پهلوی پایینی و پهلوی روبروی چوب پرچم نوار سرخ رنگ بهمان پهنای دوختند. تا اینکه مشیرالدوله پرچم را دوباره شبیه زمان امیرکبیر سه رنگ افقی کرد.

عبدالله مستوفی، که در دوران ناصرالدین شاه می‌زیست، در کتاب "تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه" درباره پرچم ایران و شیروخورشید می‌نویسد:

... شهبورخورشید ایران، خیلی قدیمی است. از نوارهای نصی‌توان تاریخ تهنولات آن را

او، رخت و پوشش سپاهیان را یکنواخت کرد و دستور داد تا از پارچه‌های بافت ایران برای سربازان پوشش بدوزند، و دکمه‌های، "شیروخورشید" نشان که تا بهمن ۱۳۵۷ بر روی رخت سپاهیان دوخته شده بود، یادگار این مرد میهن دوست است که پیوسته بیست - سی سال جلوتر از زمان خود می‌اندیشید.

هنگامی که وی هنوز به پایگاه نخست وزیری نرسیده، و بسیار جوان بود، از سوی محمدشاه (پدر ناصرالدین شاه) به نمایندگی ایران برای بستن پیمان نامه "ارزنة الروم" به کشور عثمانی می‌رود. و محمدشاه در معرفی نامه‌ی او به دربار عثمانی می‌نویسد:

... میرزاتقی خان وزیر عساکر (امیرنظام) منصوره و نظام و غیرنظام، که حامل نشان مبارک "شیروخورشید" مرتبه اول سرتیپی، و حمایل افتخارخاص سبز است به وکالت مباهی مخصوص گشته و...

امیرکبیر دل‌بستگی سختی به نادرشاه و کارهای بزرگ او داشت، و در تاریخ‌ها آمده است که پیوسته به ناصرالدین شاه سفارش می‌کرد که شرح زندگی "نادر" را بخواند و از آن سود ببرد.

یکی از کارهای بزرگ امیرکبیر که بدبختانه کمتر از آن یاد شده، نگرش ویژه‌ی او، به پرچم ایران، و نقش و رنگ آن بود. و به پیروی از همین نگرش و با دل‌بستگی‌ای که به نادرشاه داشت، سه رنگ بودن پرچم‌های سه‌گانه زمان فتحعلی شاه، نیای ناصرالدین شاه (پرچم سبز آشتی، پرچم سرخ جنگ و پرچم سپید دیپلماتیک) را بهانه کرد، و دستور داد، درفش ایران، دارای همان سه رنگ سبز و سپید و سرخ زمان نادری باشد.

(بگفته‌ی دیگر، رنگ سرخ و دایره سپید پرچم آقامحمدخان، و پرچم‌های گوناگون زمان فتحعلی شاه را از میان برداشت، و پرچم سه رنگ نادری را جایگزین آنها کرد همچنین نقش تاج قاجاریه را نیز از بالای نشان شیروخورشید برداشت. منتها در ریخت پرچم (مستطیل بودن آن) و شمشیری که در زمان آقامحمدخان بدست شیر داده شده بود، دگرگونی پدید نیاورد و آن را پذیرفت)

بر این پایه، پرچم ایران در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، بدستور امیرکبیر به این شکل درآمد که: زمینه‌ی درفش سپید بود. یک نوار سبز به پهنای تقریبی ۱۰ سانتیمتر در پهلوی بالایی، و یک نوار سرخ به همان پهنای، در پهلوی پایینی پرچم دوخته شد. و نشان شیروخورشید و شمشیر (بی‌تاج) در میانه‌ی درفش جای گرفت. آنگاه، همه‌ی استانداران و همچنین سفیران کشورهایی را که با ایران در پیوند

او، رخت و پوشش سپاهیان را یکنواخت کرد و دستور داد تا از پارچه‌های بافت ایران برای سربازان پوشش بدوزند، و دکمه‌های، "شیرخورشید" نشان که تا بهمن ۱۳۵۷ بر روی رخت سپاهیان دوخته شده بود، یادگار این مرد میهن دوست است که پیوسته بیست - سی سال جلوتر از زمان خود می‌اندیشید.

هنگامی که وی هنوز به پایگاه نخست وزیری نرسیده، و بسیار جوان بود، از سوی محمدشاه (پدر ناصرالدین شاه) به نمایندگی ایران برای بستن پیمان نامه "ارزنة الروم" به کشور عثمانی می‌رود. و محمدشاه در معرفی نامه‌ی او به دربار عثمانی می‌نویسد:

... میرزاتقی خان وزیر مساکر (امیرنظام) منصوره و نظام و غیرنظام، که حامل نشان مبارک "شیرخورشید" مرتبه اول سرتیپی، و حمایل افتخارخاص سبز است به وکالت مباحی مخصوص گشته و...

امیرکبیر دلبستگی سختی به نادرشاه و کارهای بزرگ او داشت، و در تاریخ‌ها آمده است که پیوسته به ناصرالدین شاه سفارش می‌کرد که شرح زندگی "نادر" را بخواند و از آن سود ببرد.

یکی از کارهای بزرگ امیرکبیر که بدبختانه کمتر از آن یاد شده، نگرش ویژه‌ی او، به پرچم ایران، و نقش و رنگ آن بود. و به پیروی از همین نگرش و با دلبستگی‌ای که به نادرشاه داشت، سه رنگ بودن پرچم‌های سه‌گانه زمان فتحعلی شاه، نیای ناصرالدین شاه (پرچم سبز آستی. پرچم سرخ جنگ و پرچم سپید دیپلماتیک) را بهانه کرد، و دستور داد، درفش ایران، دارای همان سه رنگ سبز و سپید و سرخ زمان نادری باشد.

(بگفته‌ی دیگر، رنگ سرخ و دایره سپید پرچم آقامحمدخان، و پرچم‌های گوناگون زمان فتحعلی شاه را از میان برداشت، و پرچم سه رنگ نادری را جایگزین آنها کرد همچنین نقش تاج قاجاریه را نیز از بالای نشان شیرخورشید برداشت. منتها در ریخت پرچم (مستطیل بودن آن) و شمشیری که در زمان آقامحمدخان بدست شیر داده شده بود، دگرگونی پدید نیاورد و آن را پذیرفت)

بر این پایه، پرچم ایران در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه، بدستور امیرکبیر به این شکل درآمد که: زمینه‌ی درفش سپید بود. یک نوار سبز به پهنای تقریبی ۱۰ سانتیمتر در پهلوی بالایی، و یک نوار سرخ به همان پهنای، در پهلوی پایینی پرچم دوخته شد. و نشان شیرخورشید و شمشیر (بی‌تاج) در میانه‌ی درفش جای گرفت. آنگاه، همه‌ی استانداران و همچنین سفیران کشورهای بی‌گانه که با ایران در پیوند

بودند از این دگرگونی آگاه کرد، و فرمان داد که از آن پس در جشن‌ها و آیین‌ها، پرچم ایران را بگونه‌ای که دستور داده بود، بکار ببرند.

وی در نامه‌ای که در واپسین روزهای نخست وزیری خود به ناصرالدین شاه ارسال کرد، چنین نوشت:

... حاج میرزا جبار را خواست، قرار بهیچ مدرسه (دارالفنون) را گذارد که از شما، الله روز یکشنبه در سر در مدرسه بلند شود...

برگه‌ی دیگری از واپسین روزهای نخست وزیری امیرکبیر در دست است، و آن، نامه‌هایی است که وزیر امور خارجه ایران (محمد علیخان) برای رابط‌های بازرگانی ایران در گیلان و گرگان (که آنها را منشی مهم خارجه گیلان و منشی مهم خارجه استرآباد می‌گفتند) نوشته است، تا کشتی‌های بازرگانی ایران از کشتی‌های نیروی دریایی کشورمان بازشناخته شوند.

وزیر خارجه امیرکبیر در این نامه‌ها می‌نویسد:

... در خصوص بیدق کشتی‌های تجارتنی که سابقاً دریاپیگی ایراد گرفته بود، اینجا با جناب جلالت مآب، وزیر مختار دولت بهیبه روسیه مکالمه کرده، برحسب امرقدر قدرت سرکار اعلی‌حضرت پادشاهی روح العالمین فداه، قرار دادند که نشان و علامت دولت ما، در بیدق‌ها و علم‌ها که در کشتی‌های تجارتنی افزاشته می‌شود، ازدها باشد. تا از نشان شیرخورشید که نشان دولتی است، امتیازی حاصل شود...

هنگامی که امیرکبیر کشته می‌شود، تنها یک دگرگونی کوچک در شکل پرچم پدید می‌آید، و آن این بود که نوارهای سبز و سرخ را که تنها در پهلوی بالایی و پایینی پرچم دوخته شده بود به گرداگرد پرچم دوختند. بدینگونه که زمینه مستطیل شکل پرچم سپید یکدست و نشان شیرخورشید و شمشیر زری دوزی شده‌ی پیشین را نگهداشتند. ولی درکناره‌ی این زمینه، در پهلویی که به چوب درفش می‌چسبید، و در پهلوی بالایی پرچم نوار سبز، به پهنای ده سانت، و در پهلوی پایینی و پهلوی دوبروی چوب پرچم نوار سرخ رنگ بهمان پهنای دوختند. تا اینکه مشیرالدوله پرچم را دوباره شبیه زمان امیرکبیر سه رنگ افقی کرد.

هدالله مستوفی، که در دوران ناصرالدین شاه می‌زیست، در کتاب "تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه" درباره پرچم ایران و شیرخورشید می‌نویسد:

پس از آنکه رنگ زمینهای بیرق (در دوران ناصرالدین شاه) معین نبود. حاشیه‌های برنگ سرخ یا سبز یا ملخ (درهم آمیخته) از این دو رنگ بحرض چهار انگشت بیش و کم در دوره‌ی پرده‌ی سفید قرار می‌دادند و احتمالاً رنگ سرخ و سبز و سفید سه رنگ پرده‌ی بیرق ایران بشمار می‌آمد. تقسیم این سه رنگ به سه قسمت که از سبز شروع و به سرخ ختم شود، و شیروخورشید در وسط رسم گردد، (پس از مرگ امیرکبیر) از کارهای مشهورالدوله است.

در زمان ناصرالدین شاه، برگه دیگری در زمینه‌ی شکل وریخت شیروخورشید پدید آمد. از آن میان، چاپ اسکناس (پول کاغذی) بود.

در برخی از این اسکناس‌ها نگاره‌ی چهره‌ی شاه و نقش شیروخورشید، هر دو در یک روی چاپ شده بود و در برخی دیگر، آنگونه که در همین برگ می‌بینید، نگاره‌ی ناصرالدین شاه در یک روی چاپ شده و نقش شیروخورشید، در روی دیگر آن. امتیاز چاپ اسکناس‌های یاد شده را به بانک انگلیس و ایران (که بانک شاهنشاهی ایران نامیده می‌شد) داده بودند و هراسکناس تنها در شهری که روی آن نوشته بودند قابل پرداخت و دادوستد بود.

این اسکناس‌ها تا سال ۱۳۰۲ خورشیدی در ایران روا بود.



نمونه‌ی دیگری از اسکناس‌های زمان ناصرالدین شاه که از سال ۱۲۶۹ تا سال ۱۳۰۲ خورشیدی در ایران روا بود (در یک روی آن نگاره شاه، و در روی دیگری نقش شیروخورشید دیده می‌شود)

یک نمونه از اسکناس‌های ۵ تومانی زمان ناصرالدین شاه که از سال ۱۲۶۰ تا ۱۳۰۲ خورشیدی در تهران روا بود. نشان شیروخورشید، هم بر روی اسکناس چاپ شده، و هم بر روی صبری که در میان اسکناس زده‌اند.



وزارت عیله الامور خارجه دولت قاجاریه

مورثه شهر ۱۳۰۱
مره

استخراج تلفراف رمز ناظم الدوله

ار بر ابرار ایگه بدانم چه بگویم و چه بکنم لدرم است
اول برانم بیجه ماموریت صاحب امیر الدوله
در بطور بورغ و کار سرخس بجای آیدامه کلام
بنا مع افروغی نمک (۱۳)

کشف تلگراف رمزی که ناظم الدوله (میرزا ملکم خان) از لندن به تهران مخابره کرده است. (از کتاب اسنادی از روابط ایران با مناطق از آسیای مرکزی)

برگه دیگری که در دست است، از کتاب اسنادی از روابط ایران با مناطقی از آسیای مرکزی (چاپ اداره انتشارات و اسناد دفتر مطالعات بین المللی) گرفته شده. و تلگراف رمزی را که ناظم الدوله (میرزا ملکم خان) از سفارت ایران در لندن در تاریخ ۱۱ ذیحجه ۱۰۳۱ هجری قمری برای وزارت خارجه ایران فرستاده. کشف مرز کرده اند و چنین آمده است:

استخراج تلفراف رمز ناظم الدوله

از برای اینکه بدانم چه بگویم و چه بکنم، لازم است بدانم نتیجهی ماموریت جناب امجد السلطنه (حاج میرزا حسن خان مشیرالدوله) در بطور بورغ و کار سرخس به کجا انجامید.

ملکم - ۱۱ ذیحجه نمبره ۸۳

به نشان شیروخورشید بنگرید. در این نشان نقش تاج بالای شیر و خورشید

است، ولی شمشیر در دست شیر نیست، و شیر هم نشسته است و دمش را پهلویش گذارده.

پژوهندگان برآنند که در بیشتر نامه های سفارتخانه های ایران در زمان قاجاریان، نقش شیروخورشید را بی آنکه شمشیری در دست شیر باشد، چاپ کرده اند. و این بدان روی بوده است تا بیگانگان، ایران را کشوری جنگ طلب و ستیزه جوی بشمار آورند. ولی در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه، این روش از میان رفت و نشان شیروخورشید در همه جا یکسان شد.



وانده انگیز قونسلای موسترهالورت
جابلرینه امریقا تبعه سنک نسطوری
ملتدن مرشعونک کوریشنه کیدن موستر
ایزاک ادمز پساپورطنی شهسندر وکیلندن
تصدیق ایندیرمش ایکن کوارده پساپورطنی
النوب خیس ایدلمش موهی الیره معاوضتکری
رجا ایدرم انگلتره موسوز لریدن یلسان
درارومی

تلگرافی است که گروه مبلغان مذهبی انگلیس برای کنسولگری انگلستان در شهر "وان" عثمانی بزبان ترکی مخابره کرده اند و روشن نیست که نقش شیروخورشید بر بالای این تلگراف چه می کند!

برگه ی دیگری از صفحه ۳۳ کتاب "ایران وسیله ی یک ایرانی"

بازهم برگه‌ی دیگری از نامه‌ها و تلگراف‌های زمان ناصرالدین شاه. این، تلگرافی است که از برگ ۸۰ کتاب اسناد سیاسی ایران در دوران قاجاریان نوشته‌ی "ابراهیم صفایی" گرفته شد و در آن مخبرالدوله، هنگامی که ناصرالدین شاه در ملایر بوده است، (محرم ۱۳۱۰ هجری قمری) در زمینه اختلاف رییس بانک شاهنشاهی (بانک انگلیس و ایران) و رییس دخانیات (رژی) از نخست وزیر درخواست راهنمایی کرده است که چون از دیدگاه سیاسی نیز درخور نگرش است. متن آن را در این کتاب می‌آورم.

از طهران - به ملایر -

خدمت بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف وزیر اعظم مدظله‌العالی عرض می‌نماید روز شنبه گذشته رییس بانک را ملاقات نموده در باب معامله رژی مذاکره شد. گفت: تنخواه رژی حاضر است. ولی بخاطر من رسید که اگر رژی تنخواه را بگیرد و بعد در واگذار کردن مایملک، ماخذ عمل پر نشود، ضامن ایشان کیست؟ تکلیف من این بود که عرض کنم، امروز دوشنبه قبل از ظهر جناب وزیر مختار انگلیس را ملاقات نموده، همین مسئله مذاکره شد. گفتند بلی بانک به من نوشته است. و نمیدانم باعث براین اختلاف مابین آنها چه شده باشد. در این خصوص به لندن هم تلگراف کرده‌ام منتظر جوابم. لازم بود خدمت بندگان حضرت اجل عرض شود هر طور دستورالعمل فرمایند اطاعت نماید.

مخبرالدوله

بهرروی، سر برگ تلگراف خانه ایران شیروخورشید و شمشیر درست همانند دوران پهلوی‌ها است. تنها نقش تاج قاجاریان در بالای خورشید قرار دارد.

در پایان بررسی نقش شیروخورشید در دوران ناصرالدین شاه، باید از کار در خور نگرش دیگری که امیرکبیر انجام داد یاد کنم و آن: بنیادگذاری روزنامه‌ای بود بنام "وقایع اتفاقیه" (که مدتی پس از مرگ او، بنام "روزنامه دولت علیه ایران" نامیده شد).

بدبختانه هنوز چند شماره‌ای از این روزنامه چاپ نشده بود که امیر را به کاشان تبعید کردند و سپس کشتند. ولی سر برگ این روزنامه نشانه دیگری از دل‌بستگی این مرد میهن دوست و ادب پرور، به نشان شیروخورشید است و همانگونه که می‌بینید: تنها نشان شیروخورشید و شمشیر دیده می‌شود و تاجی بالای سر خورشید نیست.



پرچم ارتشی ایران در زمان افشاریان، شیر و خورشید (بی شمشیر)



سر برگ روزنامه وقایع اتفاقیه که روانشاد امیرکبیر بنیادگذار آن بود، و پس از وی بنام "روزنامه دولت علیه ایران" نامیده شد.

برگه‌ها و نگاره‌های فراوان دیگری از زمان ناصرالدین شاه، با پیکره شیروخورشید و شمشیر در دست است که چون دگرگونی در خورنگرشی با یکدیگر ندارند، از یاد کردن از همه‌ی آنها، چشم می‌پوشیم. تنها یادآوری می‌شود که در همه‌ی نگاره‌ها و پیکره‌هایی که از خود ناصرالدین شاه در دست است، نشان شیروخورشید و شمشیر (گاه با تاج و گاه بی‌تاج) بر روی کلاه و یا به سینه‌ی وی بخوبی دیده می‌شود. همچنین شاهزاده مسعود میرزا فرزند ناصرالدین شاه (ظل السلطان) که از سوی پدر به ولایت سپاهان و پیرامون آن برگزیده شده بود، در پوشش‌ها و نوشته‌هایش همیشه از نشان شیروخورشید سود می‌برد. و بر روی مهر ویژه‌ی او، و همچنین بر روی پاکت پستی‌اش نشان "شیروخورشید" داشت.



پوچم ارتشی صفویان، زمینه سپید خورشید بالای شیر (بی شمشیر)



نمونه سر برگهای نامه‌های مسعود
میرزا ظل السلطان (فرزند
ناصرالدین شاه)



نمونه مهرهای کاغذی چسب‌دار،
که ظل السلطان بر روی در پاکت‌های
بستی خود می‌چسبانیید.

مظفرالدین شاه. مشروطیت. شیر، و خورشید.

به زمان مظفرالدین شاه (۱۲۷۴ تا ۱۲۸۵ خورشیدی) می‌رسیم.
پرچم ایران، در زمان این شاه (تا انقلاب مشروطیت) نیز همانند زمان پدرش
دارای زمینه‌ای سپید بود که پیرامون آن را نوارهای سبز و سرخ گرفته، و نشان
شیر و خورشید و شمشیر و تاج، در میانه‌ی رنگ سپید نگاشته شده بود.
در کتاب "خاطرات و اسناد" تهیه و تنظیم سیف الله وحیدنیا، نقش سر برگ
شماره‌ی یکم روزنامه‌ای بنام "فلاحت مظفری" چاپ شده است.
این روزنامه در جمادى الاول سال ۱۳۱۸ هجری قمری برابر با ۲۶ اگست ۱۹۰۰
ترسایى و چهارم شهریور ۱۲۷۹ خورشیدی (یعنی شش سال پیش از انقلاب
مشروطیت) بنیاد گذارده و ماهی دو بار چاپ و پخش می‌شد.
بیشتر نوشته‌های آن وابسته به کشاورزی بود و صاحب امتیازش نیز فخر السلطنه
رییس و مدیرکل فلاحت (کشاورزی) ایران بود.
به شیر و خورشیدش بنگرید. بی کم و کاست مانند شیر و خورشیدهای امروزی است
و تاج هم در بالای آن دیده می‌شود.

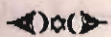
ماده

نمره اول
صاحب امتیاز
فخر السلطنه رئیس
و مدیرکل فلاحت
امالک محروسه است
سیوالصر مدیر و
سالم زراعت بعضی
مقالات چسبیده را
میدهد
محل رجوع چارراه
مخبرالدوله در اداره
مرکزی کتبه فلاحت است



اول

سال اول
وجه اشتراك سالانه
طهران ۱۸ قران
داخله ایران ۲۰ قران
اروپ و آمريك ۱۳
قرانك
تمام عنقه‌الى ۳ مجیدی
قفقاز و روسیه ۶ قران
هند و افغانستان
۹ رويه



اجرت بست هما جا نموده اداره است

عرة جمادى الاولى ۱۳۱۸ هجری مطابق ۲۶ اوت ۱۹۰۰ میلادی

سر برگ روزنامه فلاحت مظفری که در دوران مظفرالدین شاه چاپ و
پخش می‌شد. نقش شیر و خورشید چاپ شده در آن، درست همانند
شیر و خورشیدهای تاپیش همین ۵۶ است.

در سال ۱۲۸۴ خورشیدی، جنبش مشروطه خواهی و فرمانروایی قانون در میان
مردم پدید آمد. و پس از کوشش‌ها و جانبازی‌های فراوان، سرانجام در روز
چهاردهم امرداد سال ۱۲۸۵ خورشیدی، این جنبش به پیروزی رسید و "مظفرالدین
شاه" فرمان مشروطیت را دستینه نهاد. و سپس مجلس یکم و دوم، دست بکار
نوشتن قانون اساسی و متمم آن شد.
در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۲۸۶ خورشیدی) قانون اساسی و متمم
آن به تصویب نمایندگان راستین مردم رسید.
اصل پنجم متمم قانون اساسی می‌گوید:

"الوان رسمی بهرک ایران، سبز و سفید و سرخ، و علامت، شیر و خورشید است"

با یک نگاه گذرا به این اصل بخوبی درمی‌یابیم که آن را باشتاب به تصویب رسانیده‌اند. زیرا نه شیوهی درکنار هم قرار گرفتن رنگ‌ها روشن شده، نه اینکه آیا افقی هستند یا عمودی.

نه یادآوری کرده‌اند که نشان "شیروخورشید" بر روی کدام رنگ باید جای بگیرد، و نه درباره‌ی شمشیر سخنی گفته شده، و نه اینکه روی شیر، به کدام سوی باید باشد اشاره‌ای رفته است.

اگر به ترکیب مجلس یکم و دوم بنگریم، تا اندازه چشمگیری انگیزه‌ی شتابزدگی در تصویب این اصل برای مان روشن می‌شود.

زیرا در دوره‌های نخستین مجلس، بویژه دوره‌ی یکم و دوم، شماری روحانی در مجلس بودند که به پیروی از دستور دین اسلام، نگاشتن نگاره‌ها را ناروا می‌دانستند.

از سوی دیگر، گروهی نواندیش (متجدد) نیز به نمایندگی برگزیده شده بودند که شمارشان بسیار بود. و در پی آن بودند که نازش‌های گذشته فرهنگی پایمال نشود.

و شادروان ارباب کیخسرو و شاهرخ نماینده زرتشتیان نیز در میان این گروه بود. نواندیشان بر آن شدند که "نقش شیروخورشید" را از تصویب مجلس بگذرانند.

بر این پایه، پس از رایزنی با یکدیگر، برنامه‌ی حساب شده‌ای را ریختند، و نماینده‌ی آنان به پشت تریبون رفت و پس از سرآغازی شیوا، گفت:

همه می‌دانیم که نود درسد ایرانیان مسلمانند. و رنگ سبز نیز رنگ دلخواه پیامبر اسلام و رنگ این دین است. پس پیشنهاد می‌کنم که رنگ سبز در بالای پرچم ملی ما، جای بگیرد.

سپس افزود: زرتشتیان، هزاران سال پشت اندر پشت، در این سرزمین زاده و زندگی کرده، و چشم از جهان فرو بسته و در آغوش همین خاک خفته‌اند. و در قرآن نیز اشاره‌ای به این دین شده است.

بر این پایه پیشنهاد می‌کنم که رنگ سپید را، که رنگ ویژه‌ی کیش زرتشتی و رنگ دلخواه زرتشت بوده. و همچنین رنگ آستی و پاکدلی است نیز، به پاس بزرگداشت این مردم آزاده، در زیر رنگ سبز، جایگزین کنیم.

در این هنگام، یکی دیگر از نواندیشان (متجددان) مجلس، سخنان گسترده‌ای در زمینه‌ی جانبازی در راه آرمان و اندیشه. و ارزش خون شهیدان راه اندیشه و باور، بویژه حسین فرزند علی بر زبان راند و گفتار را به جان باختگان انقلاب مشروطیت کشانید و پیشنهاد کرد که رنگ سرخ را نیز به پاس خون شهیدان راه آرمان و اندیشه، در پرچم جای دهند.

هنگامی که جو مجلس بخوبی آماده‌ی پذیرش این پیشنهادها می‌شود، سخن را به

نشان میان پرچم می‌کشاند و می‌گویند:

انقلاب مشروطه در مرداد ۱۲۸۵ به پیروزی رسید. و ماه مرداد، در برج "اسد" (شیر) جای دارد. از سوی دیگر چون بیشترین مسلمانان ایرانی "شیعه" و پیرو علی هستند، و شیر، همچنین پیشنهادی از پیشنامهای "علی" نیز هست، و او را "اسدالله الغالب" (شیر پیروز خداوند) می‌خوانند، بر این پایه "شیر" را، که هم نشانه‌ی مرداد است. و هم نشانه‌ی "پیشوای یکم شیعیان، بیادگار بر پرچم نقش می‌کنیم.

و چون انقلاب مشروطیت در چهاردهم مرداد، یعنی تقریباً درست در میانه‌ی این ماه به پیروزی رسیده. و میانه‌ی مرداد را "قلب الاسد" می‌گویند، که خورشید در این روز، در اوج نیرومندی و گرمای خود است، پس پیشنهاد می‌کنم که خورشید را نیز بر پشت شیر سوار کنیم، که این شیروخورشید، هم نشانه‌ی علی باشد. هم نشانه‌ی مرداد، هم یادآور روز چهاردهم مرداد، و هم نشانه‌ی کهن ایرانیان.

(نکته‌ی درخورنگرش این بود که هواداران آگاه تصویب این نشان، نگفتند که "خورشید" و "شیر" نشانه‌ی "میترا" و "میترایسم" (مهریان) است، و ریشه در هزاره‌ها و سده‌های کهن دارد، تا مبادا روحانیان درون مجلس برآشفته شوند، و کارت‌تصویب این اصل به بن بست بکشد)

باری. آنگاه به "شمشیر" پرداختند و گفتند:

زمانی که شیر را نشانه‌ی پیشوای یکم شیعیان دانستیم، باید "دوالفقار" را نیز بدستش بدهیم.

و... بدینگونه آوای مخالفان نگاشتن نقش شیروخورشید بر روی پرچم را خاموش، و آنان را با خود هماواز کردند. و زمانی که دیدند زمینه مساعد است و نماینده‌ی مخالفی برای پاسخگویی پشت تریبون نیامد، زمان را از دست ندادند باشتاب و دستپاچگی، اصل پنجم متمم قانون اساسی را پیشنهاد کردند و به تصویب رسانیدند.

بدینسان پرچم و نشان ملی ما، بگونه‌ای رسمی، در قانون اساسی مشروطیت جای گرفت و یکی از نمادهای فرمانروایی و استقلال ما، بشمار آمد.

بهنگام تصویب این اصل سخنی از تاج در بالای شیروخورشید گفته نشده. و درست هم همین است.

زیرا نگاشتن "تاج" بر بالای خورشید، تنها از پایان دوران پادشاهی فتحعلی شاه (آنهم نه همیشه و بر روی همه‌ی شیروخورشیدها) روا شد. و هیچ ریشه‌ی ملی و تاریخی و قانونی ندارد. و اگر بکار برده می‌شد، غیررسمی بود.

پیش از پایان دادن به بررسی خود در زمینه پرچم و شیروخورشید، دو سه

نکته‌ی دیگر شایسته‌ی یادآوری است.

نخست: گفتیم که در اصل پنجم متمم قانون اساسی، نارسایی‌هایی به چشم می‌خورد. بدینگونه که نه اندازه‌ها و نسبت پهنا و درازای پرچم با یکدیگر روشن بود، نه شیوه‌ی جایگیری رنگها در کنار هم، نه پهنای رنگها و نه حالت شیروخورشید.

بهمن انگیزه، در مرداد سال ۱۳۳۶ (یعنی درست پنجاه سال پس از تصویب اصل یاد شده) بدستور دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر آن زمان، انجمنی از نمایندگان وزارتخانه‌های خارجه و آموزش و پرورش و جنگ، در دفتر وزیر جنگ برپا شد و این انجمن با نگرش به گفتگوهای نمایندگان دوره یکم و دوم مجلس شورای ملی (تصویب کنندگان قانون اساسی)، و با نگرش به پیشینه پرچم و نگاره‌های مانده از آن و پرچم‌های موجود در آن روز، گزارش کار را به نخست وزیر دادند.

بر پایه‌ی این گزارش، در تاریخ هفدهم دیماه ۱۳۳۶ از سوی هیئت وزیران تصویبنامه‌ای به شماره ۲۱۲۵۵ به امضای "اشرف احمدی" رییس دفتر نخست وزیر، به وزارت جنگ صادر شد، که کاستی‌های اصل یاد شده را از میان برداشته بود. برپایه‌ی این تصویبنامه:

۱- رنگهای رسمی پرچم ایران از سه رنگ مساوی سبز و سپید و سرخ (بصورت افقی) و نشان شیروخورشید تشکیل می‌شود. بدانگونه که رنگ سبز در بالا، رنگ سپید در میانه و رنگ سرخ در پایین قرار گیرند.

۲- نگاره شیروخورشید برنگ زرد زرین در میانه پرچم بر روی رنگ سپید، آنگونه نقش می‌شود که سر شیر به سوی چوب پرچم، و شمشیر بطور عمودی در دست راست شیر باشد، و پاهای شیر، به سوی رنگ سرخ، دم شیر به شکل قلاب کمر (S) و به سوی بالا بوده، نگاه شیر رو به بیننده باشد.

۳- خورشید، نیم برآمده در پایین گردن و میانه‌ی کمر شیر قرار گیرد، و پرتوهای آن می‌باید به سوی بالا و دوسوی چپ و راست پرچم افشانه شود.

۴- اندازه‌های پرچم بانگش به جایگاهی که برپا داشته می‌شود، فرق می‌کند. ولی نسبت پهنا به درازای آن همیشه باید نسبت یک به هفتادوپنج سدم باشد. (یعنی اگر درازای پرچم یک متر است، پهنای آن باید ۷۵ سانت باشد)

۵- این ویژگی‌ها در هر دو سوی پرچم باید رعایت شود.

در تاریخ سیزدهم دیماه ۱۳۳۷ (یعنی درست یکسال پس از تصویبنامه‌ی پیشین هیئت وزیران)، تصویبنامه دیگری را گذرانیدند که چندان فرقی با تصویبنامه پیشین نداشت تنها توضیح‌ها و روشنگری‌های بیشتری در زمینه‌ی رنگها و اندازه پرچم داده شده بود.

لکته دوم آنکه: در این روزها "پرچم ملی ایران" به پرچمی گفته می‌شود که تنها سه رنگ سبز و سپید و سرخ در آن باشد، بی‌آنکه نگاره شیروخورشید و شمشیر را بر روی رنگ سپید بنگارند. و "پرچم رسمی ایران" به پرچمی می‌گویند که گذشته از سه رنگ، یاد شده، نقش شیروخورشید و شمشیر، بر روی رنگ سپید آن، و در میانه‌ی پرچم آورده شود.

خمینی و ستیز با شیروخورشید

هنوز یکی - دو - سه ماه بیشتر از بهمن ۱۳۵۷ نگذشته بود که ناگهان روح‌الله خمینی، در یک سخنرانی گفت:

"ببندازید این شیروخورشید منحوس (!) را. ببندازید این ملامت شاهنشاهی را (!!)"

و بدنبال این سخنان بود که هواداران چشم و گوش بسته‌ی او، با چکش نادانی به جان نشانه‌های شیروخورشید، که بر سردر سازمانهای دولتی، و یا بر روی ستونهای بانکها و سردر باغ ملی تهران و کاشیکاری و دیگر ساختمانهای نو و کهن تهران و شهرستانها بود، افتادند.

کسانی که می‌دانستند این نشان، نشان فردی، و تنها ویژه‌ی شاهان نیست، و یک نشان ملی و کهن است (از آن میان مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر آن روزها) به دست و پا افتادند و به گوش او رسانیدند که شکستن و نابود کردن این نشان، که در بیشتر جاها بر روی سنگها و سیمانها و تابلوهای گرانبها، و کاشیکاری‌های کهن با موشکافی و هنرمندی فراوان پدید آمده، گذشته از اینکه یک اثر هنری را از میان می‌برد، زیانهای چشمگیری که سر به میلیونها تومان می‌زند، در برخواهد داشت.

بدنبال این کوشش‌ها و هشدارها، خمینی باز بر پرده‌ی تلویزیون نمایان شد و

"اگر از میان بردن این علامت منحوس (!!) شیروخورشید، هشتاد میلیون تومان هم ضرر می‌زند - که نمی‌زند (!) - مانعی ندارد، آنها را از بین ببرید!"

شگفتا که "علامه طباطبایی" از روحانیانی که سید روح‌الله خمینی نیز به او دلبستگی داشت و روز مرگش را (که چند سال پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷) رخ داد تعطیل عمومی اعلام کرد و او را بسیار بزرگ می‌داشت در چاه‌های در زمینه دلبستگی خود به کیش مهری اشاره می‌کند و می‌گوید:

همی گویم و گفته‌ام بارها بودکیش من "صیر" دلداریها
پرستش به مستی است در کیش "صیر" بروند زین حلقه هشیارها
ببین مهرورزان که آزاده‌اند بریزند از جام جان بارها

باری

کشاکش پنهانی برای نگهداشت باقیمانده‌ی این نشان در ساختمانهای دولتی و ملی دنبال می‌شد، و کسانی که، میهن و بازمانده‌های فرهنگی و میهنی را دوست داشتند، توانستند چاره‌ای بیندیشند، و دستور دادند که نشانهای برجای مانده‌ای را که هنوز مزه‌ی چکش خشک اندیشی را نجشیده بودند، در زیر گچ‌ها و سیمان‌ها پنهان کنند، تا خمینی و هواداران و رایزنان او، چشمشان به آن نیفتد.

باشد که روزی دیگر و زمانی دیگر، همانگونه که خورشید از پشت شیر، سر بیرون می‌کشد، "شیروخورشید" پنهان شده در پشت گچ‌ها و سیمانها، بازهویدا شوند و چشم ایرانیان ملت‌گرای را نوازش دهند.

همانگونه که در درازای تاریخ یکی - دوبار (در زمان شاه اسماعیل یکم، و شاه تهماسب یکم و امیر تیمور گورکان) نیز این نشان از روی پرچم‌ها و سکه‌های ما پایین آمد، ولی اندکی پس از این دو - سه تن، دوباره بر روی درفش‌ها و پول‌ها جای گرفت.

در درازای تاریخ یکصد ساله‌ی کنونی، دستهای ناپاکی در کار بوده‌اند که این نشان و رجاوند فرهنگی و تاریخی را بی‌ارزش نشان دهند، و آن را زاده‌ی خواست‌های شاهان بلهوس بدانند.

یکی نگاره‌ی "شیر" بر روی پرچم رانسان دلبستگی سلطان مسعود به شکار این جانور می‌دانند!! و دیگری نشان "خورشید" را نماد چهره‌ی همسر غیاث‌الدین کیخسرو!!

و این دست اندازی‌های بیرنگ بازانه، برخی از پژوهندگان پاکدل ما را همراه کرده و آنان را به دنبال خود کشیده‌اند.

نشانی که از دوران کهن پرستیدنی مردم و شاهان باستان ایران بوده، و نشانی که بر سر شاهان زنجیره‌های گوناگون غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، تیموری، صفوی، افشاری، زندی، قاجار و پهلوی سایه انداخته و از پس هزارها و سدها تا به امروز استوار و پابرجا مانده است، هرگز زاده‌ی هوس یکی - دو شاه نیست و ریشه‌ای بس استوار دارد و به این سادگی‌ها نمی‌توان آن را از میان برداشت و از یاد برد.

همانگونه که امروز نیز، بیشترین سازمانهای دگراندیش با جمهوری آخوندی در برون مرز که رو در روی این رژیم ایستاده‌اند، پرچم شیروخورشید نشان ایران را پرچم ملی و راستین کشور خود می‌دانند. و آن را پاس و گرامی می‌دارند تا روزی که دوباره به میهن باز گردند.

سخن پایانی

"شیروخورشید" هرگز آنگونه که روانشاد کسروی و "ابن عبری" می‌گویند، نماییانگر چهره‌ی همسر غیاث‌الدین کیخسرو نبوده است.

هرگز، آنگونه که چاهه سرایان دربار سلطان مسعود غزنوی می‌گویند، بانگیزه‌ی دلبستگی این پادشاه به شکار "شیر" پدید نیامده است.

هرگز، آنگونه که حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی نماینده فتحعلی شاه در انگلستان می‌گوید: "ایران کنام شیران، خورشید، شاه ایران" نماینده‌ی شخص "شاه" و "شاهنشاهی" نبوده است.

هرگز آنگونه که ملک الشعرا‌ی صبوری، چاهه‌سرای ناصرالدین شاه گفته است: "چون نشان شاه ما، خورشید و شمشیر است و شیر" این نشان ساخته دست ناصرالدین شاه نبوده است.

هرگز آنگونه که در مجلس یکم و دوم وانمود کردند، نماد و سمبول "علی فرزند ابوطالب" پیشوای یکم شیعیان نیست.

هرگز آنگونه که در برخی از نوشته‌ها آمده، از پیوند "شیرارمنستان" و "خورشید ایران" درست نشده است.

و هرگز، آنگونه که سید روح‌الله خمینی می‌گوید ناخجسته (منحوس) نیست، شیروخورشید، آنگونه که در فرمان محمدشاه قاجار آمده است که می‌گوید:

... نشان شهروخورشید فریب سه هزار سال بل متجاوز از مهد زرتشت، متداول بوده است...

یک نشان تاریخی و فرهنگی است. و ریشه در باورهای ما، در هزاره‌های گذشته دارد و بسی ژرفتر از آن است که ما آن را به این و آن بچسبانیم.

در اینجا شایسته می‌دانم که بگویم: طبیعت نیز سه رنگ "سبز و سپید و سرخ" را به خاک ایران و به ملت ایران، ارمغان کرده است.

نقشه‌ی ایران را بر روی گویال (کره) زمین در مغز خود مجسم کنید. در شمال خاک ما، از جنگل گلستان در بخش خراسان گرفته، تا گرگان و مازندران و سپس گیلان و تالش و دشت مغان، همه جا "سبز" است. در میانه‌ی خاک میهن‌مان، پهنه‌ی گسترده‌ای از بیابان لوت و شوره‌زار سپیدک زده‌ی نمک دیده می‌شود. و اگر با هواپیما از فراز آن بگذرید، همه جا را شوره‌زار و سپید می‌بینید.

و... در جنوب سرزمین‌مان، از بندر چابهار و کواتر و بندرعباس، تا گناوه و کنگان و بوشهر و آبادان و خرمشهر، خورشید، آتش می‌بارد، و همه جا سرخ است.

این رنگها ارمغان خداوندی به ما، به سرزمین ما، و به پرچم ما است. اکنون باید دید چرا "شیران" خفته‌اند. چرا "شمشیرها" در نیام‌اند، و چرا "خورشید، سربلندی میهن ما، از پشت شیران، سر بیرون نمی‌کند.

پایان

در این بررسی، از کتاب‌ها و نوشته‌های زیر سود برده شده است

- شاهنامه فردوسی
- ابوالقاسم، فردوسی بزرگ
- ایران در زمان هخامنشیان
- دکتر مرتضی احتشام
- الامم والملوک
- محمد جریرتبری
- مروج الذهب
- ابوالحسن مسعودی
- تاریخ تمدن ساسانی
- سعید نفیسی
- المعجم
- فضل الله حسینی قزوینی
- تاریخ پرچم ایران
- دکتر نصرت الله بختورقاش
- سلجوقنامه
- ناصرالدین یحیا (ابن بی‌بی)
- تاریخچه شیروخورشید
- احمد کسروی
- سکه‌ها و مهرها و نشان‌های شاهان ایران
- هنری. ل. رایینو
- تاریخ منظوم مغول
- شمس‌الدین کاشانی
- سفرنامه‌ی ایران
- کلاویخو (CLAVIJO)
- بخش چهارم مهریشت اوستا
- زرتشت
- ادبیات مزدیسنا
- استاد ابراهیم پورداوود
- کورشنامه
- گرنفون یونانی
- فرهنگ فارسی
- دکتر محمد معین
- نادرشاه
- سرماز تیمردیوراند
- پارس (LA PERSE)
- لانگله
- پارس (LA PERSE)
- لویی دوپو
- سال دوم روزنامه صبح ایران
- بسردبیری نویسنده کتاب
- قانون اساسی ایران
- مصوب مجلس دوم مشروطه
- ایران در زمان ساسانیان
- ترجمه رشید یاسمی
- یکتاپرستی در ایران
- سرگرد مراد اورنگ
- تاریخ ایران باستان
- مشیرالدوله پیرنیا
- درفش ایران و شیروخورشید
- سعید نفیسی
- تاریخ سیستان
- به تصحیح ملک الشعراء بهار

نوشته‌های دیگری از همین نویسنده

- پژوهشی درباره‌ی هفت سین ۲۵ دلار
- جشن‌های ایرانی (نایاب) ۸ دلار
- نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش یکم) کمیاب ۲۰ دلار
- نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش دوم) کمیاب ۲۰ دلار
- نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش سوم) کمیاب ۲۰ دلار
- نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش چهارم) کمیاب ۲۰ دلار
- نادر، قهرمان بی‌آرام (بخش پنجم) کمیاب ۲۰ دلار
- امیرکبیر اخگری در تاریکی ۲۰ دلار
- روزهای آوارگی (بخش یکم) ۱۷ دلار
- روزهای آوارگی (بخش دوم) ۱۷ دلار
- توفان زرد و قهرمانان نامدار و گمنام رودرروی آن ۱۷ دلار

- تاریخ جهانگشای نادری میرزامهدی خان استرآبادی
- کیانیان آرتور کرستنسن
- تاریخ ایران سرجان ملکوم
- پارس کهن و تمدن ایرانی کلنمت هوارت
- ابزارموسیقی در زمان ساسانیان مارسل کیلمن
- راز میترا فرانتس کومن، ترجمه دکتر احمد آجودانی
- تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه عبدالله مستوفی
- تاریخ پارس (ایران) سرپرستی سایکس
- اسناروابط ایران با آسیای مرکزی دفترمطالعات بین‌المللی
- اسناد سیاسی ایران در دوران قاجاریه ابراهیم صفایی

پس برای هر دولتی نشانی ترتیب داده اند. و دولت علیه ایران را

هم نشان شیر و خورشید را اول بوده است که قریب سه هزار

سال قبل متجاوز. از عهد زرتشت این علامت بوده . . .

از نشان محمد شاه قاجار

الوان رسمی برق ایران، بنبر و سپید و سرخ، و علامت،

شیر و خورشید است

اهل پنجم متمم قانون اساسی مشروطیت

بها: ۱۲ دلار